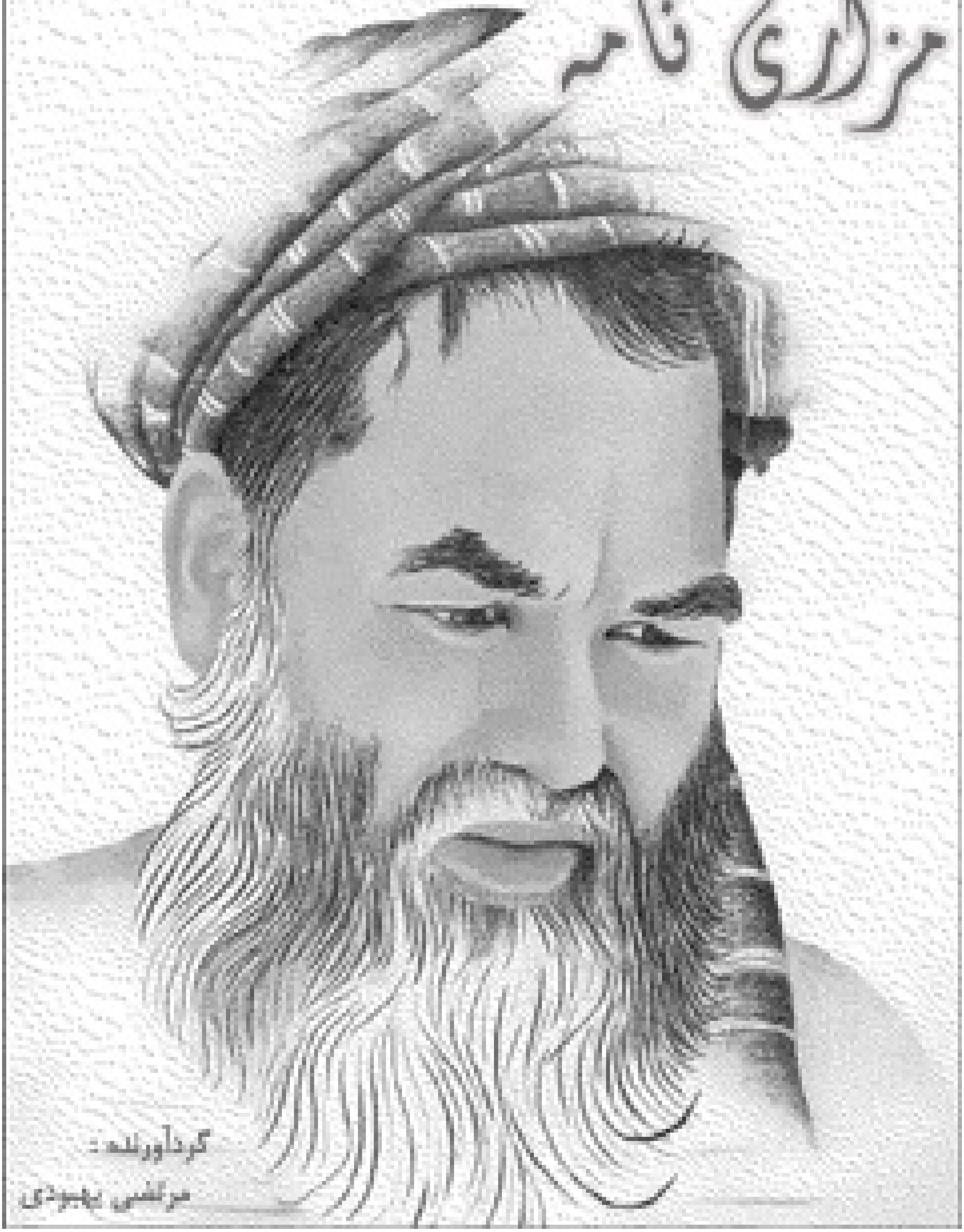
هزاری نامه



گردآورنده:

مرتضی بهبودی

بسم الله الرحمن الرحیم

مزاری نامه

نویسنده:

مرتضی بهبودی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مزاری نامه

مشخصات کتاب

سرشناسه:کتابخانه مجازی افغانستان ،۱۳۹۲

عنوان و نام پدیدآور:مزاری نامه/ مرتضی بهبودی.

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: شخصیت

شهید مزاری و اندیشه تفاهم و تغییر در افغانستان

شهید مزاری و اندیشه تفاهم و تغییر در افغانستان

نویسنده: رضا ضیایی

راه حل افغانستان تفاهم است نه حذف یکدیگر. تشکیلات گذشته ظالمانه بوده و باید تغییر کند! «شهید مزاری»

در این دو جمله از گفته های رهبر شهید، پیامها و زیبایهای نهفته است که با عنایت به مبانی فکری، و هم اگاهی و دقت ایشان در انتخاب واژه ها میشود به شرح انها بپردا خت، بدینسان و برای روشن شدن اهداف و لطافت های بیانی که در ارتباط با دو جمله یاد شده می تواند وجود داشته باشد، سخن را با پرسش های آغاز و پنجره شرح و بحث را این گونه باز می نمایم.

آیا در دیدگاه استاد مزاری میان واژه تفاهم و کلمات چون: مصالحه و آشتی تفاوت و جود داشته است؟ آیا کاربرد کلمه مصالحه در تعاملات سیاسی و اجتماعی آنگونه که در عرف مردمی افغانستان معروف است وسیله برای گذشتن از آب می باشد؟ آیا آشتی صرف یک روی کرد عاطفی و احساساتی با قضایا می باشد؟ اینها پرسش هایی است گرچه ساده ولی پاسخ جدی می طلبد.

روشن است که مصالحه و آشتی از خانواده صلح و شهید مزاری هم صادق ترین حامی صلح در افغانستان بوده است، اما برفرض بر قراری صلح و امنیت در یک کشور، عدالت هم تأمین و مردم به حقوق شهر وندی شان دست می یابند؟

این سوال به ان خاطر مطرح می گردد که،درگفتمان مزاری شهید انچه مهم است عدالت واحقاق حقوق ضایع شده مردم می باشد و بدین دلیل دغدغه اصلی ایشان تفاهم نیروهای سیاسی و ایجاد تغییرات همه جانبه وعمیق در مناسبات اجتماعی حاکم در افغانستان بوده است.او با شفافیت ضمن طرح تفاهم،خوا هان تغییر در ساختار وتشکیلات دولتی می باشد،به تعبیر دیگر شهید مزاری مصلح معترض اما اماده تفاهم باطرف است، او علیرغم اینکه متعهد به دفاع از حیثیت و هویت مردم خود می باشد و نمی خواهد بر سرحقوق انها با صاحبان قدرت و حاکمیت مصالحه واشتی نماید، اما حاضر است که برای رسیدن به اصول مشترک انسانی و عادلانه با مخالفین خود تفاهم نماید.بنظر می رسد که شهید مزاری با شناخت که از عرف و فرهنگ مردمی افغانستان دا شته به ریز ترین مسایل اجتماعی ان نیز واقف بوده و کار بردهای واژه ها رانیز با ظرافت و خردمندی مراعات می نموده اند،گوی ایشان باور داشته اند که مصالحه در عرف سیاسی ومردمی افغانستان بیشتر به عنوان ابزرا بوده در دست حامیان وضع موجود لذا در مسایل بنیادین از جمله درجریان دشوار مطالبات عادلانه مردمی ومحقق ساختن ارمانهای انها، نمی تواند کار ساز باشد، دراینباره پاسخ مردم وعرف انها نیز واضح است که مصالحه واشتی تداعی گر بازیهای سیاسی، عاطفی واحساساتی زود گذراست نه یک سخن جدی، استراتژیک و دگر گون کننده.

بهر حال از آموزه ها و سخنان سنجیده شده ی شهید مزاری در می یابیم که، ایشان با نگاه متفاوت از دیگران به مسایل سیاسی،

روابط و چالشهای اجتماعی در افغانستان دیده و با زبان خاص از انها سخن به میان اورده است.ازجمله مسایل که با جدیت و حساب شده در سخنان و رهنمود های ایشان مطرح وبیان گردیده، همین مفاهم سیاسی و اجتماعی،تفا هم وتغییر می باشد (راه حل افغانستان تفاهم است نه حذف یکدیگر) (تشکیلات گذشته ظالمانه بوده و باید تغییر کند) گویا این مطالب مورد مطالبه ایشان یعنی ضرورت تفاهم وتغییرات در ساختار نظام سیاسی در نگاه شهید مزاری از اهمیت ویژه برخور دار بوده و رسیدن به ان یک ضرورت و خواست سیاسی تلقی ودسته بندی گردیده است.

اهمیت و پیام تفاهم و ویژگیهای اجتماعی ان در چیست؟ بنظر ما در تفاهم اولین چیز که مهم است شناخت جایگاه و حرمت دو طرف می باشد،مهمتر از همه در تفاهم جدیت وجو د دارد همان چیزی که برای هر دیگر گونی لازم می باشد و شهید مزاری هم در راستای سخنان وارمانهای خود از جمله در باره تفاهم وتغییر، انسان است جدی و مصمم:ما عاشق قیافه ی هیچ کسی نیستیم؛ حقوق ملت خود را می خواهیم هر کس این حقوق را برای ملت ما قائل شود،ما دست او را می فشاریم.و یا اینکه می گویند:

اینجا برای شما واضح می گویم در افغانستان دشمنی ملیتها فاجعه بزرگی است،در افغانستان برادری ملیتها مطرح است. حقوق ملیتها یعنی برادری ملیتها ، دو برادری که در یک خانه زندگی می کنند چطور برایشان حق قائل اند که در این خانه من هم حق دارم آنهم حق دارد،این برادری است نه دشمنی. شهید مزاری به حیث یک رهبر رهایی بخش،داد خواه،مصلح سیاسی و اندیشمند اجتماعی می خواهد بگوید که تغییر در بنیاد های اساسی یک کشور خصوص تغییر دادن تشکیلات دولتی و ساختارهای اجتماعی،با مصالحه واشتی های که در عرف افغانی تعریف گردیده بدست نمی اید لذا تفاهم را کار امد تر می بیند وبه طرح ان می پردازد.شهید مزاری در عرصه و باید های تغییر نیز نگاه متفاوت از دیگران دارند، او می خواهد که مردم افغانستان بطور مساویانه در شون سیاسی کشور شرکت داشته و همگی دارای حق و فرصتهای یکسان و در کشور شان صاحب تصمیم باشند، از جانب دیگر تغییر و بدنبال ان تأمین عدالت را در پرتو تغییرات فکری و اگاهی جمعی جامعه میسر می دیده و رسیدن به ارمانها وارزشهای،یک جامعه عادلانه را نیز منوط به تغییر اندیشه های مردم می دانسته است، بدین خاطر در بیشترین سخنان خود و با اشاره به منابع دینی و پیامهای اسمانی مردم را به تغییرات نفوس و خود باوری دعوت کرده و به دیگر گونی و رشد خرد اجتماعی مردم همت می گماشته و می گفت این ندای دین است که می گوید: خدا وند سر نوشت هیچ ملتی را تغییر نمی دهد مگر اینکه ان ملت نفوس ودرون خود را تغییر داده باشد.استاد مزاری با این باور که همز مان با تلاش ومبارزه سیاسی برای ایجاد تغییرات در ساختارهای اجتماعی، مردم حق طلب وعدالت خواه نیز باید ضمن تغییر دادن تفکرات ومنش اجتماعی خود، برای تغییرات و اتخاذ تصمیم سر نوشت ساز عزم واراده نموده وفرصتهارا ارجگذاشته ودریابند، و زمان را با هوشیاری وچالاکی بنفع خود شکار نمایند:

(تاریخ بعد از محرومیتهای زیاد ورنجهای زیادبرای یک قوم شانس می دهد که سر نوشت شان را خود شان تعیین کند این شانس اکنون برای شما داده شده است) شهید مزاری گویا باور داشته است که زمان وتاریخ زور گویان وانحصار به پایان رسیده لذا با جدیت و متانت می خواهد این باور وایمان را به دیگران نیز تکثیر نماید و مردم را برای ایجاد تغییرات ساختاری واساسی اماده کنند و می گویند:تا وقتی که حقوق ملیت‌های مسلمان کشور،تأمین نگردد، مشکل افغانستان واختلافات سیاسی حل نمی گردد.اینکه یک حزب یا یک ملیت، سر دیگران حکومت کرده و بر آنان زور بگوید دورانش گذشته است.) شهید مزاری به عنوان یک رهبر و متفکر بزرگ سیاسی با صداقت وصمیمت خاص خود با شناخت از گذشته و درک عصر خود وپیشبینی اینده مردم وکشورخود،اینچنین از همپذیری وتفاهم میان ملت افغانستان سخن می گوید:

(راه حل مسئله افغانستان، پذیرش یکدیگراست،همه اقوام ساکن در افغانستان حداقل سه صد سال در کنار یکدیگر زندگی کرده اند و با همدیگر برادر بوده اند، امروز هم بیایند وحرف یکدیگررابرادر وار بپذیرند ودر کنار یکدیگر زندگی کنند.) در راستای همین عرصه و روند یعنی پروسه تفاهم وتغییر قا طعانه اظهار می دارد:(ما می خواهیم ستمهای چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان

یابد و جامعه ای بوجود آید که در آن از تبعیض، برتری گری، تفاخر و افزونخواهی، خبری نباشد و کلیه مردم افغانستان از هر قوم، نژاد و با هر رنگ و زبان، برادرانه و برابر زندگی کنند و حقوق حقهء تمامی ملیت‌های افغانستان تأمین گردیده و آنها بتوانند متناسب با میزان حضور و نقش شان در جهاد چهارده ساله ضد روسی، در تعیین سرنوشت سیاسی شان، سهم بگیرند. «هرملیتی به تناسب و اقعیت و جودی و حضور خود در این کشور، در سرنوشت سیاسی خود سهیم باشد و این مربوط به یک ملیت خاصی نیست، ملیت های مختلف دراین کشور وجود دارند، مامی خواهیم همه ملیت ها همانگونه که در جهاد سهم داشتند و تکالیفی که در طول جهاد پیش آمد، سهم داشتند، شهید دادند و آواره شدند؛ باید در آینده این ممکلت هم سهم داشته باشند».

«ما می خواهیم که کلیه ملیت های مسلمان این سرزمین، هویت سیاسی داشته باشند و با توافق و شرکت آنها حکومت آینده کشور، سازماندهی شود» اخر الامر مزاری ابر مرد اندیشه وسیاست، و طلایه دار نیک اندیشی، تفکر عدالت خواهی، اموزگار وحامی تغییرات سازنده ومعمار اینده افغانستان بجرم دفاع از افغانستان سر بلند،ازاداندیشدن، فریاد نمودن،مورد انتقام کینه جویانه نفرت افکنان و دشمنان استقلال افغانستان قرار گرفت وبه شهادت رسید،راهش سبز ویادش بلند باد.

هزاره های گمشده، با آمدن مزاری پیدا شدند

هزاره های گمشده، با آمدن مزاری پیدا شدند

نویسنده: یعقوب یسنا

مزاری؛ آگاهی و انتخاب

بحران، امری است که یک قوم در تاریخ واقعی شان و در روان شان به آن رو به رو استند. هزاره ها هنوز، از نظر موقعیت سیاسی و روانی در بحران به سر می برند، و موقعیت تاریخی شان هنوز هم به طور ملموس تهدید می شوند که نمونه آن تجاوز هر ساله کوچی است که با یک اراده بوم زدایی از هزاره ها صورت می گیرد.

هزاره ها قومی استند داری مذاهب متفاوت. اکثر هزاره ها شیعه دوازده امامی استند، چندین ولسوالی دیگر در افغانستان، از جمله که من می دانم در پروان، بغلان، بدخشان و پنجشیر، سنی مذهب استند، و در بین اسماعیلی ها هم، اکثریت پیروان این فرقه مذهبی، هزاره ها استند. این تفاوت مذهبی، گسست قومی و فرهنگی در بین هزاره ها به میان آورده است. این گسست، در تاریخ هزاره ها قبل از عبدالعلی مزاری، مشهود بود اما مزاری به عنوان بزرگ ترین رهبر هزاره ها (که از میان هزاره ها برخاسته بود، بی هیچ تردید او یک بچه هزاره بود یعنی هزاره ای بود که در حقیقت ظاهر و باطنش نمایندگی از زندگی هزاره ها می کرد) این گسست، زدوده شد. مزاری، فراتر از این تفاوت های مذهبی به این امر توجه کرد که هزاره ها بنابه قومیتی که دارند مورد توهین و تحقیر قرار گرفته اند، نه بنابر مساله دیگر. از این روی او معیار خودی بین هزراه ها، هزاره بودن را قرار داد. چنین درک مزاری به عنوان یک رهبر، سبب ایجاد هویت هزارگی به عنوان یک قوم و به عنوان یک هویت فرهنگی شد اما پس از مزاری، کمتر به این مساله توجه صورت گرفت و هزاره بودن به عنوان خودی، بیشتر معیار شعیه بودن را هم با خود حمل کرد. رهبران هزاره، نتوانستند، پوشش فرهنگی و قومی هویت هزارگی را که با مزاری به میان آمده بود، گسترش بدهند. در حالی که ما هزاره ها برای ایجاد هویت هزارگی فراتر از هر روبنای دیگر به آن نیازمندیم، زیرا با این هویت می توانیم از یک طرف به اقتدار روانی به عنوان یک انسان تاریخی در این کشور خود را بشناسیم و از سوی دیگر با این اقتدار روانی، به حقوق انسانی و شهروندی خویش در این کشور، نیز دست می یابیم.

هزاره ها؛ قومی اسطوره و تاریخ زدایی شده

انسان هیچگاهی از این پرسش آسوده نخواهد شد: من کیستم و پیشینه ام به چه زمانی، به کی و به کجا برمی گردد؟ همین طور که

انسان به یک هویت قومی نیاز دارد، به یک هویت فرهنگی و به یک هویت بومی هم نیاز دارد. هزاره ها بنابه جبر تاریخ، فاقد چنین هویت ها شده است. از نظر تباری و قومی تاریخ شان مسخ شده است، از نظر زمانی، تاریخ شان مسخ شده است، از نظر بومی هم از تاریخ بومی شان تاریخ زدایی شده است. این ها آسیبی است که هزاره ها را بی پشتوانه روانی کرده است و اقتدار روانی را از هزاره ها گرفته است. موقعی که انسان اقتدار روانی نداشته باشد، غروری که انسان در برخورد اجتماعی و سیاسی اش با دیگران باید داشته باشد، ندارد. این مساله را عملا در برخورد روشنفکران و سیاستمداران و دولتگران هزاره می بینیم، که در برابر دیگران کم رویی می کنند.

پس برای هزاره ها ضرور است تا برای یک هویت همگانی، سیاستگذاری فرهنگی داشته باشند. این سیاستگذاری، باید تاریخ بومی، زمانی و تباری هزاره ها را بسازد و بعد هویت انسان مدرن هزاره را پی بیافگند. امروز، برای همگان قابل باور شده است که هزاره ها بومی ترین مردم افغانستان است که قبل از قبایل مهاجمی مشهور به آریایی، در افغانستان بوده اند. هزاره ها مردم دیرینه آسیایی اند یعنی قبل از این که هویت تبار ترکی، مغولی، چینی و ژاپنی شکل بگیرد هزاره ها، به افغانستان آمده اند بنابراین هزاره ها از نژاد زرد است اما ترک و مغول نیست. این تاریخ بایست به طور علمی تدوین و ارایه شود تا به حیث یک سند مکتوب برای نسل بعد از ما قابل دسترس باشد و برای دیگران هم قابل اعتبار.

اما هویت مدرن ما چگونه می تواند شکل بگیرد؟ ما که نمی توانیم اسطوره ای قومی یا امر تاریخی و فرهنگی دیگری را از دل تاریخ بدر آریم و به آن چنگ بزنیم . پس آنچه که برای ما قابل دسترس است و برای ما مهم هم است، همین شخصیت مزاری است که همگان به عنوان رهبر، مزاری را دوست دارند. ظهور و حضور او در تاریخ سبب اقناع روانی انسان هزاره می شود. مزاری پس از مرگ در ذهن و روان هزاره به عنوان یک اسطوره زنده، جا باز کرده است و هر لحظه می تواند به عنوان یک اسطوره به سوی ما رجعت کند و با این رجعت کردن ها اساس و اقتدار روانی ما را در تاریخ به عنوان یک قوم تاریخی و فرهنگی، ایجاد کند. در حقیقت ما آنچه را که به عنوان یک قوم و یک هویت فرهنگی به نام هزاره می شناسیم، ناشی می شود از شخصیت تاریخی و سیاسی مزاری. پس مزاری را باید مبنای تاریخ مدرن هزاره قرار داد و تاریخ سیاسی هزاره را با شخصیت مزاری اساس بگذاریم.

اسطورگی مزاری برای هزاره ها

شاید تصور کنیم یکی از ویژگی های اسطوره این است که یک حادثه تاریخی نباشد اما چنین نیست. انسان جانوری است اسطوره ساز، از حادثه های که به طور عمیق با سرنوشت و زندگی یک قوم یا در کل به زندگی و سرنوشت بشر ارتباط داشته باشد و تداوامش در ذهن یک قوم یا انسان بتواند تاثیر بر سرنوشت تاریخی یک قوم و یا یک جامعه داشته باشد، به اسطوره تقرب می کند.

شخصیت، زندگی و مرگ مزاری با سرنوشت قوم هزاره نه تنها ارتباط عمیقی پیدا کرده است بلکه هویت انسان هزاره پس از خود، را جان بخشیده است. آنچه که ما امروز هزاره می گویم، هویت اش را از شخصیت، زندگی و مرگ مزاری می گیرد. تاثیر مزاری به عنوان یک امر روانی در وحدت هزاره ها و در تعیین سرنوشت هزاره ها از هر سیاست مدار زنده و برحال هزاره، بیشتر است. مزاری به عنوان یک نیاز روانی در روان هزاره ها حلول کرده است و هزاره ها، آنچه را که قبل از مزاری به عنوان یک امری روانی یعنی خلای یک رهبر و خلای یک اسطوره داشتند با مزاری و بعد از مزاری این خلا دیگر پر شده است. پس آنچه که ما می توانیم انجام بدهیم تحکیم این امر روانی است برای هویت هزارگی ما، نه کار بیشتر. زیرا چنین امر روانی به زور و ساختگی نمی تواند ایجاد شود. فداکاری بزرگی، در کار است تا بر روان انسان تاثیر بگذارد، خوشبختانه این تاثیر با فداکاری های مزاری به میان آمده است و این تاثیر بعد از مزاری به عنوان یک امری روانی جنبه فرهنگی پیدا کرده است چنان جنبه فرهنگی ای که می تواند محسوس باشد بنابراین کار ما تحکیم این جنبه فرهنگی است.

بنا به تاثیر گذاری مزاری بر روان هزاره، مزاری، یک اسطوره مدرن شده است. این اسطوره مدرن، هزاره ها را از درد بی اسطورگی رهبری، رهایی بخشیده است. آنچه که هم از نظر تاریخی و هم از نظر اسطوره ای، از تاریخ هزاره ها نیست شده با زندگی و مرگ مزاری، تاریخ و اسطوره در زندگی تاریخی، سیاسی و فرهنگی هزاره، هست شد. زندگی مزاری یک واقیعت تاریخی را در عرصه سیاسی زندگی هزاره ها شکل داد و مرگ مزاری، در زندگی روانی هزاره ها، به حقیقت اسطوره ای، جان بخشید.

مزاری؛ آگاهی و انتخاب

انسان های بزرگ با آگاهی ای که دارند تاریخ ساز می شوند، هم انسان تاریخی و هم انسان اسطوره ای. انسان بزرگ، در ناگزیری که قرار می گیرد و سرانجام این ناگزیری را پیش بینی می کند. این ناگزیری برای انسان بزرگ، دو انجام دارد: ۱- زنده ماندن اما در ذلت و خواری، با یک نابودی ابدی. ۲- فداکاری با مرگ؛ جاویدانگی و رجعت ابدی به سوی زندگی، یعنی همیشه تاثیر گذار بر زندگی و سرنوشت انسان ها. اگر در این رابطه به موردهای تاریخی و نیمه تاریخی توجه کنیم، به طور دقیق می بینیم که انسان ها، امر جاویدانگی را دریافته بوده اند.

در ایلیاد و اودیسه هومر و اسطوره های یونانی، آخلیوس (آشیل) بنابه آگاهی که از سرنوشت خود دارد با آن هم، انتخاب خطیر می کند. تتیس خدای دریاها و مادر آشیل می داند که آشیل با کشتن هکتور، کشته می شود اما اگر هکتور را نکشد، آشیل زنده می ماند، در پیری و گمنامی می میرد. هر دو صورت مردن آشیل، برای مادر آشیل دردآور است با آن که نمی خواهد پسرش کشته شود اما از گمنام شدن و مردن پسرش در گمنامی هم می ترسد. بنابراین، بین این دو صورت مردن پسرش، نمی تواند هیچ صورت آن را به طور جدی انتخاب کند. اما موقعی که پاتروکلس، دوست آشیل در جنگی با هکتور کشته می شود، آشیل تصمیم کشتن هکتور را می گیرد با آن که می داند زندگی و مرگ او با زندگی و مرگ هکتور ارتباط دارد اما بنابه قرار گرفتن در یک موقعیت ناگزیرانه، با آگاهی که از سرنوشتش دارد، او انتخاب خطیر می کند یعنی به قصد کشتن هکتور اقدام می کند. تتیس مادر آشیل در مراسم پاتروکلس با حوری های دریای حاضر می شود، به آشیل هوشدار می دهد تا از کشتن هکتور صرف نظر کند اما آشیل قبول نمی کند و می گوید او می خواهد که دیگر زنده نباشد، زیرا آرزو مرگ را دارد. آشیل به خاطر دوستش پاتروکلس، بزرگترین فداکاری را انجام می دهد و هکتور را در یک جنگ تن به تن می کشد. بنابراین خودش هم کشته می شود، و در یک مراسم باشکوه از مرگ آشیل سگواری صورت می گیرد. بنا به این فداکاری بزرگ و انتخاب آگاهانه ای که کرده بود خدایان اولمپ، آشیل را جاویدانه می کنند.

می دانیم جاویدانگی به عنوان زندگی ابدی و بیولوژیک امر ناممکن است اما زندگی جاویدانگی و ابدی همان تاثیری گذاریی است که از یک مرده در روان زندگان بنا به فداکاری و انتخابی را که کرده است، باقی می ماند و این تاثیر، می تواند در موقع های سرنوشت ساز، بیشتر شود و تاثیرگذاری اش هم بر سرنوشت مردم و قومی، در موقع یک بحران، سرنوشت ساز عمل کند و حتا این قوم بنا به تاثیر روانی که از این فرد انسانی، دارد این فرد انسانی بر فرد فرد این قوم می تواند تجلی کند، و سبب قوت قلب فرد فرد این قوم شود. داستان های نیمه تاریخی در شاهنامه فردوسی، هم برخوردار از چنین فداکاری است که انتخاب آن برای شخص انتخاب کننده جاویدانگی بخشیده است.

رستم پهلوان سیستانی، در پایان زندگی پهلوانی اش، در یک موقعیت ناگزیرانه قرار می گیرد. رستم یا بند و تسلیم را که از طرف اسپندیار پیشنهاد شده است بپذیرد یا با اسپندیار (که پسر شاه است و پهلوان گسترش دهنده کیش زردشتی و مرد مقدس و رویین تن) بجنگد. عواقب جنگ با اسپندیار و کشته شدن اسپندیار، از طرف سیمرغ پیشگویی می شود: کسی که اسپندیار را بکشد، تا زنده است زندگی خوش ندارد و پس از مرگ، در جهان دیگر، هم روی خوش نخواهد دید. یعنی هم خوبی های زندگی این جهان را از دست می دهد و هم از آن جهان (آخرت) را از دست می دهد. اما رستم برای جاویدانگی نام و نشان خود، در این

جهان، ناگزیر می شود تا انتخاب خطیر کند. که این انتخاب، کشتن اسپندیار است زیرا رستم نمی خواهد بند و تسلیمی را بپذیر و با این قبول بند و تسلیمی، تمام کارنامه پهلوانی اش را برباد بدهد. بنابراین، رستم، سرانجام اسپندیار را می کشد. با وصفی که کشتن اسپندیار، برای رستم نفرین دینی را و نفرین شاهزاده کشی را در زندگی به همراه داشت، با این هم، این انتخاب او برای بشر ناخواسته تحسین برانگیز شد و سبب جاویدانگی اش گشت.

این داستان، خیلی هم، تاریخی نیست. ممکن است چنین موردی اتفاق افتاده باشد یا نیفتاده باشد اما روان بشر، برای جاویدانه شدن آرمان های قهرمانانه پرستی، چنین موردهای را ایجاد و تکامل بخشیده اند، تا خواری، پست همتی و ذلیلانه زیستن را نکوهش کرده باشند.

مزاری، انسان تاریخی است. اما تاریخ او را در موقعیت ناگزیرانه ای که قرار داد، و سرانجام انتخاب خطیری را که او کرد، باعث اسطورگی و جاویدانگی او شد. این انتخاب او با گذشت زمان، تحسین دیگران را هم برانگیخت، برای این که، انتخاب او برای تکامل بخشیدن به مفهوم زیستن عادلانه بود که ارتباط می گیرد به آرمان روانی و واقعیت سیاسی زندگی بشر.

مزاری انسان تاریخی که در برابر تاریخ ایستاد و با ایستادنش، این اراده تاریخی را در افغانستان به میان آورد که تاریخ را باید عقلانی و عادلانه رونق داد. یعنی خلق پشتون نباید فریب کابوسی را بخورد که چند شخص از برادران پشتون آن را برای تداوم حاکمیت شان، ایجاد کرده است و خلق پشتون را در یک دلهره و هراس همیشگی قرار داده اند به این معنا اگر شما حاکمیت را در این کشور از دست بدهید، همه چیز را از دست می دهید. در حالی که چنین نیست یک نظام سیاسی شهروند مدار، قوم مدار نیست و همه در این نظام سیاسی بنا به این که شهروند است از تمام حقوق انسانی اش بهرهمند می شود.

مزاری، برای این که هزاره بود، به دفاع از حقوق هزاره نپرداخت. برای این که هزاره انسان بود و مزاری هم انسان بود، به دفاع از حقوق انسان محروم (هزاره) پرداخت.

ژان پل سارتر را فیلسوف فلسطین ها می گفت در حالی که سارتر یک فرانسوی و یک غربی بود اما دریافت انسانی سارتر، سارتر را مدافع حقوق انسان فلسطینی می کرد. در افغانستان هم، اگر سخن از عدالت باشد و سخن از شهروندانه زیستن باشد، ارتباط می گیرد به زندگی هزاره ها و ازبک ها. پس هر روشنفکری که می خواهد در عرصه سیاست عادلانه و زندگی شهروندانه فعالیت کند، ناگزیر است مدافع حقوق انسانی باشد که از چنین حقوق محروم بوده، بی هیچ تردید این انسان هزاره است. اما در افغانستان چنین نیست زیرا روشنفکران افغانستانی، آش داغ تر از کاسه استند یعنی از یک سیاست مدار متعصب کرده متعصب تر استند. کدام شخص را در تاریخ افغانستان دیده اید که ادعای روشنفکربودن را داشته و از حقوق انسان محروم هزاره دفاع کرده باشد. اما هزاره ای که می خواهد از حقوق انسانی هزاره دفاع کند به او برچسپ نشنلست زده می شود در حالی که او روشنفکر است. آیا به لوترکینک، نژادپرست بگویم یا مدافع حقوق انسان! مزاری هم نمونه دیگری از لوتر کینک است اما در افغانستان. آرمان مزاری هم مانند آرمان لوترکینک است که لوترکینک، در آخرین سخن رانی اش، ابراز کرد: من یک رویا دارم. آن رویا این بود که بچه انسان سیاه هم در کنار بچه انسان سفید به مکتب برود. مزاری هم همین را می خواست: بچه هزاره مکتب برود و برابر با بردران دیگر شان در افغانستان باشد نه این که هزاره بخیزد و حق دیگران را پایمال کند. طوری که پشتون بودن توهین برانگیز و محقر نیست، تاجک بودن توهین برانگیز و محقر نیست، هزاره بودن و ازبک بودن هم نباشد. اما شرایط افغانستان، شرایط جنگی بود. همه می دانند این شرایط جنگی، اراده مزاری و هزاره نبود بلکه اراده دیگران بود. مزاری ناگزیر بود تا برای دفاع از حقوق انسانیی، انسان به نام هزاره، دفاع کند. اما در افغانستان باید هنوز انتظار گذر زمان بیشتر بود تا انسان افغانستانی، جایگاه مزاری و اراده مزاری را دریابد و قبول کند.

سرانجام، تاریخ مزاری را به آزمون بزرگی رو به رو کرد و با این رو به رویی، حقیقت مزاری برای انسان هزاره و در کل برای

انسان، آشکار شد. این آزمون، همان موقعیت ناگزیرانه ای انسان بزرگ، در تاریخ یا در روان و تفکر بشر است. مزاری، در این آزمون، انتخاب خطیر را انجام داد و با این انتخاب، به زندگی خویش آگاهانه پایان بخشید، برای این که سرنوشت مردمی را در تاریخ رقم بزند، که چنین هم شد. هزاره امروز، نتیجه همین انتخاب خطیر مزاری است. همه می دانیم زندگی انسان خیلی کوتاه است اما اراده انسان بزرگ، برابر به زندگی بشر است. بنابراین، مزاری سرانجام از این جهان رفتنی بود اما او می دانست که چگونه یک انسان می تواند از زندگی اش به عنوان انرژی برای تداوم اراده اش استفاده کند. مزاری با انتخابی که کرد، در حقیقت نیروی برای تداوم اراده اش شد.

عنوان یکی از کتاب های مشهور نیچه اراده معطوف به قدرت نام دارد. در این کتاب نیچه هستی و جهان را هیولای می داند که میل به اراده قدرت دارد اگر این اراده از این هیولا گرفته شود، هستی و جهان به رکود رو به رو می شود بنابراین این میل یا اراده به قدرت در هستی هست که هستی برای به ظهور رسیدن قدرتش، تداوم می یابد. این برداشت نیچه را از قدرت، مبنای فاشیستی هیتلر دانسته اند. اگرچه نیچه از اراده به قدرت، منظور هستی شناختی دارد، طوری که شوپنهاور از جهان همچون اراده و تصور، دارد. اما می تواند یک دیدگاه فلسفی، تعبیرهای متفاوت شود و در افراد متفاوت، تاثیر متفاوت بگذارد.

منظور از اشاره به این دیدگاه فلسفی در باره قدرت این بود تا به چگونگی اراده قدرت بپردازم. قدرت، دو گونه اراده می کند:

۱- اراده قدرت برای قدرت: در اینجا اراده از قدرت همان اراده طبیعی قدرت است که معیار تنها زور است که قدرت را تامین می کند و برای تامین قدرت مبارزه می کند، فرق نمی کند که چه اتفاق می افتد. بایستی، زور، قدرتش را تامین کند. به این اراده قدرت برای قدرت، می توان نمونه: هیتلر، حتا استالین را آورد. معمولا اراده قدرت برای قدرت از بالا بر مردم و جامعه و بشر، تطبیق می شود، که قصد از این اراده قدرت، اصلاح نیست بلکه یک شخص با اراده به قدرت می خواهد قدرتش را تجربه کند، نوعی از آزمایش است، فرقی نمی کند که این آزمایش چه میزان قربانی دارد.

۲- اراده قدرت برای عدالت: اراده قدرت برای عدالت، از پایین به بالا، اراده می شود. این اراده در حقیقت همین اراده قدرت برای قدرت را می خواهد از وضعیت طبیعی به درآورد و ماهیت اجتماعی به آن ببخشد، تا از قدرت هستی و انسانی، برای ارزش هستی و زندگی انسان، استفاده مناسب و مثبت صورت بگیرد. نمونه اراده قدرت برای عدالت را در اراده مهاتما کاندی در هند، نلسون ماندلا در افریقا، لوترکینگ در امریکا، و عبدالعلی مزاری در افغانستان، باید دانست.

اراده قدرت برای عدالت ارتباط دارد به انتخابی که یک قهرمان با آگاهی که دارد این انتخاب را انجام می دهد و با قدرتی که دارد انتخابی را که کرده است به انجام آن اراده می کند. اگر مزاری در آخرین مرحله زندگی اش، نمی توانست اراده قدرت به عدالت را انتخاب کند، با وصفی که مزاری زنده هم می ماند دیگر فاقد این اراده می شد. بنابراین، با انتخابی که کرد، پس از مرگ به یک اراده بدل شد؛ اراده قدرتی که برای عدالت و عدالت خواهی، تداوم یافته است.

هزاره، پس از مزاری

تصور من این است که هزاره، به مفهومی که ما امروز از آن اراده داریم قبل از مزاری وجود نداشت. یعنی قبل از مزاری این کلمه، مفومی غیر از آنچه را داشت که امروز ما از آن اراده می کنیم. این کلمه قبل از مزاری، کلمه ای بود که برای توهین و تحقیر، به گروه ای از مردم به کار می رفت که حتا برای مردمی که هزاره خطاب می شد، تصور شان از هزاره همان برداشتی بود که دیگران از این کلمه داشتند. مزاری با شایستگی و بردباری که داشت، به هزاره ها این باور را بخشید که این کلمه و این نام با هیچ توهین و تحقیری همذات نیست. و به دیگران، نشان داد که از کلمه و نامی که شما برای توهین و تحقیر استفاده می کنید و با چنین استفاده ای، نقض حقوق انسان را فراهم می کنید، از این نام و کلمه می شود برای عدالت خواهی و برای تامین حقوق انسان، استفاده کرد. مزاری نه تنها با مفهوم بخشی به این کلمه، انسان های تحقیر شده و حق تلف شده را گرد کرد و به آنان هویت بخشید، بلکه مفهوم

این کلمه را به عنوان یک اصطلاح سیاسی در نظام سیاسی افغانستان گسترش داد، یعنی تامین عدالت و عدالت خواهی. برای مزاری، مفهوم هزاره و هزاره گی، یعنی عدالت خواهی بود و بعد نامی بود برای کسانی که حق سیاسی و اجتماعی شان در طول تاریخ افغانستان (تاریخ سیاسی که با عبدالرحمان خان شکل گرفت) سازمان دهی شده و مهندسی شده، نقض می شد.

اراده مزاری برای عدالت خواهی، باعث مفهوم مثبت این نام وکلمه شد. مردم پراگنده ای با این نام، هویت تاریخی و سیاسی، در افغانستان پیدا کردند. امروز این نام برای شان مفهوم توهین و تحقیر را ندارد بلکه نامی است برای یکی از قوم های تاریخی افغانستان. زیرا مزاری به این نام جنبه فرهنگی بخشید و گروه های انسانی ای که دارای مذهب های متفاوت بودند، با قبول مذهب شان به این هویت فرهنگی، نیز چسپیدند و این هویت (هزاره) برای شان یک هویت سیاسی – قومی شد. برای دیگران یعنی در کل برای افغانستان، یک اصطلاحی شد که پیام حکومت عادلانه و زندگی شهروندانه را تداعی می کند.

هزاره ها پس از مزاری، وارد تاریخ سیاسی افغانستان شدند و مراحلی را که یک قوم برای قوم شدن، سپری باید کند، سپری کردند یعنی برای نخستین بار در زندگی سیاسی، فرهنگی و قومی شان، رهبری، ظهور کرد. فقری را که هزاره ها در تاریخ روانی شان برای رهبر داشتند با ظهور مزاری این فقر از میان رفت و هزاره ها به اقتدار روانی رسیدند. رهبر، کسی است که یکبار در تاریخ ظهور می کند اما حضورش در تاریخ به عنوان اقتدار روانی، در روان پیروان اش همیشگی است. بنابراین، هزاره ها با حضور مزاری در تاریخ برای همیشه از رنج بی رهبری بی نیاز شدند. پس از مزاری دیگر هیچ نیازی نمی رود که ما رهبر داشته باشیم بلکه هرکسی که در زندگی سیاسی هزاره ها فعالیت می کند نه رهبر بلکه کسی است که خط مزاری را دنبال می کند

یک رهبر، تنها زندگی اش برای پیروان اش مفهوم ساز نیست بلکه مرگ یک رهبر بیش از زندگی اش برای قوم اش مفهوم ساز است. زندگی و مرگ مزاری، مفهوم امروزی هزاره را به کمال رسانید. که این کمال، شامل این مفاهیم « نگرانی، تقصیر، بحران، وحدت و تجلی» می شود.

نگرانی، رهبر، پس از مرگ اش هم در باره سرنوشت مردم اش نگرانی دارد و این نگرانی، رجعت او را به سوی زندگی تامین می کند، سبب می شود تا در مرحله های سرنوشت ساز، تاثیرگذار باشد.

تقصیر، امری روانی است که به عنوان عذاب وجدان پیروان یک رهبر، نسبت به رهبر شان در ذهن دارند. این که چرا رهبر ما کشته شد و ما که این همه زنده بودیم و زنده هستیم، نتوانستیم هیچ کاری را برای جلوگیری از کشته شدن رهبر خود انجام دهیم. یا آنچه را که رهبر اراده داشت ما هنوز نتوانستیم اراده و نیت او را در زندگی خود عملی کنیم. بنابراین، این تقصیر، مردم را به رهبر نزدیک می کند. نگرانی رهبر برای سرنوشت مردم و تقصیر مردم برای ادا نشدن دینی که سزاوار رهبر است، نقطه وصل روانی رهبر و مردم در تاریخ فکری و روانی مردم می شود.

بحران، امری است که یک قوم در تاریخ واقعی شان و در روان شان به آن رو به رو استند. هزاره ها هنوز، از نظر موقعیت سیاسی و روانی در بحران به سر می برند، و موقعیت تاریخی شان هنوز هم به طور ملموس تهدید می شوند که نمونه آن تجاوز هر ساله کوچی است که با یک اراده بوم زدایی از هزاره ها صورت می گیرد. درک از بحران، و بحران، شامل حال تمام مردم یک قوم شدن، سبب تحکیم روابط افراد قوم می شود و برای قوم، تاریخ ساز عمل می کند.

وحدت، وحدت پس از درک یک قوم از بحران که تمام این قوم را تهدید می کند به میان می آید. در حقیقت نقطه وصلی است که یک قوم در همین نقطه که بحران و وحدت به هم می رسند، شکل می گیرد و ایجاد می شود. بنابراین، شناخت بحران، زمینه ساز وحدت می شود تا بحران شناخته نشود وحدت هم به میان نمی آید.

تجلی، تجلی موقعیت روانی رهبر در ذهن مردم اش است. موقعی بحران، رهبر از ذهن مردم اش، می تواند تجلی کند. یعنی در کل، ناخودآگاه جمعی یک قوم را برای پیروزی و رستگاری در موقع های خطرناک تاریخ، می سازد. این همه مفاهیم برای ایجاد هویت

هزاره با زندگی و مرگ مزاری به کامل رسید بنابراین، تاریخ هویت و تاریخ سیاسی هزاره، فراتر از تفاوت های مذهبی با مزاری و پس از مزاری به میان آمده است.

هزاره ها پس از مزاری، با آنکه در نظام سیاسی افغانستان سهمی داشته اما این سهم یک سهمی بنیادی نبوده است بلکه سهمی بوده که به عنوان وسیله از هزاره ها در حاکمیت در نظر گرفته شده یعنی دیگران از هزاره، برای این که بتوانند حاکمیت را برای شان حفظ کرده باشد، استفاده کرده است. سردمداران حاکمیت، هنگامی که دچار مشکل در حفظ حاکمیت قومی شان شود به هزاره میل می کند اما موقعی که این دچار مشکل شدن، برای حاکمیت رفع شد، کم کم هزاره را می زند کنار. هم در نظام و هم در برخورد وکیلان مجلس، کنار زدن مهندسی شده هزاره ها از صحنه قدرت سیاسی افغانستان، مشهود است. هزاره ها به کاندید وزیران کرزی رای داد اما وکیلان طرفدار کرزی به کاندید وزیران هزاره رای نداد در حالی که کرزی بیشتر از صد وکیل طرفدار از قوم پشتون در مجلس دارد. حاکمیت، هزاره ها را با این کار، به مرگ می گیرد تا هزاره به تاو راضی شود.

در تاریخ هرودت آمده است که کروش در آغاز قدرت خود با رهبران چندین قوم جنگید و پس از کشت و خون زیاد این اقوام را مطیع خود ساخت اما بعد از مطیع ساختن دو باره قدرت را به همان کسان واگذار کرد که از قبل رهبری قوم شان را به دست داشتند. طرفداران کروش از این کار کروش تعجب کردند و گفتند چه حاجت به این همه جنگ، که دو باره قدرت را به همان کسانی دادی که از قبل به قدرت بودند. کروش گفت: تفاوت اینجا است که این قدرت را من به ایشان دادم. همه چیز شان را تصرف کردم و از طرف خود به ایشان بخشیدم. بعد از این، اینها نه تنها مدیون کروش بلکه باید همیشه از کروش سپاس گذاری هم می کردند. هزاره ها را هم دوستان اش، می خواهد در همین وضعیت قرار بدهند در صورتی که بار سوم به کاندید وزیران هزاره، وکیلان کرزی رای بدهد! بنابراین، هزاره باید در سیاست فعلی شان، تجدید نظر کنند یا هم سیاست فعلی شان را سنجیده شده تحکیم ببخشند. هزاره پوش نوشابه نیست که موقعی گرمی، نوشابه سرد آن را نوشید، و بعد پوش آن را دور انداخت. وضعیت ما اگر از حق نگذریم، درست همین طور بوده است. امنیت ملی که استراتیژی سیاسی یک کشور را در درازمدت تعیین می کند، از هزاره کسی نیست. رهبران هزاره به چنین موارد بنیادی توجه ندارند فقط بازار خود شان را بنا به رخدادهای روزانه و ناپایدار گرم نگاه می کنند و بس.

لازم نبود با چنین برخورد حاکمیت، در مجلس با کاندید وزیران هزاره، رهبران سیاسی هزاره دیگر کاندید وزیر معرفی می کردند. می گذاشتند تا دنیا بار دیگر تعصب نظام را مشاهده کند. هزاره ها بیشتر، رجوع می کردند به مطبوعات و آزادی بیان، فقط آمار تعصب نظام را در برابر هزاره ها در نبود هزاره ها در کابینه حکومت نشر و ثبت می کردند. و روی تنظیم روابط سیاسی شان در نظام سیاسی آینده افغانستان کار می کردند. امروز، در افغانستان همه می داند که سهم هزاره ها در تغییر و حفظ حاکمیت حتمی است. بنابراین هزاره ها باید از این سهم شان به طور جدی و بنیادی استفاده کنند نه این که دیگران از این سهم شان به طور وسیله برای خودشان استفاده کند.

مزاری در افغانستان، نظام سیاسی عادلانه و ارزش های شهروندی را فراتر از معیارهای سیاسی قومی و معامله گرانه می خواست. هزاره باید این آرمان سیاسی مزاری را همیشه در نظر داشته باشند تا دیگران را به سیاست عادلانه و ارزش شهروندی وا دارند. تا که دیگران به سیاست عادلانه و ارزش های شهروندی باور پیدا نکند، هزاره هم باید مواظب آینده سیاسی شان باشد. هزاره نه با معامله بلکه با تصیمیم خردمندانه سیاسی، می تواند آرمان عادلانه سیاسی مزاری را پیاده کند. تصمیم خردمندانه سیاسی هزاره ها همیشه به این باید معطوف باشد که افغانستان را بتوانند از یک هراس حاکمیت و یک کابوس حاکمیت برهاند تا حاکمیت بنابه ارزش های شهروندی و خرد سیاسی شکل بگیرد.

مزاری و نظام سیاسی افغانستان

در نظام سیاسی افغانستان، دو انسان بزرگ، قربانی نظام سیاسی عادلانه و شهروندانه برای افغانستان شده اند. اولین انسان، در آغاز نظام کمونستی، طاهر بدخشی بود. و انسان دوم، در آغاز نظام جمهوری اسلامی، عبدالعلی مزاری بود.

این هر دو، نماینده های مردم مظلوم افغانستان بودند. در تمام کشورها پیشینه مبارزه برای نظام عادلانه از میان توده های مظلوم برخواسته است. کسانی که بر سر اقتدار و قدرت اند، طبعا متوجه مظلومیت مردم نمی شوند و اگر متوجه هم شوند نمی خواهند منفعت شان را برای رفع مظلومیت مردم از دست بدهند. این انسان مظلوم است که برای رفع مظلومیت در یک کشور به مبارزه بر می خیزد زیرا این مبارز می داند که چه کار باید کند. او می داند که اگر ما کاری را انجام بدهیم که تا هنوز دیگران انجام داده است بازهم مظلومیت از زندگی انسانی ما دور نمی شود. در حالی که چین طرز فکر زندگی، جریان دارد پس بایست، به دیگران فهماند که از ظلم دست بردارند و در یک وضعیت عادلانه زندگی کنند این تنها روشی است که یک جامعه را از ظلم و مظلومیت مهندسی شده و عامدانه به دور می سازد.

طاهر بدخشی و مزاری همین را می خواستند. طاهر بدخشی متاسفانه زود رهسپار زندان شد و اعدام شد اما مزاری برای این دیدگاه مبارزه کرد و برای دیگران فهماند که با برخورد ظالمانه نمی توان تا آخر پیش رفت. بنابراین، نظام سیاسی کنونی افغانستان و سعی برای ایجاد یک نظام عدلانه و شهروند مدار متاثر از حضور عبدالعلی مزاری در تاریخ سیاسی افغانستان است. پس فعالان سیاسی افغانستان جدای از مسایل قومی، آرمان مزاری را در نظر بگیرند زیرا وقتی ما افغانستان شمول می شویم که به کسانی ارج بگذاریم که آنها افغانستان شمول یا برای شهروندی در افغانستان فکر می کرد. تا که به این فکر باشیم که مزاری هزاره بود او نمی تواند به عنوان یک الگو تاریخ سیاسی افغانستان برای عدالت خواهی تبدیل شود و تاریخ سیاسی عادلانه افغانستان با مزاری نمی تواند آغاز شود، طبعا وضعیت افغانستان مانند قبل خواهد ماند.

چرا از شهادت مزاری تجلیل می کنیم

چرا از شهادت مزاری تجلیل می کنیم

نویسنده: محمد علی حیدری

افغانستان با گذشته درخشان علمی، ادبی و هنری با آنکه در طول تاریخ بشریت سرآمد مدنیت خاورزمین بوده و فرهنگ و تمدن باشکوهی را به جهانیان عرضه داشته است اما متأسفانه در طول دو قرن اخیر از قافله علم و تمدن عقب مانده و حوادث و مشکلات فراوانی بر مردمان این کشور رخ داده و یا بعضاً تحمیل شده است. در این میان نقش ناکارآمدی نظام های سیاسی و عدم شایستگی حاکمان این کشور را که بعضاً موجبات دخالت و تجاوز بیگانگان را فراهم نموده می توان نام برد. نظام سیاسی ناکارآمد و مستبد، عدم لیاقت و شایستگی حاکمان موجب شده که ظلم و ستم، بی عدالتی و استبداد در کشور ریشه دوانیده و جامعه را با بحران بی ثباتی، بی عدالتی و بی هویتی مواجه نموده و در ضمن در مقابل تجاوز و لشکرکشی های خارجی آسیب پذیر نماید.

عنصر استبداد در حاکمیت های سیاسی افغانستان پیشینه تاریخی طولانی داشته و یگانه وسیله حکمروایی این حاکمیتها بوده است که ریشه های آن را در نظام های سیاسی و اجتماعی و فرهنگ حاکم بر جامعه می توان جستجو کرد. این بدان معناست که فرهنگ جوامع مختلف مطابق به روند تکامل خود ساختار سیاسی همان جوامع را ایجاد می کند؛ چنانچه فرهنگ نظام قبیلوی، بدون تردید ساختار سیاسی قبیلوی خویش را بوجود می آورد، که ویژگی چنین نظامی چیزی جز استبداد چیزی دیگری نمی تواند باشد.

ظلم، ستم، بی عدالتی، قتل عام های دسته جمعی، قوم گرایی و طایفه سالاری از شاخصه های نظام های استبدادی اند که در رابطه با اقوام محروم این کشور اعمال می شده اند. هزاره ها به عنوان یکی از اقوام چنانچه از تمام تواناییها و پتانسیل های بالقوه علمی، فرهنگی و اجتماعی برخوردار بوده و می باشد و بیشترین سهم را در مبارزات ضد استعماری و حفظ استقلال کشور داشته اند، اما به

دلیل محرومیت مضاعف و قتل عامهایی که توسط حاکمان مستبد و مزدور بیگانگان بر این قوم صورت گرفت؛ (چنانچه در دوره امیر عبدالرحمن خان ۶۲٪ از این قوم قتل عام و آواره شدند)، هیچگاه از امتیازات مساوی و برابر با دیگر اقوام این سرزمین برخوردار نبوده است.

این مجموعه دلایل باعث شده که کشور ما توسعه چندانی در زمینه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پیدا نکرده و زمینه رشد و توسعه را با بحران مواجه ساخته است.

در این رابطه کوشش های فرهنگی و سیاسی، مقاومت های فداکارانه نظامی توسط افراد میهن پرست و عدالتخواه زیادی در طول تاریخ معاصر کشورمان صورت گرفت تا مسیر عدالت و توسعه را هموار نمایند. گرچه این خیزشها و تلاشها هیچکدام نتوانستند به تنهایی جنبش های وسیع اجتماعی و سیاسی را در جامعه برانگیزند و ساختار سیاسی ظالمانه کشور را به چالش بکشد، اما در نوع خود بسیار ارزشمند بوده و راه را برای ایجاد و ادامه جنبش های مردمی و عدالتخواهانه در دهه های گذشته مساعد نموده است.

حرکت های عدالخواهانه و اصلاحی که توسط میریزدان بخش، شهید عبدالخالق، محمد ابراهیم خان گاوسوار و علامه شهید بلخی(ره) که در طول بیش از یک و نیم قرن گذشته صورت گرفته نقطه عطفی در تاریخ مبارزات حق طلبانه و عدالتخواهانه مردم در تاریخ معاصر کشورمان به حساب می آید. تمام این حرکتها و خیزشها سرانجام با جنبش عدالتخواهانه ای که با رهبری شهید مزاری(ره) در غرب کابل پایه گذاری شد که از آن به «مقاومت غرب کابل» تعبیر شده است، این نوع حرکتهای اصلاح طلبانه و عدالتخواهانه را به اوج رساند و باعث شکست و از هم پاشی فرهنگ استبداد و انحصار در کشور گردید و زمینه را برای مشارکت تمام اقوام در قدرت و امتیازات زندگی مساعد نمود. فرهنگ استبداد و انحصار و ظلم و ستمی که در طول بیش از دو قرن بر مردمان این کشور سایه افکنده و در لایه های فرهنگی و اجتماعی جامعه نفوذ کرده بود با تلاشها و مقاومت های بی نظیر شهید مزاری(ره) (۱۳۷۳-۱۳۷۱) در غرب کابل به فرهنگ مشارکت، عدالت و شایسته سالاری تبدیل گردید.

رهبر شهید مزاری(ره) در طول سه سال «مقاومت غرب کابل» مشارکت سیاسی و عدالت اجتماعی را که گم شده اقوام محروم در کشور بود فریاد زد و برای اینکه به آن جامه عمل بپوشاند یک خیزش و جنبش عظیم مردمی را علیه انحصار و استبداد سازماندهی نمود که مطالبات آنها عدالت اجتماعی در کشور و مشارکت همه اقوام در تصمیم گیری در قدرت بود. تلاشها و مبارزات شهید مزاری(ره) در غرب کابل که با تکیه بر سنت های الهی و خواست و اراده مردمش در مقابل تمام انحصار طلبان تاریخ انجام گرفت توانست فرهنگ استبداد و انحصار را از ریشه متزلزل نموده و ادامه آن را با چالش جدی مواجه نماید.

اکنون که پانزده سال از شهادت آن بزرگمرد تاریخ معاصر کشورمان می گذرد اندیشه ها و آرمانهای مبتکرانه اش بیش از پیش در جامعه ریشه دوانیده و کم کم در لایه های فرهنگی و سیاسی جامعه نهادینه می گردد. بنابراین او طراح تغییر، تفاهم و مشارکت بر مبنای عدالت اجتماعی در کشور بود و هر روز که می گذرد اندیشه هایش روزنه جدیدی را برای حل مشکلات و بحرانهای اجتماعی و سیاسی کشور می گشاید. او تعریف جدیدی از حاکمیت و نظامهای سیاسی و اداری کشور نمود که محور آن را مشارکت و عدالت اجتماعی تشکیل می دهد. تحقق مشارکت و عدالت اجتماعی است که مسیر توسعه و پیشرفت را هموار نموده و ما را از بن بست و چرخه باطلی که در طول بیش از دو قرن توسط نظامهای سیاسی قوم گرایانه ایجاد شده نجات خواهد داد.

مزاری با شهادتش، خود و آرمانهایش را وسیله ای برای پشتوانه تاریخ عدالت خواهی قرار داد. بنابراین مزاری شایسته تجلیل است. تجلیل از مزاری تجلیل از عدالت است.

مزاری قربانی آرمان های عدالت خواهی

مزاری قربانی آرمان های عدالت خواهی

نویسنده: خانم ثمر گل حبیبی

با نام که آغاز کنم بعد خدا؟ سخن از که برم تا که باشد شایسته فرزانگان؟ شب بود و تاریکی، ظلم و بود سیاهی، محرومیت بود و بی عدالتی. تبعیض در این سرزمین بیداد می کرد. جور زمانه و ستم طاغوتیان بیش از اندازه بر مردم فزونی گرفته بود. تبعیض و بی عدالتی قانون جامعه شده بود. مردم خسته تر از خسته بودند از زندگی شان. پدران و مادران ما اینها را خوب به خاطر می آورند. با وجود بی عدالتی روح امید از پدران، مادران و فرزندان این وطن گرفته شده بود.

دریا متلاطم شده بود، تلاطم امواج سرگردانی، بی هویتی بیشتر و بیشتر می شد. در این میان دلیر مرد می خواستیم. پیشوا و رهبر می خواستیم. گوئیا یزدان پاک ندای حق طلبی مان را شنید. گوئیا پروردگارمان وظیفه خطیر رهبری را شایسته مزاری می دید.

رهبر، با اندیشه آمد، با اندیشه عدالت خواهی، با اندیشه استبداد ستیزی و انحصار طلبی. در آن جایی که سیاهی تیره و تیره تر می شد. در آنجایی که امید امیدش را می باخت. در آن جایی که نیاز مبرم به چراغ راه می رفت. در آن بحبوحه استبداد، ظلم، بی عدالتی و جنگ های تحمیلی که هر کس فقط و فقط به فکر خودش بود تنها یک مرد پیدا شد که به خود نیندیشید بلکه به همه اندیشید. او بابه مزاری بود؛ پدر محرومان و مظلومان این سرزمین.

مزاری با سخنان گهربارش خون را در رگهای ما به وجد آورد. نفس به تن خسته می داد، با چهره ای نورانی و صیابتی با صلابت، با قدمهای استوار و افکار روشن بینانه، امید را در دلهایمان زنده می کرد. او همه را به سمت یک راه هدایت می کرد؛ راه عدالت خواهی و تعیین سرنوشت. او فریاد می کرد که عدالت گشمده این مردم در این سرزمین است و باید در کشوری که اقوام گوناگون زندگی می کنند عدالت بوجود آید. مزاری عدالت را در مشارکت می دانست، مشارکت آگاهانه بر مبنای نفوس نه بر مبنای منطق دیگر. مزاری گفت که ما حق داریم سرنوشت خود را خود تعیین کنیم و این حق هر انسانی است که در این کره خاکی زندگی می کند. او تعیین سرنوشت را بر مبنای استقلال خواهی در کشور می دانست. نه اینکه بیگانگان و دیگران برای ما تعیین سرنوشت کنند. مزاری آرمان عدالت خواهی بود. او در سه سال مقاومت غرب کابل عدالت خواهی را فریاد زد و گامهای استوار برای عدالت خواهی برداشت.

او قربانی عدالت و آرمان های عدالت خواهی شد. او قربانی شد تا دیگران درس شهامت و ایثار را از او یاد بگیرند. او به دیگران یاد داد که برای تحقق عدالت باید خون داد. باید از جان گذشت تا نهال عدالت و عدالت خواهی در کشور استبداد زده مان آبیاری شود.

او برای مبارزه با استبداد تاریخی چند قرنه مقاومت را برگزید. مقاومت در برابر همه استبداد تاریخ. او در مقاومت غرب کابل نشان داد که حقیقتاً رهبر شهید است. او پدر و حامی محرومان و مظلومان است. هنگامی که گفت: من هیچ منافعی غیر از منافع شما ندارم صداقت، حقانیت خود را برای رهبری نشان داده بود.

مزاری بعد از سه سال مقاومت و پایمردی، بابه شهید مردم شد و از غزنه تا بلخ راه دراز عدالت و آزادی را با خونش به گستردگی زمان ترسیم نمود.

آری او مزار بود و مزاری، او یگانه بود و غریب.

مزار بود چون امتداد شهیدان راه آزادی وکرامت انسان است. مزاری بود چون از مرزبانان مرز انسانیت انسان بود. یگانه بود چون مزاری تجسم آرمانهای مردم بود و در این عرصه همتایی نداشت. غریب بود چون کسی در زمان حیاتش او را خوب نشناختند. اکنون که بعد از پانزده سال از شهادت او یاران همرزمش می گذرد، هنوز هم اندیشه هایش درک نشده است.

شهید مزاری با اندیشه عدالت خواهی و عدالت طلبی مقاومت نمود. پس چه خوب است تحلیل گر اندیشه ی بابه مان باشیم نه تجلیل گرش. مزاری به اسطوره ها پیوسته و جاودانه شده است. وجود او را در تک تک خانه های مردمش می توان حس کرد.

روح بابه مزاری در قلب هر فرزند جامعه اش یادگار صداقت و درستکاری است. هیچ کاخ و ثروتی از رهبری او به یادگار نمانده است. هیچ حساب بانکی ای به خانواده اش میراث نگذاشته است. هیچ عضو خانواده اش نان نام مزاری را در سیاست و حاکمیت نمی خورد. مزاری نام آشنای ایمان، صداقت و صفای یک ملت است. مزاری معنویتی به گسترد گی پاکی و بی آلایشی یک تاریخ است. مزاری تبلور صد سال مقاومت یک ملت در برابر سیاهی و تباهی است.

تو شهیدی بابه، تو گواهی بابه- تو افتخاری بابه- تو رهبری ای پدر مهربان من- تا جان در بدن هست نمی گذارم قطره ای از قطره های خونت پایمال به ناحق شود- تا نفسی می آید و می رود - نامت از یادها پاک نمی شود.

تا استبداد و انحصارطلبی در این سرزمین هست؛ مزاری در هر لحظهء این تاریخ با تکه تکه شدن جانش و ریخته شدن خونش گواه عدالت خواهد بود و در بیست و دوم حوت هر سال، دروازهء هر خانهء مردمش را دق الباب خواهد کرد تا بر حقانیت راهش شهادت دهد، ایمانش به آزادی و عدالت را بر آنان باز خواند و تا هنگام آزادی و عدالت آنان را به مقاومت و پایداری فراخواند.

در پایان ضمن تبریک و تسلیت به مناسبت پانردهمین سالیاد رهبر شهید مزاری(ره) و یاران باوفایش بر ادامه راه آن بزرگمرد و تحقق آرمان هایش در جامعه تأکید می نمایم. در پایان شعری از شاعر توانای کشورمان محمد بشیر رحیمی تقدیم شما حضار محترم می شود.

ورقها خورد دنیا و دو چشمت همچنان زنده‌است
برغم آب و باد و خاک و آتش، آسمان زنده‌است
کسی در خاطر آیینه‌ی تاریخ، روشن نیست
فقط تصویر خونین تو در ذهن زمان زنده‌است
به دوش بادها گم می‌شود هر لحظه فانوسی
و تنها چلچراغ چشم تو در این میان زنده‌است
تو و تحلیل رفتن در مه و شب؟ نیست امکانش
نفسهای تو تا صبح قیامت بی گمان زنده‌است
شعاع هیچ موجی را توان بر تو بودن نیست
صدایت در میان بوق و کرنای زمان زنده‌است
شهادت بارهایت زنده‌تر گرداند و می‌بینند
که بعد از مرگ بودا، سنگ و چوب بامیان زنده‌است
شهید مردمی بی‌خانمان گشتی و بعد از آن
چراغی در تمام خانه‌های شهرمان زنده‌است

عبدالعلی خان! دیر می شود

عبدالعلی خان! دیر می شود

نویسنده: سخیداد هاتف

بر گرفته شده: از وبلاگ وی

این مطلب در باره ی عبدالعلی مزاری است. اگر کسی به هر علت یا دلیلی (پیوسته به عشق یا نفرت) نمی تواند آن را بخواند ، نخواندش.

در زمستان سال ۱۳۷۳ من و هم صنفی ام امین علی پور پیش روی لیلیه ی دانشگاه بلخ بودیم. گفتم : امین ، شنیدی که سخن گوی طالبان با بی بی سی گفت که مزاری در دست طالبان اسیر شده؟ گفت : بلی. گفتم : چه کار خواهند کرد؟ گفت : تو نمی فهمی؟ فورا می کشندش. قبول نکردم. فردای اش از همان بی بی سی شنیدیم که مزاری را کشته اند. من نمی فهمیدم. امین می فهمید. من بیشتر کتاب خوانده بودم. امین بیشتر تجربه داشت.

از آن سال ها تا امروز در باره ی مزاری سخنان بسیاری گفته شده. پیروان و دوست داران اش از او مهری در دل دارند وصف ناپذیر و شهید و قهرمان و نماد آزاده گی و عزت اش می دانند. مخالفان و دشمنان اش او را یکی از جنایت کاران می شناسند و در باره اش جز با نفرت سخن نمی گویند.

من در این نوشته نه اقوال عاشقان او را تکرار می کنم و نه از دید منکران به کارنامه ی او نظر می اندازم. فقط می خواهم به یک مساله ی مناقشه انگیز در زنده گی مزاری اشاره کنم:

عبدالعلی مزاری مشهور به «بابه مزاری» است. ممکن است کلمه ی «بابه» در نزد پیروان او معناهای دیگری هم داشته باشد، اما تردیدی نیست که ریش بلند و سفید او و قیافه ی بسیار پیرتر از سن اش نیز در مناسب افتادن این لقب در باره ی او تاثیر داشته اند. با این همه، او زمانی که از دنیا رفت فقط چهل و هفت سال داشت.

حال، مزاری در چهل و چهار سال عمرِ خود رویای حکومت عدل اسلامی را در سر پرورانده بود. جزوه ی «حکومت اسلامی» آیت الله خمینی ـ که در آن بنیان نظری ولایت فقیه شرح داده شده بود، برای مزاری هم دلربا بود. برای بر پا شدن حکومت اسلامی زحمت هم کشیده بود. در مدارس دینی درس خوانده بود و در سال های جهاد به عنوان یک مسلمان شیعه ی وفادار به آرمان حکومت اسلامی جنگیده بود.

اما با ورود مجاهدین به کابل ـ در سال ۱۳۷۱ شمسی ـ و حوادث بعدی، چهل و چهار سال عمر مزاری در ترازوی امتحانی گذاشته شد که مزاری شخصا برای اش آماده گی نداشت. او گیج شده بود. هم ربانی و مسعود و سیاف به او می گفتند که حکومت اسلامی برپا شده و او باید سر اطاعت فرود بیاورد و هم شیخ آصف محسنی و دیگر همراهان شیعه مذهب اش. مزاری به پشت سر خود که نگاه می کرد گیچ تر می شد. چهل و چهار سال عمر خود را مرور می کرد و هنوز به روشنی نمی دانست که قصه از چه قرار است. پس از آن که مسعود و سیاف مردم هزاره را در افشار قتل عام کردند، مزاری ابتدا در اشاره یی گذرا ـ در یک سخنرانی در میان پیروان خود گفت که شما مردم یک گام پیشتر از رهبران خود حرکت می کنید. معنای این سخن جز این نبود که من پس از این چهل و چهار سال زنده گی این مسایل را به اندازه ی شما روشن نمی دیدم. شاید در همین زمان مزاری در پایان یک گفت و گوی درونی طولانی با خود گفت: «عبدالعلی خان! دیر می شود».

این است که تصمیم گرفت فیلترهای مدرسه، روحانیت، مذهب و مرامنامه ی حزب را مدتی به کناری بگذارد و با چشم عریان بر تجربه ی زنده گی مردم خود نظر کند. نتیجه؟: «در افغانستان شعار ها مذهبی است و عملکردها نژادی». یعنی این که آدم عاقل پشت شعار نمی رود، پشت عملکرد می رود. یعنی این که ولایت مطلقه ی فقیه در خطر نیست، امام جعفر صادق در خطر نیست، شهریه ی فلان طلبه در قم در خطر نیست، مراسم محرم و عاشورا در خطر نیستند. جوالی شهر در خطر است؛ نانوای سر کوچه در خطر است؛ قصاب «بینی پچق» دهمزنگ در خطر است. کودک ساجق فروش کنار جاده در خطر است. جرم شان؟ هزاره بودن. همین.

مزاری در سه سال اخیر عمر خود بر توهمات چهل و چهار ساله ی خود چلیپا کشید. این کار آسانی نیست و شجاعت بسیار می خواهد. شاید بزرگ ترین خدمت مزاری به جامعه ی هزاره نیز همین باشد. پیام او در واقع این بود: هر وقت که گیچ شدید و نمی دانستید که قصه از چه قرار است، ببینید در زنده گی واقعی مردم چه می گذرد. آن گاه اگر واقعیت ها توهمات تان را نفی کردند،

از توهمات تان «حتا اگر چهل و چهار ساله هم شده باشند» بگذرید.

این پیام در ظاهر ساده می نمایـد، اما تمرین کردن محتوای آن در عمل چهل و چنـد سال آماده گی می برد. شاید حالا که نمونه ی مزاری در برابر ماست، این تمرین قابل فهم تر و ساده تر شده باشد.

شهید مزاری چه می خواست؟

شهید مزاری چه می خواست؟

نوسنده: نبی قانع زاده از فنلند

شناخت رهبر شـهید اسـتاد مزاری نیاز به شناخت جامعه یی دارد که درآنجا او واندیشه ای او مبارزه می نماید. پیش ازآنکه ما دنبال شخصـیت آن شـهید برویم جـامعه ومردمی را بشناسـیم که او، ازآن جامعه ومردم برخواسـته است وازآنها نماینـدگی میکنـد. مزاری رهبری است برخواسته از متن توده های فقیر ورنج دیده که ۲۵۰ سال شلاق استبداد را بردوش دارد.

مزاری رهـبریست که رنـج به زنجیرکشـیدن مردم خـود را بـا پوست و اسـتخوان خود درك کرده است. اوهرلحظه صـدای شکسـتن اسـتخوانها و نـاله جوانـان مردمش از سـیاه چالهای و زنـدانهای عبـدالرحمان خان و... را می شـنیده است. اواسارت جوانان ،دختران وزنان هزاره را که در بازارهای قندهار که به قیمت دو پیسه فروخته می شده ودر صـفحات تاریخ اینها را می دیده سـخت او را آزار می داده است.

برهمین مبناست شخصـیت او با دیگر بنام رهبران فرق دارد. او فریاد درگلو خفه شده ۲۵۰ ساله مردم دربند کشیده خود است. براین اساس است خواسته هایش برای قشری دلنشین و برای قشری دیگر دشوار وسنگین تمام می شود.

درهمینجاست که فریادهای اوچنان الهام بخش بوده که برای اکثریت مردمش مقتـدا ورهبرمیگردد وبرای عـده ای این فریادها چنان کوبنده و سخت تمام می شود که تصمیم به تخریب و نابودیش می گیرند.

اینجـاست اگربخواهیم مزاری را بشناسـیم اول بایـد در درون جامعه هزاره رفته،آرزوها وحرمان تاریخی این قوم را درك کنیم یعنی قوم ایکه حداقل درصدسال گذشته تحقیر و توهین شده مردم ایکه ۶۲ درصد شان قتل عام شده مردی ازهمین تبار برای نجات شان فریاد می زند به نمونه های آن خواسته توجه میکنیم:

ما برای مردم خود فقط این را می خواهیم که دیگر هزاره بودن جرم نباشد.

درهمین راستا درجای دیگر چنین می گوید:

مادر افغانستان هیچ چیزی نداشته ایم و هیچ چیزی اضافی نمی خواهیم ما فقط خواسته ایم که غول انحصار رابشکنیم.

و یادرجای دیگرچنین گفته است:

ما عاشق قیافه هیچکسی نیستیم؛ فقط می خواهیم مردم ما درتصمیم گیری سیاسی این کشور سهیم باشند.

کسـیکه مفهوم این فریادهـا را درك نکنـد شـناخت مزاری برای او بس دشوار خواهـد بود. آنـانیکه دنبال واقعیت ها هسـتند، قبل از شناخت مزاری باید محتوی این جمله را خوب بفهمند (من دیگرنمی خواهم هزاره بودن جرم باشد).

متوجه شود که این جمله دارای چه مفهوم و معناست؟ و این نیم سطر جمله چه پیامی دارد؟

آنانیکه معنا ومفهوم این جمله رانمی دانند قضاوت شان نسبت به این رهبر مانند دیگر بنام رهبر جهادی و غیرجهادی خواهد بود.

بلي! ملاـك، معیـار و قضاوتها نسبت به شـهید مزاری را میتوان همین جمله را قرارداد. تعـدادی درد و رنـج هزاره را درك نکرده و نمی کنـد شخصـیت بـابه مزاری برای آنهـا یك رهبرخشن، افراطی و جنگ افروز خواهـد بود. ولی آنانیکه درد و رنـج هزاره را می فهمند و ستم تاریخی شانرا میدانند خواسته های مزاری کاملا برایشان روشن و منطقی است.

بلی! مزاری از درون آن جامعه برخواسته است که آن جامعه او را رهبر دلسوز، حق طلب و عدالت خواه و بالآخره برای خود منجی میدانند.

ستمدیدگان و قتل عام شدگان تاریخ کشور این فریاد رسا را با پوست ،گوشت واستخوان خود پذیرفتند که بلی هزاره بودن جرم نیست.

آری! در کشوریکه به همین جرم یک قوم قتل عام سیستماتیک شده است درعین حال این قتل عامها بطور گسترده کتمان شده است، مبارزه وعدالت خواهی درچنین وضعیتی دشوار نخواهد بود؟

جامعه ایکه حداقل صد سال شکنجه ، اسارت ، قتل ،غارت ، دربدری وزندان را دیده ، آیا اینگونه ستم های تاریخی اثرنامطلوبی برروح وروان انها نگذاشته است ؟

قوم ایکه صد سال گذشته ای خود را بتاراج رفته وخودرا شکست خورده حس میکرده است و برای خودش جایگاهی نمی دیده و با او نه بادید یک شهروند که با دید فردی درجه چندم برخورد شده است بود بدترین کلمات مانند هزاره موش خور ،هزاره دو پیسه گی ، هزاره.....و دراین اواخر هزاره قلفک چپات و دهها کلمه تبعیض آمیز دیگرو.... برای این مردم حواله شده است . مبارزه کردن درچنین شرایط چگونه خواهد بود؟

این قوم درهیچ معادله ای حضورنداشته براین اساس تعدادی زیادی از هزاره ها هویت خودرا کتمان کردند وخودرا به ملیتهای دیگرنسبت دادند ویادر جوامع دیگرحل شدند ، ویادرحالت بی سرنوشتی وبی هویتی ماندند.

مواردی زیادی دیده شده که هزاره ها شهامت این را نداشته که بگوید من هزاره استم هرچند قیافه های شان نشان میداده وشواهد دیگروجوداشته که هزاره بوده و ......ولی هیچگاه حاضرنمی شد که خودرا هزاره بگویند چرایکه هزاره بودن دراین کشورجرم بوده!!

درچنین وضعیت مردی ازهمین قبیله آمده وگفته که من می خواهم که دیگر هزاره بودن جرم نباشد او امده گفته که این جرم برطرف گردد ودیگر از هزاره بودن خودکسی خجالت نکشد ایا چنین رهبری حیثیت منجی ومقتدا راندارد؟

اوبه مردمش شخصیت ،باوروا‌عتماد به ارمغان آورد امروز کمترهزاره ای پیدا شود که به کتمان هویت خودبپردازد.

رهبری آمده این فریاد انسانی را زده وخواستارعدالت ،برابری وبرادری درکشورشده است اودرمقابل تبعیض وزور گویی ایستاده آیا چنین رهبر از منجیان مردم و پیشگان عدالتخواهی نخواهد بود؟

اودرزمانیکه احزاب بنیاد گرای پشاور تصمیم گیرنده سرنوشت کشور شد وگفتند که ما درباره حقوق زن ، هندو وهزاره بعدا تصمیم می گیریم واین موضعگیری بنیاد گرایان وتمامیت خواهان پشاور نشین برتصمیم های آینده اش تاثیربسزایی داشت وشجاعانه نسبت به باورهای قبلی اش نسبت به این گروه های افراطی تجدید نظرکرد.

دراین راستا چنین ابرازنظرمی کند:

ریشه اصلی تمام فاجعه ها درکشورانحصارطلبی ونادیده گرفتن حقوق دیگران است.

درچنین وضعیتی مزاری آمده است و گفته است که این مردم می خواهند در سرنوشت این کشور سهیم گردد با دیگر اقوام برابر و برادر باشند وچنین خواسته ای ازدید انحصارگران،متعصبان،تنگ نظران ومتحجرین یک خواسته نامشروع تلقی شد و آیا چنین خواسته ای نا مشروع و غیرملی است ؟

انهاییکه با معیارهای انسانی وملی قضاوت میکنند وآنهاییکه اعتقاد به معیارهای دینی واسلامی دارند بیایند وبگویند که کجایی این خواسته ها مشکل دارد ؟

درعین حال او هیچگاه وحدت ملی کشوررافراموش نکرد وبامعیارقراردادن وحدت ملی به افراطیون وتمامیت خواهان چنین توصیه

میکرد:

اگرکسی روی وحدت ملی فکرمی کند کسی راحذف نکند.

کسانیکه رنج ودردی تبعیض وبی عدالتی را چشیده اند و یا کسانیکه با عدالت خواهان ومحرومان تاریخ همدرد وهمنوا می شوند بستر مبارزانی استاد مزاری بهترین زمینه برای حق خواهی وعدالت طلبی خواهد بود رهبرشهیداستاد مزاری را از دید جمعی نا اگاه ، مغرض ، متحجر ، تبعیض پیشه وانحصارطلب نمی توان شناخت آنها با حیله ،تزویر ، زورگویی وتوطئه رقیب خودرا متهم کرده ومیکنند.

اگرمیخواهی مزاری رابشناسی دربین توده های محروم وستم دیده تاریخ کشوررفته آرمان وآرزوهای استادمزاری را دربین آنها به جستجو گرفت.

بااندک تامل آن شهید عدالتخواه رابا عناصرزمان ،مکان،رقیب و دشمن بهترمیتوانیم بشناسیم که درموضع گیریها وشخصیت اواین عناصرتاثیرداشته است بادرک وشناخت از این عناصر به خواسته های اساسی مردم خود شجاعانه پرداخت

اما از نظرزمان ومکان اومقاومت عدالتخواهی غرب کابل را چنان رهبری کرد که این جنبش درکشورفراگیرشد گروه های همسو طرفداراین خواسته بامحوریت این حرکت منسجم وشناسایی شدند وجمعی هم درمحک آزمایش قرارگرفتند که متاسفانه امتحان خوب داده نتوانستند که با جبهه عدالتخواهی کشور جنگیدند نالایقی خودرا درتاریخ کشورثبت کردند وخیانت بزرگی را به جبهه عدالت خواهی کشورنمودند تنگ نظری وانحصارطلبی خودرا به جامعه محروم کشور درقالب جنگهای داخلی کابل به مردم تحمیل کردند.

دشمنان مردم زحمتکش ومحروم که درگذشته گاهی درپوشش مذهب گاهی هم دربسترقوم برتر این مردم را قتل عام کرده بودند اینبار با نام جهاد وشورای حل عقد به کشتار شان آمدند.

اینجاست که شهید مزاری دقیق ترین جمله ای تاریخی اش را بیان می کند وجبهه انحصاررا بااین بیان رسوا می کند ودو رویی آنها را روشن می سازد ودراین راستا چنین می گوید:

درافغانستان شعارهامذهبی ولی عملکرد ها نژادی است.

دشمنان زیرک، رقبای اورا با تطمیع وتحریک درقالب تسبیح ،طلاوتیغ تبدیل به دشمن نمودند این رقبای احمق وخرمقدس بزرگترین آسیب را به جنبش عدالتخواهی پابرهنگان تاریخ کشور وارد کردند واتحاد نامقدس انحصارگریان، پیمان شکنان،متحجرین،بیگانگان وخودباختگان باعث شد که جبهه عدالت خواهی کشور رهبریش درتاریخ ۲۲ حوت ۱۳۷۳ برابربه ۱۳مارچ ۱۹۹۵ دریک توطئه منطقه ای بدست جانیتکارترین گروه درتاریخ افغانستان شربت شهادت نوشید.

اوهرچند وجودفزیکی اش ازمردم گرفته شد ولی اندیشه اش ماندگارشد حداقل این خواسته او تاحدی پذیرفته شده که هزاره بودن جرم نیست.

والسلام

یاد و خاطره اش را در چهاردهمین سالگرد شهادتش گرامی میداریم!

ما جان بفنا دادیم تا زنده شما باشید!

ما جان بفنا دادیم تا زنده شما باشید!

نوسنده: قاسم علی بهسودی

استاد عبدالعلی مزاری از جمله اشخاصی بود که عمرگرانبهای خود را در داخل افغانستان سپری کرده بود و مدت را هم که دور از

وطن بود از اوضاع سیاسی کشور آگاهی کامل داشت. در ضمن تعصبات قومی، نژادی و مذهبی را از نزدیک به خوبی لمس کرده بود که مانند سایر هزاره ها در دوران گذشته ها تحقیر شده بود. طوریکه در زنده گینامه اش نوشته شده است وی یکی از برجسته ترین جوانان هزاره بود که ازدوران طفولیت تا جوانی در داخل کشور زنده گی کرده و حتی خدمت سربازی را نیز در داخل افغانستان سپری کرد. دراوایل خدمات عسکری خود در شهر پلخمری ولایت بغلان و بعداً درولایت کنونی خوست که آن زمان یکی از ولسوالی های پر آشوب بود عسکری کرده بود.

در جریان جهاد استاد مزاری در بین رهبران جهادی مانند گلبدالدین حکمتیار از شهرت زیاد برخوردار نبود و آن هم دور نگهداشتن هزاره ها ازدید جامعه جهانی توسط قدرتمندان ان زمان بود. ولی هزاره ی که سال های متمادی و حتی قرن ها از زمان حکومت امیر عبدالرحمن خان الی ظهور مجاهدین در کشور از حقوق مساوی مانند سایر دیگر اقوام برخودار نبود ، آمدن مزاری و پسران شجاع غرب کابل یک امر ضروری و لازم پنداشته میشد. در اوایل حکومت مجاهدین که حکومت صبغت الله مجددی منحیث رئیس جمهوری انتخاب گردید ، هزاره ها در شهر کابل از جای و موقف خوب و استراتیژی مناسب برخوردار نبود که بنده آن زمان را به خوبی به یاد دارم. ساحات غرب کابل به دست نیروی حزب اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرب رسول سیاف و قسمت های دیگر زیر فرمان نیروی های جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی و احمد شاه مسعود بود.

هزاره ها یک ملت آرام بی غرض و صادق بود ولی در اثر به شهادت رساندن یک تعداد از مردم فقیر و کار گر هزاره ها استاد مزاری و هزاره ها متوجه شدند که چه حالت جریان دارد. گرچه این حالت برای هزاره ها معمول بود ولی این بار هزاره ها مانند گذشته نبوده بلکه اسلحه در دست داشتند و برای بدست آوردن حقوق شان مبارزه حق خواهی را شروع کردند.

استاد مزاری همیشه می فرمود" :ما دشمن هیچ قوم در افغانستان نیستیم ولی انها نیز برای ملت ما مانند سایر اقوام باید حقوق قایل باشند ".و در بیانیه دیگر خویش می فرمود ":ما وحدت ملی را در افغانستان یک اصل میدانیم. ".از این طور حرف ها گوش های همه پر شده بود و آن زمان وقتی نبود که همه از حقوق و قلم حرف بزنند. زمان زمان اسلحه بود و جامعهء جهانی نیز مردم افغانستان را به حالت خودش رها کرده بود. در آن زمان فرهنگ اسلحه خیلی محکم بین تمام اقوام ساکن در افغانستان حکمفرما بود. ایجاب میکرد تا جامعهء جهانی مردم افغانستان را یاری رساند اما دیگر خیلی دیر شده بود. استاد مزاری در شمال غرب کابل در ساحهء علوم اجتماعی آن وقت و کنونی برای خودش دفتر ایجاد کرده و برای حقوق شهروندان هزاره مبارزه میکرد. در اوایل جنگ های کوچه به کوچه ، این پوسته و آن پوسته بود ولی بعد ها دامنه های جنگ وسیعتر گردید و استاد مزاری و جبهه مقاومت غرب کابل به یک مبارزه تدافعی کشانده شدند. هزاره ها در ساحات مختلف شهر کابل زنده گی میکردند ولی در آن زمان این ساحات شکل قومی را به خود گرفت و هزاره ها در غرب کابل (مرکز مقاومت)تجمع کردند و غرب کابل به نام مناطق هزاره ها مسما گردید.

پسران آن زمان غرب کابل پسران شجاع ، دلیر و صادق بودند که اکثریت شان سنین کمتر از ۲۰ سال داشتند ولی عشق و تعهدی که به عدالت خواهی جبهه مقاومت غرب کابل و مردم خود داشتند به کمک سنگر دوستان سایر مناطق هزارستان مانند ، سربازان ، بامیان ، دره صوف ، مزار شریف، غزنی، بهسود و غیره ساحات مسلح گردیدند. در جنگ های ناخواسته و تحمیلی آن زمان شجاعت خاصی از خود نشان دادند و ان باعث گردید که جامعهء جهانی متوجه گردد که یک ملت دیگر نیز به نام هزاره در افغانستان سکونت دارد. در جنگ های تحمیلی غرب کابل باشنده آن زمان از فامیل های خود زیاد شهید و زخمی دادند و هدف آن دفاع از حقوق و ناموس بود. باشندگان غرب کابل این را به خوبی درک میکردند که ایشان مرز با هیچ جایی و حتی با مناطق هزارستان مرکزی نداشتند ولی آن زمان وقتی بود که همه با جان خویش باید بازی میکردند و ثبت تاریخ میشدند تا به همه عدالت خواهان بگویند که هزاره ها نیز میتوانند که حقوق خویش را از همه بخواهند.

در آن زمان قوماندان و عساکر شجاع در بین هزاره ها وجود داشت که ایشان هیچ گاهی خود شان را متعلق به یک حزب یا یک گروهی نمی دانستند و آنها مثل مدافع حقوق و وزیران دفاع هزاره ها بودند. بنده چندین تن از قمندانان ان زمان را از نزدیک دیده بودم .ایشان با عشق و علاقه مندی خاص نسبت به مردم شان داشتند و نسبت به آینده و عدالت خواهی رویا های داشتند و میگفتند روزی شود که هزاره بودن در داخل افغانستان جرم نباشد و این جلمه را از مولای شان مزاری بزرگ آموخته بودند.

بنده خودم در منطقه تپه سلام دهمزنگ که اکثریت آن منقطه را مردمان غیر هزاره تشکیل میداد، تولد گردیدم و تعصبات آن زمان رابه خوبی به یاد داشته و لمس کردم. بعد از اوایل جنگ ها از آن منطقه نسبت خط اول جنگ آن منطقه را ترک کرده بودیم روزی به منطقه تپه سلام با برادر بزرگم که یک شخص مشهور در منطقه بود رفتیم آن وقت یک مرد شجاع ، دلیر با مو های دراز و پاهای برهنه را دیدم و با برادرم احوال پرسی کرد و بعداً از برادرم پرسیدم که این مرد کی بود؟ برادرم به جوابم گفت که این قومندان غازی است، قومندان غازی باشنده اصلی ولسوالی یکاولنگ ولایت بامیان بود که مسئول منطقه خط اول تپه سلام دهمزنگ آن وقت بود. آن جوان مردان تاریخ از جمله اشخاصی بود که چهره اش را تا حالا به یاد دارم و با عشق خاصی که داشت صادقانه خدمت میکرد.

بالاخره جنگ های تحمیلی باعث گردید تا جامعهء جهانی ، کشور های دنیا و به خصوص اقوام ساکن داخل افغانستان متوجه گردیدند که هزاره ها مردم اهل ادب ، اهل علم ، اهل تحلیل و اهل حقوق خواهی میباشند و در تشکل حکومت های بعدی باید این مردم نیز سهم فعال داشته باشند تا در آینده ها برای شان درد سر و جنجال درست نشود. که موافقتنامه بن کشور آلمان یکی از حاصلات مبارزه آن زمان غرب کابل بود.

در واقعیت جنگ های غرب کابل برای سایر مردم این ذهنیت این را داد تا حقوق هزاره ها را نادیده نگیرند و در ضمن برای خود هزاره ها نیز یک درس عبرت و مقاومت بود و در آینده ها از این دروس که قهرمانان جان های شان را باختند و تجربهء خوبی برای هزاره ها قرن های بعدی باشد:

قسم که شاعر عزیز میفرماید:

ما جان به فنا دادیم تا زنده شما باشید

بر خاک مزار ما دایم به دعا باشید

فامیل های ساکن غرب کابل از پسران شان میگذرند تا درس آزادی خواهی را در تاریخ ثبت کنند. و بعداً این درس آزادی خواهی در سایر نقاط کشور در دوران حکومت طالبان تجربه گردید و همه دانستند که پسران غرب کابل چه شجاعانه با خون خویش بازی کردند.

هزاره ها از مدت ها منتظر ظهور یک رهبر قاطع ، شجاع و صادق را داشتند تا از حقوق شان در دولت و سایر مجالس بین المللی دفاع کند و از نبود یک رهبر واحد و شجاع حقوق خواه رنج میبردند ولی" مزاری "این انتظار چندین ساله و قرن ها را به پایان رساند و خود یک سپر مقابل دیگران شد و ناگفته نباید گذاشت که رهبران مانند مزاری را تا قرن های دیگر نیز نمیتوان یافت.

از شهادت مزاری و همسنگران با وفایش چهارده سال میگذرد ولی خاطرات آن بزرگمرد تاریخ در دلها ها جاویدانه است. ولی رهبران فعلی ما در شرایط که جامعه جهانی نقش مهم در تصمیم گیری و یاری رسانی مردم افغانستان را دارند نمی توانند در مقابل چند طالب که ظاهراً به اسم کوچی در مناطق هزاره جات به ظلم شان ادامه میدهند نمی توانند که یک تصمیم قاطع گرفته و به خصوص از ساکنین ولسوالی بهسود دفاع نمایند.

بنده از سال زیادی به این طرف در پروژه های مختلف مؤسسات دولتی و بین المللی کار میکنم و مردمان غیر هزاره از من بار بار پرسیدند که شما هزاره قبلاً در مقابل دولت حقوق خواهی میکردید ولی حالا در مقابل چند خانه اندک کوچی ها عاجز مانده اید

علت آن چیست؟ بنده نتوانستم که کدام جواب قانع کننده برای شان ارائه کنم. و ان هم نبود یک رهبر قاطع میباشد که نمی توانند تصامیم مناسب اتخاذ نمایند. گرچه شرایط آن زمان تا اکنون فرق زیاد دارد ولی میتواند با جواب های قانع کننده و قاطع از ساکنین بومی مردمان شان در هر نقطه کشور و خارج از کشور دفاع کرد.

حق تحفه الهی است که گرفته میشود و رهبران پیشگامان جامعه هستند تا مردم را به مسیر درست رهنمایی کنند و از حقوق شان تا پای جان مثل" مزاری بزرگ "دفاع کنند. یاد ما باشد که رهبری عکس ها و شهرک های بزرگ ، شکم های کلان و معاملات و گپ های کلان نیست.

سال ها و حتی قرن ها نیاز است تا زمان و تاریخ مزاری دیگر بزاید و مظلومان ، گرسنگان و یتیمان باز صاحب" بابه مزاری " شوند که از حقوق شان در همه جا دفاع کند که حالا فرش سرخ قالین های رهبران ما ، عکسش قاب دیوار های مردم شده اند تا با آن فقط خود را به رخ یکدیگر بکشند.

ولی مکتب مزاری دروس آزادی و عدالت خواهی را برای همه آموخت تا همهء مردمان ساکن در کشور به خصوص هزاره ها راه آن بزرگ مرد تاریخ را تعقیب و پیروی کنند تا باشد از حقوق مساوی مثل سایر اقوام برخوردار شوند و در تصامیم آینده کشور نیز دخیل شوند.

و من الله توفق

بر گرفته شده: از جمهوری سکوت

مؤلفه های جامعه مدنی در اندیشه شهید مزاری

مؤلفه های جامعه مدنی در اندیشه شهید مزاری

نوسنده: اسدالله جعفری

جامعه مدنی چیست؟

مؤلفه های جامعه مدنی چیست؟

بنا نداریم جامعه مدنی را بطور کلاسیک وبه سبک اکادمی بیان کنیم وشرح بدهیم چون این کار با اصل مقاله که بنابر اختصار می باشد تناسب ندارد. اما جامعه مدنی در این نوشته به معنای:

جامعه مدنی جامعه ی است که در آن جامعه ،انسان بما هو انسان از حرمت وحقوق انسانی وحق شهروندی متساوی برخوردار می باشد.

بنا بر این تعریف از جامعه مدنی ،پرسشی که در جان ها جوانه می زند وذهن را مشغول می سازد این است که مؤلفه های این جامعه مدنی چیست؟

بعضی ازمؤلفه های چنین جامعه ی عبارت است:

۱ –قانون مداری

۲ – تصویب قانون در شورای مرکب از نمایندگان تمام ساکنین ملت اعم از مرد وزن واقلیت های دینی وقومی، بر اساس انتخابات آزاد.

۳ – مشارکت شهروندان در ساختار حکومت.

۴ – وحدت ملی بر محور قانون اساسی وتمامیت ارضی.

۵ – تقصیم قدرت سیاسی بر اساس حقوق شهروندی.

۶ –آزادی بیان

۷ – تعدد احزاب

از این مؤلفه ها به مؤلفه های سه تا هفت را در اندیشه شهید مزاری جست وجوی گذرا می کنیم:

۳ – مشارکت شهروندان در ساختار حکومت.

مشارکت شهروندان در ساختار حکومت از اساسی ترین مؤلفه های جامعه مدنی وحکومت مردم سالار مبتنی بر رأی آزاد ملت است .

مشارکت شهروندان در ساختار حکومت،زمانی صادق است که حکومت، حق شهروندی متساوی برای شهر وندان قائل باشد واگر چنین نباشد ،مشارکت شهروندان معنا ندارد واگر هم مشارکتی باشد مشارکت نیست بلکه معاملت است نه مشارکت برای ساختن یک جامعه دموکراتیک بلکه همان مشارکت معاملتی است .معامله ی برای رسیدن به منافع شخصی نه ساختن جامعه ساختار مند.

به هر حال این مؤلفه جامعه مدنی را شهید مزاری در زمانی مطرح می کرد که جامعه ما از جامعه مدنی هیچ تصوری نداشت وگروهی از مجاهدین، حکومت را حق طبیعی وخدایی خود می دانستند وهمین انحصار گرایی ومطلق اندیشی دگماتیسمی بود که افغانستان را به خاک سیاه نشاند.

اما شهید مزاری در همان فضای تاریک دگم اندیشی از مشارکت همه ی شهروندان افغانستان در ساختار حکومت سخن می گفت: ما مردم افغانستان هستیم. هیچ نژادی را نمی خواهیم نفی کنیم. ترکمن است هزاره است تاجیک است افغان است ایماق است و دیگر اقوام هستند. همه انها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هر کسی به حقوق شان برسند و هر کسی درباره سرنوشت خود تصمیم بگیرد.

زنان از کلیه حقوق انسانی برخوردار هستند و می توانند در همه ی عرصه های حیات اجتماعی، سیاسی کشور فعال باشند انتخاب شوند و انتخاب کنند.

۴ – وحدت ملی بر محور قانون اساسی وتمامیت ارضی.

یکی دیگر از مؤلفه های حیاتی جامعه مدنی وحدت ملی بر محور قانون اساسی وتمامیت ارضی کشور است.بر اساس وحدت بر محورقانون اساسی ودفاع از تمامیت ارضی کشور است که حق شهروندی ودفاع از کشور بر مبنای مصلت عام حیات اجتماعی بر همه ی شهروندان بطور تساوی واجب می گردد ووقتی یک جامعه ،زیر ساخت اجتماعیش چنین باشد؛ هم وحدت ملی تحقق می یابد وهم تمامیت ارضی آن کشور ازتجاوز بیگانگان مصون ومحفوظ می ماند.

شهید مزاری در این زمینه می گفت:

وحدت ملی را ما در افغانستان یک اصل می دانیم.

خواست ما تأمین عدالت برابری و برادری میان مردم افغانستان است.

هر کس برای نفاق و دشمنی ملیتها حرف بزند خاین ملی افغانستان است. در افغانستان دشمنی ملیتها فاجعه بزرگی است در افغانستان برادری ملیتها مطرح است حقوق ملیتها یعنی برادری ملیتها

۵ – تقصیم قدرت سیاسی بر اساس حقوق شهروندی.

هیچ حکومتی نیست که مرکب از نهاد های قدرت نباشد واین نهاد های قدرت وهرم اداره کشور ،زمانی ساختار طبیعی وقانونمند دارد که این نهادها براساس شایسته سالاری وبه مناسب حق شهروندی بین قومیت های یک ملت کثیر القومیت تقصیم گردند تا هیچ قوم واقلیت ساکن در آن کشور احساس بیگانگی وحقارت وبردگی نکنند.

لذا شهید مزاری با توجه به همین مسئله می گفت:

هر ملیتی به تناسب واقعیت وجودی و حضور خود در این کشور، در سرنوشت سیاسی خود سهیم باشد

۶ – آزادی بیان

آزادی بیان نه تنها از مؤلفه های اساسی یک جامعه قانونمند ومبتنی بر جمهوریت است بلکه آزادی بیان آیینه تمام نمای از انسانیت انسان ها است وانسان تازمانی که آزادی بیان نداشته باشد مسؤلیت هم ندارد .

انسانیت انسانی شهروندان جامعه مدنی همین آزادی بیان می باشد واگر شهروندی آزادی بیان نداشته باشد از بزرگترین وطبیعی ترین حق انسانی وحقوق شهروندی خود محروم شده است ودر قبال جامعه هیچ گونه مسؤلیتی ندارد به جز بر اندازی آن حکومت وگسستن زنجیر دکتاتوری واستبداد.

شهید مزاری همین حق انسانی وحقوق شهروندی را این چنین تشریح می کرد:

از نظر تمدن بشری و قوانین بین المللی من فکر می کنم که امروز یک مسله ی پذیرفته شده در سطح جهان است که مطبوعات آزاد باشد و هر کس باید طبق برداشتهای سیاسی و عقیدتی اش، عقیده خود را منعکس نماید.

۷ – عدد احزاب.

جامعه زمانی ساختار مند وقانون مدار می شود که تعدد احزاب در آن جامعه رسمیت داشته باشند واحزاب سیاسی دارای شناسنامه وطرح وبرنامه در چهار چوب قانون اساسی اجازه فعالیت داشته باشند تا هرگاه حکو مت حق وحقوق شهروندی شهروندان را نقض نمود ویا به سمت استبداد ودکتاتوری حرکت کرد،احزاب سیاسی جلوحکومت را بگیرند ومردم را به سرپیچی از حکومت فراخوانند وحکومت را از کجروی بازدارند.

شهید مزاری مسئله تعدد احزاب را از ضرورت های یک جامعه قانون مدار می دانست ومعتقد بود که منازعات سیاسی زمانی به صورت خرد مندانه حل وفصل می شود که احزاب سیاسی دارای شناسنامه ومعتقد به قانون اساسی وتمامیت ارضی ،در کشور وجود داشته باشند:

مساله افغانستان وقتی حل می شود که مردم و احزاب همدیگر را تحمل بکنند. در صدد حذف یکدیگر نباشند. راه حل برای افغانستان تفاهم است نه حذف یکدیگر.

کلیه ملیتهای این سرزمین اعم از تاجیک، هزاره، ازبیک هویت سیاسی داشته باشند و با توافق و شرکت آنها حکومت اینده ای کشور سازمان دهی شود.

بایدها و نباید های سالیاد شهید مزاری

بایدها و نباید های سالیاد شهید مزاری

نوسنده: اسدالله جعفری

ای که جمالت چراغ هر خانه

شمعی و صدهزار پروانه

«حیرانی»

درست چهار ده سال پیش در چنین هنگامه های سوز وسرمای زمستانی بود که بلوغ شهادت بشکوفه نشست ،گل سرخ باغ ایمان ،یگانه مرد از جنس باران وشبنم، با دیگرمردانی از تبار نور ،راه آسمان در پیش گرفتند وبال پرواز گشودند وتا معراج شهادت عروج کردند که در سدرهٔ المنتهی وصال آشیان گزینند ،نماز حضور بخوانند ،شراب لبان یار نوشند ،خمار چشم نگار گردند ،چنگ درزلف دلدار زنند ،آستین افشانند ،مقام فنا یابند وباقی به بقای غمزه لیلی ی خویش باشند.

درست چهار ده سال پیش در همچنین شبانه روز های بود که «چراغعلی» ازاین قشلاق کوچ کرد ،قبیله را به خدا سپرد ، سرخ روی سفرنمود تا عزت این قوم بیمه گردد وسعادت نسل فردای این مغضوبین زمین وخار چشم سلاطین در بهار آزادی به بار وبر نشیند.

چهارده سال پیش آنگاه که کمپیرک زمستان، بقچه اش را زیر بغل گرفته از کوتل سرما بالا می رفت ودر غرب روسیایی در می غلطید،وبهار برموکب از گل وریحان برنشسته ودامن افشان وچرخ زنان ورقص کنان وگیسوفروهشته وقامت آراسته از نوروز آباد به سوی رویش آباد راه می پیمود ونوید زندگی می داد،روح مجسم بهار،بلوغ رویش،سحاب آسمان صداقت،خورشید خود شناسی،پروین چرخ حکمت وسیاست و سردارسربدار، مزاری بزرگ، لاله جامه ی شهادت بر تن نمود و براق شهود را تا عرش حضور رکاب زد.

آری سخن از مزاری است از همان مزاریی که گاه چنان خشین وعبوس بود که حتی شیر پنجشیر هم جرئت نگاه به چشمان آبی او را نداشت واز رو برو شدن با او ابا می ورزید وبا یاران پنجشیریش گفته بود:

نشستن در حضور مزاری رعشه بر اندام می اندازد.

ولی همین مزاری گاه دیگر چنان پرعاطفه و مهربان می شد که پیر مرد قامت خمیده هزاره را در آغوش می کشید وگرم می بوسید،جانش را چنان گرما می بخشید که در زمستان چهل درجه زیر صفرغرب کابل، باغ جانش پراز شکوفه ی باور به خویشتن خویش می شد وبهار انسانیت خود را بی خزان می دید:

آن راکه برلوح دل نقشی زمحبت نیست

اوصورت دیوار است باوربکنی یانه «جلال الدین همائی»

آری سخن از همان مزاری است از همان مزاریی که نشست وبر خاست او با یارانش تداعی گر نشست وبرخاست امین قریش،سفیر حق، خاتم رسولان ،اشرف اولاد آدم ،فرزند بطحاء وزمزم ، رحمت امم ،جلوه جمال خدا وحشمت جلال الهی، محمد مصطفی(ص) بود . همان محمدی(ص) که وقتی چون نگین در حلقه یاران می نشست وتازه وارد نا آشنا وارد می شد ،نمی توانیست محمد را از یارانش باز شناسد وبا صدای بلند ندا در می داد که :

کدامتان محمد هستید؟

امین قرن ما، نماد همان امین خدا بود که وقتی پیر زنی با او رو به رو می شد واز حشمت وشکوه محمد(ص) زبانش می گرفت وپیکر نحیفش به رعشه می افتاد، محمد(ص) او را گرم در آغوش می گرفت ومی گفت :

من همان محمد وفرزند همان زنی هستم که بادستانش بز می دوشید ،آسوده باشید، من هم مثل شما هستم واز شما.

امین قرن ما، نیز وقتی با آن پیر زن قامت خمیده ساده دل غرب کابل رو برو می شد با تمام قامت در برابرش قیام نموده از مهر قیامت می کرد وپرطنین وآهنگین وپراز لطف ومهر می گفت:

من فرزند زنی هستم که بادستانش جوراب می بافد تا دستان کریمش پیش نا مردان ولئیمان دراز نباشد.آسوده باشید که من از شما ومثل شما هستم و مباد آن روزی راکه منِ مزاری، چوکی قدرت را بر این کفش های پرپینه شما ترجیح بدهم وآن روزی که من از این صورت ترک خورده شما روی بر تابم ،آن روز روز مرگ مزاری است چون مزاری را خدا نیا فریده است که برشما فخر فروشد، خدا مزاری را برای آن آفریده است که کرامت به غارت برده شما را از فرعون های زمانه باز پس بگیرد.

چون او مردی مردستان بود نه از این خاکستان که ریشه در خاک داشت وسر بر افلاک می سایید وجان رهیده ازخاک داشت.

چون جان دیگر داشت جهانش نیز جهان دیگر بود:

آدمی درعالم خاکی نمی آید بدست

عالمی دیگر بباید ساخت ازنو آدمی «حافظ»

آری سخن از همان مزاری است همان مزاریی که در آخرین سخنرانی قبل از شهادت خویش چنین شهادت داد:

اما امروز چرا آمدیم شما را در وقت روزه مزاحم شدم و خواستم با شما صحبت بکنم، برای اینکه شایعه پخش شده بود که آقای حکمتیار نیروهای خود را کشیده، تبلیغات می کنند در بازار، در آنطرف، ایادی خود را در اینجا فرستاده که ما هم از بین شما فرار کردیم و در بین شما نیستیم از این جهت برای شما تشویش پیش آمده بود، خواستم که با شما صحبت بکنم و این تشویش را رفع بکنم. برای شما من اینجا می گویم که، من هیچ منافعی غیر از منافع شما ندارم. اگر من می خواستم روی منافع شخصی خود فکر می کردم، در این دو سال و هشت ما هم در کنار شما نمی نشستم.(تکبیر حضار) و این را هم برای شما اطمینان می دهم که کمک و یاری از خداست. به امید شما و رحمت الهی. از خدا هیچ وقت نخواستیم که من بدون شما در جایی بروم، شما را در معرکه بگذارم و خودم جان خود را نجات بدهم، نه این را از خدا نخواستیم.(تکبیر حضار) خواستیم که در کنار شما خونم اینجا بریزد؛ در بین شما کشته شوم؛(تکبیر حضار) و در خارج از کنار شما هیچ زندگی برایم ارزشی ندارد....

و این ها که در آن طرف (تایمنی) تبلیغ می کنند، خیال خود شان کردند که فرار کردند و رفتند در آنجا گفتند که خانه این دولت آباد که ما را در اینجا پناه داد اگر نه کجا می شدیم(خنده حضار) آنها برای خود شان است. و شما مطمئن باشید ما اینجا هستیم در کنار شما و از خدا خواستیم که در زندگی خود حقوق شما را هم از همه بگیرم. آن روزی که حقوق را گرفتم، آن روز از خدا می خواهم که برای ما توفیق بدهد، توفیق شهادت را که در بین شما شهید بشوم(تکبیر حضار) آخرین سخنرانی رهبر شهید - ۲۴ دلو ۱۳۷۳

یاشیوه زندگی علی(ع)واربگیر

یاچون پسرش حسین مردانه بمیر

یاجان بدهم براه آزادی خلق

یاتادم مرگ تن به ذلت ندهم «خوشدل»

او صداقت را باخون خویش امضاء نمود واین پیام را نقش تاریخ ارزشی بنی آدم کرد:

من نمی گویم سمندر باش یاپروانه باش

چون بفکر سوختن افتاده ئی مردانه باش «حافظ»

او اگر شهادت را برزیستن در شهرت ترجیح داد، برای این بود که او معنای زندگی را در مکتب علی آموخته بود وارباب معنا شده بود:

برداریاب معنی زندگانی چیست دانی؟

یابه عزت زیستن ،یاباشرافت جان سپردن

برنتابد همت آزاده باربندگی را

گرشود آزاد ماندن،ورنشد،آزادمردن «پژمان بختیاری»

مردن بنام خوبتر اززندگی به ننگ

کان عزت وغنابود این ذلت وفنا (حالت)

مرامرگ بهتر از این زندگی

که سالار باشم کنم بندگی «فردوسی»

بله اکنون سخن از همان مزاری وسال یاد همان زنده همیشه جاوید است.

او که تا جام شهادت را سرنکشیده بود،متهم به ارتداد ومحارب بالله وخلق الله شد وانگ التقاط بر پیشانی بلند وبی مرز او حک

کردند واو را با خدا والتجاء به در گاه خدا بیگانه نامید .

اویی که در همان آخرین سخنرانی یعنی شهادت نامه قبل از شهادت خود چنین لب به سخن گشوده بود:

ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم.

....و این را هم برای شما اطمینان می دهم که کمک و یاری از خداست.

...و این ماه، ماه خداست. و ماه رحمت است و ماهی است که همه بندگانش را خدا به مهمانی دعوت کرده و ماه اجابت دعا است، ما از شما تقاضا می کنم که در مسجدها، شب ها جمع شوید، احیاء بدارید، و دعا بکنیم که خدا شما را یاری بکند و این ذلت گذشته سر شما تکرار نشود.

سخن از همان مزاریی است که چنان باران بی غل وغش وچون اشک دوشیزگان«حرم سِرّ و عفاف ملکوت) طاهر وبی تظاهر ومثل درختان خودروی هزارستان گردن فراز وآزاده بود وستارگان به عشق چشمان او تهجد داشتند واو خود ساجد بود.

او ، به قول شهید دکتر علی شریعتی:

آنان که رفته اند«یعنی شهیدان» کارحسینی کردند وآنان که مانده اند«یعنی مای بازمانده از قافله شهادت» باید کاری زینبی کنند واگرنه همه یزیدی اند»

آری مزاری رسالت حسینی خود را انجام داد واکنون ما باید رسالت زینبی خویش را به سامان رسانیم واگرنه به قول شهید راه قلم وعلم ،شریعتی،همه یزیدی خواهیم بود.

سال یاد های شهید مزاری چگونه باشد؟

این سؤالی است که ازمدت ها پیش ذهنی بسیاری از یاران راستین شهید مزاری را به خود مشغول داشته است اما بدلایلی نتوانسته بیان کنند وچون بغض گلو گیر در حنجره اش در کمون مانده است.

به امید لطف ورحمت خدا وفیض روح مطهر پیشوای شهیدان مزاری بزرگ ، می خواهم این سؤال در کمون را آفتابی کنم وبه اندازه عقل وسواد خویش به سایه روشن های از پاسخ این سؤال اشاره کنم وامید وارم که فرزندان مکتب شهادت وشهامت وصداقت آن شهید راه خدا وخلق ، وفرهیختگان قوم وعالمان رسالت بدوش وروشنفکران ملی ومذهبی جامعه ،نارسائی های این نوشته را سامان دهند ومشعل دانایی وآگاهی را برفرا راه نسل آزادی خواه وطن بر افروزند واین برادر کوچک خود را به سلام وکلامی راهنمایند وکج تابی های عبارتی را عیار کنند وباروایتی درایتی پیش کش دارند .

این سال یاد ها شایسته ی مزاری بزرگ نیست

من از سال یاد های که برای بزرگداشت یاد پیشوای شهیدان بابه مزاری در خارج از افغانستان وایران ،درکشور های مهاجر نشین اروپا وامریکا، برگزار می شود اطلاع دقیقی ندارم لذا در این نوشته اگر سخنی از این بزرگداشت ها به اشارت وعبارتی گفته ام نه از سر اطلاع است بلکه مجملی است از آن اجمال ،روایتی است از آن حکایت .

درست چهارده سال است که آن پیشوای سرخ جامگان تاریخ ،از این خاکستان بار سفربسته ودر جوار رحمت حق سلسبیل بقا می نوشد وخدمت مولای مقربان حق علی می کند.

در طول این چهارده سال از فراق تو تم قبیله واسطوره همه ی خوبی ها وزیبایی ها ،مزاری بزرگ،در گوشه گوشه جهان ، سال یاد در بزرگداشت او ویاران یک دل ویک رنگ او برگزار می گردد وتجمعی پدید می آید سخن های گفته می شود وآخوندی فخر فروشی ها می کنند ورهبران هارت وپرتی به راه می اندازند ونازک دلانش در جلوت اشک می ریزند ودر خلوت بر ریش ملت می خندند ودر دنیای شهوت خویش می لولند .

اما ،آیا این بزرگداشت ها واقعا در شأن آن شهیدان از خودرهیده وبه خدا پیوسته هستند؟

آیا ملت هزاره ،آن گونه که باید وشاید این سال یاد ها را پاس دارند ،پاس داشته اند؟

رهبران سیاسی جامعه هزاره چقدر به راه وآرمان شهید مزاری وفادار مانده اند؟

رهبران سیاسی در پیام های که در سال گرد شهید مزاری می دهند،چقدر باور وایمان دارند وبه محتوای آن چقدر آگا هند وعمل هم می کنند؟

چرا سال گرد ها روز به روز کم رنگ تر می شود؟

چرا رهبران سیاسی برای بزرگداشت شهید مزاری یک افغانی مصرف نمی کنند اما برای دختران سوگلی وپسران خرسک شکم خود میلیون میلیون افغانی خرج عیاشی شان می کنند؟

چرا رهبران برای سال نامه های بزرگداشت شهید مزاری یک افغانی هزینه نمی کنند؟

چرا رهبران سیاسی ما حاضر نیستند خاطرات ،گفته ها،سخنرانی هاومصاحبه های

به یاد گار مانده شهید مزاری را چاپ کنند؟

چرا رهبران سیاسی هزاره گند کاری های خود را مستند به شهید مزاری می کنند اما از وفا وتعهد شهید مزاری خبری نیست که نیست؟

چرا رهبران سیاسی به بهانه وحدت ملی ،از بیان حقیقت ها ترفه می روند؟

چرا روشنفکران ما مداح رهبران سیاسی شده اند وبعنوان یک روشنفکر به کالبد شکافی اندیشه های شهید مزاری نمی پردازند وعمل کرد سیاسی واجتماعی رهبران سیاسی ما را با عمل واندیشه های شهید مزاری عیار نمی کنند وبه نقد نمی کشند؟

چرا ما در تمام طول سال در خواب زمستانی به سر می بریم وفقط در روز ۲۲ حوت از خواب بیدار می شویم ویاد مزاری را لقلقه زبان می کنیم ؟

چرا آنانی که دیروز مزاری را مرتد می گفت، امروز مهربان تر از دایه شده اند؟

چه اتفاقی افتاده است ، آنانی که تا دیروز علیه مزاری سخن می گفت امروز در کشور های اروپا وامریکا برای سخنرانی کردن در بزرگداشت مزاری سفر های آن چنانی می کنند وبا ریختن اشک تیمساح وبنام مزاری جیب مهاجرین را خالی می کنند ودر افغانستان وایران به خوشگذرانی می پردازند؟

چرا آنانی که برسر سفره مسیحی نشسته واقامت کشورهای اروپایی را گرفته اند امروز ازمبلغان دوآتشه شهید مزاری شده اند؟

چرا آنانی که جاسوس همسایگان درمیان مهاجرین هستند امروزه سخن گویان مزاری در ایران واروپا شده اند؟

چرا آنانی که در هرات وفراه هزاره فروشی می کردند امروز سخنرانان مراسم سال یاد پیشوای شهیدان می شوند؟

چرا آنانی که قلم وقدم شان در خدمت نیات ومفکوره شخصی رهبران سیاسی هستند ، درایام بزرگداشت پیشوای شهیدان،بنام مزاری سینه چاک می زنند وفلان رهبر سیاسی را ناجی می نامند ؟

چرا نویسندگان ما ، مقالات خود را بانام مزاری شروع می کنند اما سخن از مدح وثنای فلان وبهمان رهبرسیاسی است؟

چرا روحانیون ما همچنان در خواب خرگوشی به سر می برند؟

چرا روحانیون ما از راه مزاری ومکتب مزاری سخنی نمی گویند؟

چرا روحانیون ما به رسالت خود در برابر خون مزاری وشهیدان راه عزت ما ، عمل نمی کنند؟

چراروحانیون یاد مزاری را حتی در حد همان یک عکس زدن بر در ودیوار خانه های شان گرامی نمی دارند؟

چرا هیچ روحانی در جامعهٔالمصطفی العالمیه یک پایان نامه در باره شهید مزاری و راه شهید مزاری ونقد رهبران سیاسی ما بعد از دوران شهادت شهید مزاری ونقد رهبری شهید مزاری ،نمی نویسند وننو شته اند؟

چرا روحانیون از این مسئله نمی گویند که اگر جهاد وپایداری سه ساله ی شهید مزاری در غرب کابل نبود ما امروز همین جایگاه نیمه بیمارسیاسی واجتماعی را نداشتیم؟

چرا روحانیون ما برای مردم ما تبیین نمی کنند که اگر مزاری حقوق هزاره را مطرح می کرد نه حقوق شیعه را بر چه مبنای فلسفه سیاست روزگار ما بود؟

چراروحانیونی که این همه دم از شیعه می زنند، برای قانون مند کردند فقه شیعه در قالب تدوین قانون احوال شخصیه شیعیان ،اقدام نکردند؟

چرا روحانیون ما که مزاری را متهم به سید ستیزی وشیعه گریزی می کنند، وقتی فرزندان دانشور شیعه هزاره وسید، قانون احوال شخصیه اهل تشیع افغانستان را با خون دل تدوین وتبویب نمودند، هیچ مردی پیدا نشد که این مردان مرد را به عزت وکرامت تکریم وتقدیر کنند؟آیا اگر مزاری زنده بود واین رستاخیز علمی وتقنینی خلق می شد ،مزاری این فرزندان عزت وفضیلت هزاره را تکریم نمی کرد؟مورد تقدیر قرار نمی داد؟این رستاخیز علمی وتقنینی را بعنوان احقاق حق انسانی، بر پیشانی خورشید نمی نوشت؟وبه شکرانه محقق شدن این آروزی به گور برده شده نسل های دیروز ما ،مزاری جشن تاریخی بر پا نمی کرد؟پس چرا مدعیان شیعه وهزاره از این فرزندان هزاره تکریم وتقدیری نکردند؟ ونمی کنند؟ولی همین قانون را هرروز به ریش همدیگر می چسپانند ودر بدر سفارتخانه های خارجی میبرند تاچیزی گیرشان بیایند.

چرا روحانیون ما حتی اگر مزاری را قبول هم نداشته باشند ،مزاری را به نقد نمی کشند؟نقد مزاری نقد جامعه ما نیست؟پس اگر تعالی جامعه را می خواهید باید مزاری را نقد بی طرفانه وعالمانه کرد وکارکرد مزاری را با دو رویکرد فلسفه تاریخ وفلسفه سیاست نقد کرد.ودر آن صورت نباید مشاوران شهید مزاری را نقدکرد؟

امروز اگر کریم خلیلی ومحمد محقق وشیخ قربانعلی عرفانی نمی گزارند که دوران رهبری شهید مزاری با دو رویکرد فلسفه تاریخ وفلسفه سیاست نقد شود ،غیر از این است که گند کاری های این خداوندگاران تزویر وریا، رو می شوند؟چرا کریم خلیلی وعرفانی بیش تر از محمد محقق نگرانی نقد شهید مزاری هستند؟غیر از این است که محمد محقق در شمال بودند نه در کابل وبامیان ؟ونقد مزاری بیش تر دامن همین دو خداوندگار تزویر وریا ،را می گیرد تا دامن محمدمحقق؟

چرا روحانیون ما مثل شهید مزاری از وحدت مرجعیت حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی سخن نمی گویند؟

چرا روحانیون ما مثل شهید مزاری مرجعیت آیت الله العظمی محقق را فصل الخطاب سیاست نمی دانند ورهبران سیاسی ما را به فصل الخطاب بودن ایشان دعوت نمی کنند؟

اگر مرجعیت آیت الله العظمی محقق فصل الخطاب بود آیا غائله کوچی وکوچیگری بادورویکرد متفاوت از طرف رهبران سیاسی ما روبرو می شد؟

اگر مرجعیت آیت الله العظمی محقق کابلی فصل الخطاب منازعه رهبران سیاسی ما نبا شد،امسال غائله کوچی دوباره تکرا نمی شود؟وباز رهبران سیاسی ما اگر یکی اعتصاب کنند دیگری درخانه اش به ریش این ملت نمی خندند؟

چرا روحانیون ما به این سؤال پاسخ نمی دهند که چرا مزاری در غرب کابل تنهای تنها ماند؟رهبران سیاسی ما کدام شان در غرب کابل در کنار شهید مزاری بودند؟وکه ها به پاکستان وایران علیه مزاری امضاءجمع می کردند؟وکدام یک از رهبران سیاسی ما شب شهادت مزاری از پاکستان اعلام کردند که ما با طالبان هیچ مشکلی نداریم؟

چرا روحانیون ما به این سؤال پا سخ نمی دهند که چرا ماجرای شهادت مزاری پیگری نشد ونمی شود؟ با این که طالبان در دوران عمارت خود اعلام کرده بودند که ماحاضریم با حزب وحدت در روشن شدن شهادت عبد العلی مزاری ،همکاری کنیم وهیئتی از طرف حزب وحدت به رهبری مرحوم استاد علی اکبر مهدوی به قندهار رفته بودند،اما چرا هیچگاه این ملاقات اعلام نشد ؟چرا

نتیجه آن مذاکره هیچگاه مکتوب نشد وبه مردم وخانواده شهید مزاری اعلام نشد؟چرادیگر هرگز تکرار نشد؟در آن مذاکره طالبان چه گفتند؟شهادت مزاری را به چه کسانی نسبت دادند؟چه کس وکسانی در شهادت مزاری با طالبان همدست شده بودند؟چه کس وکسانی از طالبان خواسته بودند که مزاری را به سرعت به شهادت برساند؟

چرا هیچگاه از روشن شدن شهادت مزاری سخن گفته نمی شود؟

چرا هیچگاه شش هزار اسیر حزب وحدت در دست طالبان معلوم نشد که چه شد؟ووقتی طالبان به طارا بورا فرار کردند ،سرنوشت مردم هزاره ی در بند طالبان چه شد؟چرا حزب وحدت هیچگاه به خانواده های این مفقودین وياشهيدان پاسخ گونبوده ونیست؟

امروز کدام جناح حزب وحدت پاسخ گوی این مسئله است؟چرا هنوز مردم ما نمی دانند که شش هزار هزاره ی در بند طالبان ویک ونیم هزار هزاره ی دربند در پنجشیر سرنوشتش چه شد ؟

والبته ده ها اما وچرا های دیگر ودیگر ودیگر...

این بزرگداشت ها واقعادر شأن آن شهیدان

از خودرهیده وبه خدا پیوسته هستند؟

شهید مزاری ویارانش شهیدان راه عزت وآزادی ملت وآئین ما است ونباید یاد آنان را با دیگر بزرگداشت ها اشتباه گرفت وخدای ناکرده تا حد یک فاتحه به رسم وعادت وننگ زمانه تقلیل داد.

یاد بودی در شأن آن پرندگان سبک بال عاشق است که توأم با خود آگاهی وخود شناسی باشد ، نه خود ناشناسی وراه گم کردن.

آن شهیدان جان دادند تا ما آزاد از قید وبند استبداد سیاسی ومذهبی باشیم وبعنوان یک انسان دارای کرامت انسانی وبعنوان یک شهروند دارای حرمت شهروندی ودارای حقوق شهروندی متساوی باشیم.

پس سال یاد ها وبزرگداشت های در شأن آن شهیدان است که مادر آن سال یاد ها وبزرگداشت ها به زمان شناسی در متن زندگی دست یابیم ودرد آگاهی وآگاهی درد پیداکنیم وروح جمعی ما به بار وبر نشیند ، نه آن که خود خواهی های کور وبنیاد سوز وکیان برباد دهی ما بر افروخته گردد.

بنا بر این در این چهار ده سال بزرگداشت شهید مزاری ما به این دست آورد های شهادت مزاری دست نیافته ایم ،پس این بزرگداشت ها وسال یاد ها در شأن شهید مزاری نبوده ونیست وباید رجعت دوباره کنیم وفصل عاشقی را دوباره بخوانیم وروایتی رااز سر آغازیم ودرایتی بجوییم وحکمتی بدرویم.

ملت هزاره ،آن گونه که باید وشاید این

سال یاد ها را پاس دارند ،پاس داشته اند؟

ملت هزاره ملتی بود که از هیچ گونه حقوق شهروندی بهره ی نداشت ودر امتداد تاریخ نقش آفرینان بی نقش بودند.

ملت هزاره با این که از ساکنان بومی وباستانی افغانستان بودند وآثار باستانی وتمدنی این ملت در وجب به وجب خاک مقدس افغانستان، قامت آراسته وشکوه بخشیده وافغانستان را در ردیف گهواره تمدن قرار داده است واز تمامت ارضی این کشور دربرابر هجوم بیگانگان دفاع کرده اند وبا خون خویش بستان های کشور را لاله زار وعطرآگین نموده است.امااز مواهب خداداد وحقوق مدون وحق حیات کرامتمندانه هیچ نصیبی نداشتند ودر برهه ی از تاریخ بعنوان برده وغلام وکنیز به کشور های همجوار فروخته شدند ودر داخل کشور هم حق حیات انسانی نداشتند .

اما مزاری تنها رهبری بود که داعیه باز گشت به حقوق طبیعی انسانی وحق شهروندی متساوی بر اساس نفوس را داشت وبرای محقق شدن این حقوق اساسی ملت هزاره از جوانی وعشق به زن وفرزند گذشت وفریاد می زد که :

تعهد کرده ام که دررابطه با حقوق سیاسی ومذهبی شما هیچ وقت وارد معامله نشوم وخیانت نکنم.

هر کس این خیال خام را کرده که ... می تواند صاحب اصلی این انقلاب را حذف کند، این خیال خامی بیش نیست. ما فقط نمی خواهیم که آشوب کنیم. ما نمی خواهیم که دنیا بگوید که در انقلاب شان خیانت کرد، سر چوکی می جنگند. ولی هستیم، کسی قدرت حذف کردن اینجا را ندارد، بشرط که شما مردم آگاه باشید، تزلزل از خود نشان ندهید، برای خوش خبری و موزه پاکی باز دسته دسته برای این حکومت وارداتی تبریکی نروید.((سخنرانی رهبر شهید هنگام ورود به کابل ۱۳۷۱))

من معتقدم در اینجا در طول تاریخ گذشته افغانستان حکومت ملی و اسلامی بوجود نیامده. اما یک خاندان و تعداد قدرت طلب بالای مردم ظلم کرده است. اکر ما در اینجا بیاییم یک حکومت اسلامی که مردم ما می خواهند به وجود آوریم که در آن حق همه ملیتها تعیین شده باشد، این باور، باور درستی می باشد. ولی سلسله تاریخ وقتیکه آورده بود بالای ما هم قبولاند. اینجا برای شما واضح می گویم در افغانستان دشمنی ملیتها فاجعه بزرگی است. در افغانستان برادری ملیتها مطرح است. حقوق ملیتها یعنی برادری ملیتها. دو برادری که در یک خانه زندگی می کنند چطور برایشان حق قائل اند که در این خانه من هم حق دارم آنهم حق دارد. این برادری است نه دشمنی. بلی این عناصر قدرت طلب و جاه طلب است که در این مسأله به عنوان نژاد و غیره استفاده می کنند برای سیادت شان.((سخنرانی رهبر شهید – ۸ / ۲ /۱۳۷۲))

در آیه ای که قرائت کردم، قرآن کریم خطاب می کند به «ناس» یعنی «مردم»، «یاایهاالناس» یعنی «ای مردم!» در اینجا نمی گوید که این «مردم» مؤمن است یا غیر مؤمن. نمی گوید که مردم پیرو مسیح است یا پیرو اسلام، یا پیرو موسی. یا اصلاً پیروی از ادیان را قبول ندارد. قرآن صدا می زند: «ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم» یعنی اگر مسیحی هستید، اگر مسلمان هستید، اگر یهودی هستید، همهٔ تان را از یک مرد و زن خلق کردیم. لهذا در خلقت تان هیچ تبعیضی نیست. اینجا نمی گوید که تعدادی را از دو مرد و یک زن خلق کردیم یا از دو زن و یک مرد. می گوید از یک مرد و یک زن خلق کردیم؛ آنگاه شما را شعبه، شعبه و قبیله، قبیله قرار دادیم؛ حرف در اینجاست: اسلام می آید این را که قیافه ها فرق دارد و نژادها فرق دارد، صحه می گذارد و می گوید که ما شما را قبیله، قبیله خلق کردیم. ما چرا قبیله، قبیله خلق کردیم؟ «لتعارفوا»: تا یکدیگر را بشناسید. پس در اینجا می بینیم که اسلام این قوم و آن قوم را و این که هر کسی بنام قوم و طایفه اش یاد شود، صحه گذاشته است و این جرم نیست. اگر ما می گوییم: هزاره، یا تاجیک، یا پشتون، یا ازبک، این امر از نظر اسلام هیچگونه محکومیتی ندارد.

مشکل افغانستان هم بر سر این مسأله است. اگر اقوام ساکن در افغانستان، هویت و شخصیت و حقوق همدیگر را نفی نکنند، اگر کسی در اینجا ظلم نکند، حق دیگری را ضایع نکند، دیگر مشکلی وجود ندارد. تمام جنجال ها و درگیریها بر سر همین مسألهٔ امتیاز طلبی و حذف همدیگر است. این امتیاز طلبی یکدفعه در چهرهٔ مذهب است، یک دفعه چهرهٔ نژاد است. اما ما معتقدیم آنچه که فعلاً در افغانستان جریان دارد، بخاطر مسألهٔ نژادیست. تضاد مذهبی است اما کم رنگ است. تضاد اصلی بخاطر نژاد است.((سخنرانی رهبر شهید – ۵ /۱۰/ ۱۳۷۳))

ما سرزمین افغانستان را سرزمین مان می دانیم. این خاک را برای آزادیش بیش از یک میلیون شهید دادیم، وجب به وجب از این میهن را دفاع می کنیم و بدین معنی نیست که ما حق نداشته باشیم، ما سرنوشت خود را تعیین نکنیم. اگر بی تفاوت باشیم، اتحاد خود را حفظ نکنیم، می توانند ما را ۳۰۰ سال دیگر باز حذف کنند، آنوقت برای «جوالی گری» باشیم!!

خیال خامی در سر دارند، امروز مردم قهرمان ما سبب تحولی بزرگ شده اند. جهان را متحول ساخته اند. و باید این مردم محروم حق زندگی کردن، حق تعیین سرنوشت خود را داشته باشند و خواهند داشت. ((سخنرانی رهبر شهید در جمع مردم مزارشریف))

این مزاری بود واین گونه حق می خواست ، حق متساوی برای همه،وجامعه ی می خواست که همه با هم در کنار هم ،همه باهم برادرباشند نه ارباب وبرده.

او جامعه ی را می خواست که حکومت برای همه حق قائل باشد وهمه در حکومت نقش وحضور داشته باشند.

این چیزی است که دشمنان آن را انکار نمی کردند وجنگ آنان نیز با مزاری برای همین بود.آن ها با مزاری برای آن می جنگید که مزاری برای هزاره ها حق حکومت می خواست:

جناب آقای احمدزی وزیر به اصطلاح داخله یکی از بچه های دوازده سالهٔ اسیر ما را می گیرد با سیلی به صورتش می زند که : شما حکومت می خواهید! سخنرانی رهبر شهید – ۱۹ / ۳ / ۱۳۷۲

رهبران سیاسی جامعه ی هزاره چقدر

به راه وآرمان شهید مزاری وفادار مانده اند؟

پاسخ به این سؤال بسیار دشوار است وهم بسیار آسان .دشوار است چون رهبران، وجدان روحانیون وقلم ودهان روشنفکران ما را خریده اند وامروزه وجدان روحانیون ودهان وقلم روشنفکران ما در خد مت رهبران سیاسی ما هستند واین دو جماعت به قلب تاریخ مشغول اند وبرای رهبران سیاسی ما معجزه می تراشند چنان که شنیده شده است که سید محمود هاشمی ارزگانی در مراسم بزرگداشت مرحوم سید مصطفی کاظمی ،در بیان کرامات ومعجزات مرحوم سید مصطفی گفته بود:

من شهادت می دهم که علم شهید کاظمی در اقتصاد علم لدونی بود.

عده ی از روحانیون وروشنفکران ما هم برای رهبران سیاسی معجزه می تراشند وقلب تاریخ می کنند.

لذا پاسخ به این سؤال بسیار دشوار است وبه شق القمر می ماند.

اما آسان است ،چون رفتار وعمل کرد شهید مزاری بسیار روشن وشفاف است ومجموعه سخنرانی ها ومصاحبه های که از آن عزیز بیاد گار مانده است مانیفیست مزاری است وبسان خورشید می درخشند وفهم راه واندیشه مزاری فقط دو چیز می خواهد۱ – ایمان ۲ تعهد.

واین دو چیز چیزی است که نیاز به سال ها درس خواندن ومغالطه بازی ندارد ومردم ما هم این دو را دارند.

پس خود می توانند قضاوت وداوری کنند که رهبران سیاسی جامعه ی هزاره چقدر

به راه وآرمان شهید مزاری وفادار مانده اند.

رهبران سیاسی در پیام های که در سال گرد شهید مزاری می دهند،چقدر باور وایمان دارند وبه محتوای آن چقدر آگا هند وعمل هم می کنند؟

دراین باره می توانم با ایمان ویقین قاطع بگویم که رهبران سیا سی ما به محتوای پیام های خود هیچ گونه تعهد وایمان ندارند چون هیچ گاه این پیام ها را خود شان نمی نویسند ودر نتیجه نمی خوانند واگر می خوانند ایمان ندارند ودر نتیجه تعهد هم ندارند.

در این رابطه همین قدر بگویم که پیام های رهبران سیا سی ما که در سال یاد شهید مزاری در مشهد خوانده می شود توسط روحانیون وروشنفکران اجیر شده رهبران سیاسی در همین مشهد مقدس نوشته می شود .

اگر روزی مصلحت وشرایط اقتضاء کرد ، من آن افرادی را که برای سال گرد شهید مزاری بنام آقای کریم خلیلی ،محمد محقق وشیخ قربانعلی عرفانی پیام می نویسند برای مردم خواهم نوشت.

اگر بنا باشد به تک تک آن سؤالات مطرح شده پاسخ داده شود ،مثنوی هفتاد من کاغذ می شود واین از توان یک نفر بر نمی آید.بنا بر این ،به یک مسئله اساسی می پردازیم وآن این که چه باید کرد؟

چه باید کرد؟

در پاسخ به این سؤال چند طرح را برای مردم ورهروان آن شهید راه آزادی وکرامت انسانی پیش کش می کنم:

۱ – نهادی تحت عنوان مزاری شناسی ایجاد شود .

۲ – نهاد ویا مرکز مزاری شناسی ،در درجه اول سخنرانی ها ومجموعه مصاحبه ها ودست نوشته های مزاری را جمع آوری کند

ودردرجه دوم این نوشته هارا به زبان های زنده دنیا ترجمه کند وبه دانشگاه های بزرگ دنیا وکتابخانه های جهان هدیه کند تا دنیا با مزاری واندیشه مزاری آشنا شوند وروی آن کارکنند.

۳ – مرکز مزاری شناسی،سایت تخصصی مزاری شناسی داشته باشد.

آیا جای سؤال نیست که برادران تاجیک ما چندین سایت با محوری اندیشه های احمدشاه مسعود دارند وما چرا تاهنوز یک سایت آبرو مندی که بتواند هویت ما واندیشه های شهید مزاری را باز تاب دهد نداریم؟

۴ – بخشی از وجوهات شرعی به این مرکز اختصاص داده شود.

۵ – این مرکز از طرح های مزاری شناسی حمایت کنند.

۶ – مرکز مزاری شناسی طرح های برای مزاری شناسی و راهکار های برای شیعه شناسی وهزاره پژوهی به جهان ارا یه کند.

۷ - مرکز مزاری شناسی مراکز تحقیقاتی وپژوهشی در سراسر ولایات کشور وکشور های اروپایی مهاجر پذیر وهزاره نشین ایجاد کند.

۸ – مرکز مزاری شناسی واحد تحت عنوان باز شناسی استعداد های درخشان نسل هزاره ایجاد کند واستعداد های درخشان را باز شناسی نموده مورد حمایت قراردهد.

۹ – بورسیه های دانشگاهی هیچ گاه نصیب فرزندان بی بضاعت وکم بضاعت نمی شود ،مرکز مزاری شناسی واحد تحت همین عنوان ایجاد کند وفرزندان بی بضاعت وکم بضاعت جامعه را تحت پوشش بگیرد.

–۱۰ مزاری به تاریخ افغانستان وسرگذشت جامعه هزاره بسیار اهتمام داشت ،مرکز مزاری شناسی واحد تحت عنوان تاریخ شناسی ایجاد کند واین واحد، واحد دیگر ،واحد شخصیت شناسی را بعنوان زیر مجموعه خود ایجاد کند.

سال یاد های شهید مزاری چگونه باشند؟

۱ – سال یاد های شهید مزاری از این حالت بیرون شود وبدل به یک بزرگداشت بین المللی گردد.

۲ - خائنین به مردم حق سخنرانی در بزرگداشت های شهید مزاری نداشته باشند.

۳ – خائنین فقط آنانی که در غرب کابل از پشت خنجر به قلب ملت زدند ،نیست. بلکه خائنین کسانی هستند که درهرات وفراه دست به هزاره فروشی می زدند وبنام معامله زمین خون ملت را می مکیدند وکسانی که جاسوس بیگانگان هستند ونقاب مزاری خواهی را برچهره زده اند.

۴ – در بزرگداشت های شهید مزاری از شخصیت های نهضت های آزادی بخش جهان دعوت شود تا از مزاری ونهضت بین المللی مزاری سخن بگویند.

۵ – پیام هیچ رهبری خوانده نشود مگر این که آن رهبر تمام هزینه های سال یاد مزاری را تقبل کنند ویک ویژه نامه تحقیقی وکاربردی چاپ کنند.

۶ – کمیته ی برای بزرگداشت سال گرد شهید مزاری ایجاد شود که این کمیته برنامه های سال یاد های سال بعد را قبلا اعلام کند وبرای سال یاد مزاری فراخوان مقاله وکتاب بدهد.

۷ – کمیته بزرگداشت شهید مزاری با هماهنگی مرکز مزاری شناسی سمینار های مزاری شناسی ونقد عمل کرد های دولت ها در قبال مردم هزاره برگزار کنند.

۸ – کمیته بزرگداشت شهید مزاری ،هرسال نرم افزارهای را در باره مبارزات واندیشه های شهید مزاری تهیه نموده به شرکت کنندگان اهدا کند.

۹ – هزاره های ارو پانشین دارای امکانات وآزادی های بیشتری هستند،بزرگداشت شهید در این کشور ها بصورت سمینار

وکنفرانس برگزار شوند.

۱۰ – هزاره های مقیم امریکا واروپا ،سخنرانان پولی دعوت نکنند وبرای بزرگداشت شهید مزاری فراخوان مقاله وکتاب بدهند واز صاحب اثر برگزیده برای سخنرانی دعوت کنند تا عیاشان ومفت خوران طوطی صفت دست شان از سر مردم کوتاه گردند.

۱۱ – بزرگداشت مزاری باید باز تاب دهنده هویت عقلانی وعاطفی ما باشد.

۱۲ – بزرگداشت مزاری باید پیوند دهنده وحدت هزاره های جهان باشد.

۴۳ – بزرگداشت مزاری در داخل افغانستان باید بر محور اندیشه های وحدت ملی وعزت هزارگی شهید مزاری باشد.

۱۴ – بزرگداشت مزاری تبدیل به یک فرهنگ شود.

چراغعلی ـ این تعبیر از برادر عزیز و شاعر گرانقدر وطن حسین حسین زاده «ارژنگ» سراینده شعر ماندگار «چراغعلی» است

گل سرخ

گل سرخ

نوسنده: اسدالله جعفری

اشاره:

من این متن را در دومین سال یاد گل سرخ باغ ایمان، شهید مزاری نوشته بودم و در همان سال یاد ،محبوبه عزیز که در آن روزگاران کودک خورد سال بود ،این متن را در مشهد ودر میان عزاداران خواندند.

اکنون این متن را برای بزرگ داشت چهاردهمین سال یاد گل سرخ باغ ایمان مان مزاری بزرگ در آلمان تقدیم می کنم وامید وارم که این متن را بتول ساعدی ویا مهران وبهزاد همکار برای عزاداران گل سرخ بابه مزاری بخواند انشاءالله

با احترام ـ اسدالله جعفری

گل سرخ

کبوتر سفید بال من، مرا میان بال های لطیف خود بپیچاند وبه قلب گلستان وطنم فرود آورتا چون بلبلان غزل بخوانم وچون حاجیان احرام حضور پوشم و طواف گل سرخ کنم ورقصی بسوی خداکنم

هـان کبوتر قشنگم !تعجب می کنی که چگونه در فصل سوز وسرما گلستان وطنم بی خزان باشد وپر گل ومست از غزل خوانی بلبلان وترانه قمریان قمرستان؟

هاه تعجب می کنی!؟

نازنینم!

حق داری تجب کنی که چگونه ممکن است در زمستان گل، بروید وبلبل بوسه از روی گل برگیرد؟

ولی نمی دانی که گلستان وطن من هرگز لحاف سفید زمستانی را بر سرنمی پیچاند وبه خواب زمستانی نمی رود.

گل های گلستان وطنم هرگز پژمرده وپرپر نمی شود.

آخر تو نمی دانی که گل های وطنم رنگ سرخ شهادت دارند ورستنگاهش مزار شهیدان است.

گلی که رنگ از شهادت داشته باشد وبر مزار شهیدان به نماز ایستد ،سپاه خزان را بر او ظفر نیست .

بیا بیا کبوتر قشنگم ،مرا به مزار گل سرخ ببر .

گل سرخ مزار ،مزار گل سرخ است وگل سرخ مزار مزاری ومزاری گل سرخ.

مرا به مزار گل سرخ ببر تا پیچگ دلم را به گرد رویش سلسله کنم

گل سرخ مزار ومزار گل سرخ، گل روی بای یتیمان،پناه بیوه زنان،امید محرومان،پشوای شهیدان ویگانه مرد قهرمان جهان بابه مزاری است.

مرا به مزار گل سرخ ببر تا با پدر از درد یتیمی قصه کنم تا با پدر از درد یتیمی قصه کنم

از فراقش با دمبوره دل بنالم ودوبیتی فراق بخوانم ودل آرام به آئین صفدری سراید وبه آهنگ داوودی بخواند.

با گلاب اشک غبار غربت ویتیمی را ازچهره ترک خورده ام واز مزار غریبش بشویم.

مزار گل سرخم را گرم در آغوش گیرم واز کتاب غربتم آیتی بخوانم وبگویم بابه مزاری بابای مهربان کودکان وطن،بعد از تو زینب کوچکت اندوه جانکاه زینب،قهرمان زن تاریخ ،نخل سرو قامت کربلا،پیغمبر خون وقیام ،خواهر حسین شهید را با تمام وجودش حس کرد واز گرمی اشکش بر گونه های گلگون خویش ،غم سکینه را دریافت.

بیا بیا ای کبوتر قشنگم مرا به مزار گل سرخ ببر تا با پدر بگویم که پدر من رقیه های غرب کابل را در خرابه دلم غریب زیارت کردم.

اسیری زینب های هزاره را بارگ رگ عشق وایمانم تجربه کردم.

آری گل سرخ بابه مزاری

مبارزات رهبر شهید در عرصه های سیاسی و فرهنگی

مبارزات رهبر شهید در عرصه های سیاسی و فرهنگی

نوسنده: طاهره ابراهیم زاده

در امتداد تاریخ بشری مبارزاتی را شاهد هستیم که مردم برای رسیدن به اهداف و آرمان ها ی خود داشته اند در تمامی مبارزات ، چه شرقی و چه غربی فردی به عنوان رهبر و راهنما، مردم را هدایت می کند که شکست یا پیروزی مبارزه رابطه ای زیادی با آن رهبر داشته است . برخی از رهبران شخصیتی پویا ، زنده و همیشگی دارند . یکی از این رهبران که رهبری مردمی وشخصیتی پویا و جاودان است استاد شهید عبدالعلی مزاری است.

ما استاد مزاری را به عنوان انسانی آزاده ، متواضع، متعهد و یک عالم دینی می شناسیم . ایشان به عنوان یک عالم دینی که عقیده راسخ به احکام اسلامی داشتند ، خود را خدمتگزار مردم می دانستند، چه در آن زمان که به عنوان یک طلبه مبارزه می کردند و چه به عنوان دبیرکل حزب و در لباس رهبری هیچ گاه به خود اجازه ندادند که از مقام و موقعیت خود سوء استفاده کرده و از بیت المال و اموال مجاهدین برای خود و خانواده صرف کنند و کسی هم جرئت چنین کاری را نداشت زیرا استاد شهید را فردی سازش ناپذیر در این مسئله می دانستند.

شهید مزاری انسانی متواضع بودند و با آن جایگاه و مقام از کارهای سخت ابایی نداشتند به طور مثال به گفته یکی از همراهان ، استاد در سال ۷۰، در فراه ، د ربیرون کردن ماشین هابه کمک برای مجاهدین از رودخانه به قدری تلاش می کردند که حد نداشت گاهی ریسمان در کمر انداخته و ماشین را می کشید .

ایشان خود نان می پختند ، وسایل را جابجا می کردند و پیاده راه می رفتند همیشه از ماشین های مدل بالا ، اسکورت ؛ غذای خوب ، استراحت ؛ لباس نو و مانند اینها د وری می کردند.

ایشان یک عالم دینی مردم گرا بودند می خواستند توده های مردمی خود قیام کرده و یک جنبش خود جوش داشته باشند . در شهید مزاری هیچ گاه نفع طلبی و هوس رانی دیده نشد او یکی از یگانه انسان هایی بود که مانند ش کم پیدا می شود .
اینجا ما قسمتی از مبارزات این بزرگ مرد تاریخ را مورد بررسی قرار می دهیم . مبارزات رهبر شهید را می توان ۲ دسته کرد . مبارزات فرهنگی و مبارزات سیاسی.

مبارزات فرهنگی:
مجموعه ای از علوم و دانش ها ، اعتقادات ، عادات و رسوم ، هنرها، افکار و عقائد ، صنایع ، اخلاق ، قوانین و مقررات ، رفتار و سخن را فرهنگ می گویند. هر جا معه فرهنگ مخصوص خود را دارد و تأثیر پذیر از عوامل تشکیل دهند ه ی خوداست.

زمانی که یک جامعه به گوشه ای رانده شده و منزوی شود فقر فرهنگی عارض آن جامعه می شود . این فقر فرهنگی باعث می شود اندیشه های افراد به بلوغ نسبی خود نرسیده و آن ها را درابتدایی ترین مشغله های زندگی و ساده ترین نیازهای جامعه نگه دارد . آن وقت است که افراد به خود هیچ حقوق شهروندی و حق سهیم بودن در سر نوشت خود و تصمیم گیری های جامعه را نمی دهند. در حالی که اسلام چنین چیزی را ناپسند شمرده است. جامعه ی افغانستان متشکل از قومیت ها و ملیت های مختلف است. هر قومیت فرهنگ خاص خود را دارد فقر فرهنگی یک یا چند قومیت باعث محو شدن آن از صحنه های مختلف و عرصه های سیاسی می شود. رهبر شهید با مطالعه عمیق و تأمل در وضعیت حاکم این نیاز را در جامعه ی خود احساس کرد که لازمه ی تحول در جامعه غنی شدن فرهنگ آن است. از این روایشان آن قدر که در توان داشتند برای آگاهی مردم تلاش می کردند تشکیل کلاس های دوره ای و تربیتی برای طلاب و مجاهدین مطرح جهان برای مجاهدین و طلاب داخل، تشویق نویسندگان و کاتبان داخلی، جمع آوری متون قدیمی که درباره ی هزاره ها نوشته شده بود. جمع آوری نامه های عبدالرحمان به منطقه هزاره جات و... از جمله مبارزات فرهنگی رهبر شهید بود.

ایشان غنی شدن فرهنگ و نهادینه شدن تفکر گرایی را هدف قرار داده بودند تامردم با روحی پویا و تفکری باز بتوانند خود شان حقوق خود را بشناسند و متناسب بازمان پیش روند تا بتوانند راه کارهای رسیدن به اهدا ف خود را پیدا کنند . رهبر شهید بر مسئله تحصیل تأکید فراوان داشتند به طوری که توانستند زمینه ی تحصیلات عالی را در ایران برای مهاجرین و برای اولین بار فراهم کنند.

مبارزات سیاسی ، زمانی که در کشوری متشکل از قومیت های مختلف نقش بعضی قومیت ها کم رنگ شود ، بی شک شاهد حذف آن دسته و انحصار طلبی و زیاده خواهی هستیم . در جامعه افغانستان تا حد زیادی به خاطر موقعیت جغرافیایی خاص توزیع قدرت در حکومت به صورت نا عادلانه صورت گرفته بود. البته به طور کلی قدت در افغانستان در همه ی زمینه ها به خاطر دلایل فراوانی به همین نحو پراکنده شده و چه بسا در نقطه هایی جمع شده بود.
در این زمینه نیز شهید مزاری به عنوان نیاز جامعه مسئله عدالت اجتماعی را مطرح نمودند که می توان ایشان را مبتکر در این زمینه دانست چون تا آن زمان چنین بحثی کم نظیر یا حتی بی نظیر بود. ایشان برای تحقق این امر مبارزاتی انجام دادند و بارها مواضع خود را اعلام کردند تا خواسته های ایشان مورد تحریفات و بازتاب های معکوس قرار نگیرد . اما از حق نگذریم که تحریفات و مخالفت ها همیشه وجود داشته است . یکی ا ز اهداف شهید مزاری اثبات موجودیت هزاره ها بود زیرا به گفته ایشان « کسی که

موجودیتش در خطر باشد باید قبل از هر چیزی از موجودیتش د فاع کند » ([۱])ایشان نه تنها خواستار حق برای همه هزاره ها بلکه برای تمامی اقوام در افغانستان بودند رهبر شهید در این باره می گوید : « حزب وحدت اسلامی می خواهد که در افغانستان هیچ ملیتی ، هیچ قومی و هیچ نژادی حق شان ضایع نشود و به دیگران ظلم هم نکند.([۲]) بلکه چنین چیزی را نفی می کردند طبق گفته ایشان « اگر کسی بیاید و نژاد خود را حاکم بسازد دیگران را نفی بکند این فاشیستی است([۳]) . سپس ایشان بعد از خواستن موجودیت هزاره ها و مشارکت شیعه ها در آن زمان خاص که طبق گفته ایشان : « شعارها مذهبی بود و عملکرد ها نژادی([۴]) » طرح عدالت اجتماعی را درکشور مطرح نمودند . ایشان عدالت اجتماعی را مهم ترین و لازم ترین اصل در جامعه ی افغانستان می دانستند و در این راستا مشارکت تمام اقوام در امور مملکتی و حکومتی را می خواستند وقتی تمام اقوام بتوانند سهم طبیعی و مسلم خود را داشته باشند و زیاده خواهی هم نکنند ، فضای مناسبی برای بروز استعدادها ، اندیشه ها و عملکرد های مؤثر به وجود می آید که باعث پیشرفت و ترقی و باعث ایجاد جامعه ی مدنی و قانون مند می شود وقتی این احساس وجود داشته باشد که کسی نمی خواهد . حقی را از دیگری سلب کند و یا قانونی وجود دارد که همه به حقوق خود برسند مسلما تمامی توان فرد جامعه برای شکوفایی صرف خواهد شد و این آرز وی شهید مزاری بود . همان طور که گفته شد مشارکت اقوام ، عدالت اجتماعی را در کشور ممکن می سازد در این جا معیار نفوس است که می تواند میزان مشارکت اقوام باشد شهید مزاری معیار نفوس را برای ایجاد دموکراسی مطلق در نظر داشتند یعنی هر قومی به تناسب جمعیت خود می تواند نماینده به پارلمان بفرستد تا به طور مستقیم د رامور دولتی سهیم باشند .

با پیاده شدن عدالت اجتماعی ، مشارکت اقوام و شکوفایی استعدادهای فردی وجود وحدت ملی جامعه را به جامعه ای ایده آل تبدیل می نماید و یک کشور متمدن پدید می آورد . وحدت ملی یگانه بودن جامعه را مطرح می کند و در فرد احساس آرامش و امنیت ایجاد می شود و باعث می شود که چون گذشته پشتون ، هزاره ، ازبک و تاجیک در مقابل هم احساس خصومت نکنند و برادروار زندگی کردن را تجربه کنند.

در پایان مقاله به بررسی یک مورد می پردازیم:

پیام شهادت استاد مزاری و وظایف ما؛

زندگی درغربت و مهاجرت محاسن و معایب فراوانی دارد . معایب آن را همه ما و مهاجرین می دانیم اما آنچه در این جا قابل توجه است این است که مهاجرت برای ما چند پیامد خوب داشته است: اززمان شهادت استاد تا کنون سال های زیادی را پشت سر گذاشته ایم د رخلال این سال ها فرصت کرده ایم با دید نسبتا باز تری به جهان امروز و وقایع و پیشرفت های آن بنگریم و مسائل دینی خود را بهتر درک کنیم . مردم ما بیدار تر شده اند و با چشیدن سختی ها ، درس های زیادی گرفته و تجربه کسب کرده اند . حال که این فرصت را داشته ایم و قت آن رسیده که در این زمان خطیر و سر نوشت ساز با مسائل سیاسی خود بیشتر آشنا شویم تا دیگر از صحنه های سیاسی رانده نشویم. به مردم خود ، کشور خود و جامعه ی خود با دید بهتری بنگریم و همدیگر را برادر وخواهر دینی هم بدانیم . تکروی و فرد گرایی را رها کرده ، روح جمعی را در خود تقویت کرده و همه با هم نسبت به خط شهید مزاری و یارانش احساس مسئولیت کنیم .تا هویتی که استاد برایش تلاش کرده را زنده نگهداریم بیاییم شهید مزاری را به عنوان اسطوره ی ملی خود ارج نهیم تا خودمان از یاد نرویم.

تهیه کننده: طاهره ابراهیم زاده

تاریخ: ۱۱/۱۲/۱۳۸۷

[۱] – احیای هویت ص ۱۷۱

[۲] – همان – ص ۲۷۵

[۳] – همان– ص ۳۳

[۴] – هان – ص ۱۷۶

سلام بر مزاری

سلام بر مزاری

سلام بر مزاری که شعر نابِ ناب زندگی بود

سلام بر بابه که پیوند دهنده خاك وخدا بود

سلام بر پشوای شهیدانِ ازتبار ریسمان بدوشان تاریخ

از شهید باید گفت واز مزاری باید قصه کرد وحکایتی روایت.

از او باید گفت، همو که گل سرخ مزار بود و امتداد تاریخ سرخ رویان حیات معقول

فرزند هزاره بود و ابر مرد هزاره سوم واولین فریاد گر عدالت درتاریخ مغضوبین زمین.

از نسل مردان مرد بود وشاهنامه آرزو ی ما را رستم داستان

از خیبر واُحُد نشان داشت واز علی ومحمد اجازت پیشوایی ومدال سرداری

سربدار بود وسید الشهدای کربلای افغانستان

ذوالفقار علی در کمرداشت و وقار محمد در رخسار

حلم حسن داشت وخون حسین در رگ رگش می جوشید

ازگلوی زینب فریاد می کرد وبا زبان سجاد مناجاد

تاریخ را بدوش می کشید وحق می خواست وعزت می طلبید

سپیده بر پیشانی داشت و منظومه نجات مارا درسینه

داغ در دل داشت وپیام در مشت

رسالتش نجات اولاد آدم بود ومکتبش تشیع سرخ علوی

نای «نی » نینوا در گلو داشت وقوت عباس در بازو

رشادت ابوالفضل داشت وجوانمردی علی اکبر

شیعه راستین علی بود وراه پیمای حسین

از شبنم وگل می گفت واز جنس باران بود

سینه اش قافستان عاشقی بود وپیشانیش عروج گاه نگاه خدا

آری او،

او که مزار بود ومزاری

مزار بود چون امتداد شهیدان راه آزادی وکرامت انسان بود

مزاری بود چون از مرزبانان مرز انسانیت انسان بود

یگانه وبود غریب

یگانه بود چون تجسم همه ی زیبای های خدایی بود

اما غریب چون همه ی می گفتند:

مزاری سرداربی سر است و ملای بی قید و قیود و بدون ذی ملایی اما او براستی که یگانه بود و از جنس باران و از نسل سپیده بدوشان سرخ جامه یعنی که شهید بود و فرزند شهید و پیشوای شهیدان وامت شهید!

قافله سالار عدالتخواهی

قافله سالار عدالتخواهی

نویسنده: حسین ورسی

دوستان عزیز!

امروز گرد هم آمده ایم، تا یاد و خاطره ای داشته باشیم از دوازدهمین سالروز شهادت یکی از بزرگترین رهبران تاریخ افغانستان. ۲۲ حوت ، برای جنبش عدالتخواهی در افغانستان یک روز خونین و فراموش ناشدنی است. روزی که متحجرترین چهره ها از آنسوی مرزها در کسوت طالب سر برآوردند وبرای خدمت به ولی نعمتان شان با قساوت ، بیرحمی و تعصب آشکار هزاره ستیزی ، استاد عبدالعلی مزاری ویاران وفادارش را به شهادت رسانیدند. از لحظه ء انتشار این خبر غم انگیز ، مزاری نه تنها به عنوان قافله سالار جنبش عدالتخواهی ، بلکه منحیث برجسته ترین هدایتگر این جنبش ، هویت یافت. جنبشی که در افغانستان ظاهراً نام ونشان رسمی نداشته است اما به موازات تاریخ این کشور استبداد زده ، سیماهای بزرگی به میدان آمدند ودر برابر خود کامگان ومستبدان قامت فراز کردندو برای رسیدن به آزادی وعدالت اجتماعی ، مرگ را پذیرفتند ، اما درفش عدالتخواهی را به زمین نگذاشتند. هنوز صدای مولوی سرور واصف ، یکی از پیشگامان جنبش مشروطیت ، در هنگام که در دهن توپ قرارش میدادند ، ازکنگره ء تاریخ بلند است که:

ترک جان و ترک مال و ترک سر

در ره ء آزاده گی اول منزل است

مزاری وقتی به کابل می آید، تبلوری از قاطعیت و جسارت است، زیرا او باید ملتی را احیای هویت نماید که حد اقل در صد سال تمام برای نابودی فزیکی اش کمر بسته بودند. قوام دهی این هویت بخشی به آن ساده گی میسر نمی شد تا چهره مصممی چون مزاری در صحنه حضور نمی داشت. ملتی که مزاری بدان تعلق داشت از بطن فاجعه برخاسته بود و تمام قتل عام ها ی که بر این جامعه تحمیل شده بود با نیت نابودی کامل اش انجام میگرفت. زمانی که همه کمر برای نابودی تو بسته باشند ، توباید شهامت این را داشته باشی ، با آنهایی که میخواهند تورا نفی کنند واز صحنه ء هستی بردارند ، مقابله نمایی . دفاع از خود آنهم دریک نبرد نابرابر در واقع دفاع از حق و عدالت ودفاع از هویت تاریخی و فرهنگی خود است. از همین منظر است که گاهی از ما پرسیده میشود که چه دلایلی میتوانید داشته باشید که از مزاری با چنین کلمات قدر شناسانه یاد مینمایید. بلی ما نبرد عدالتخواهی مزاری را بمثابه هویت بخشی تاریخی و فرهنگی خود میدانیم واین مزاری بود که آن همه زنگارهای حجیمی که بر سیمای جامعه ء هزاره پاشیده بودند، سترد و در یک کلمه حضور اجتماعی هزاره ها را در افغانستان مسجل ساخت. آیا این کار عظیمی برای یک ملت محروم به شمار نمی رود؟

دوستان محترم!

مزاری ، نو آورترین سیمای هست که به ویژه در سه سال آخرحیات خویش ، طرح های جدیدی که میتوان به آن عنوان خط مزاری را داد وارد ترمنولوژی سیاسی افغانستان نمود. از دید این قلم ، محور اصلی خط رهبر شهید ، مشارکت ملی و سیاسی جامعه ء هزاره مطابق به شعاع وجودی اش ، بود. چیزی که امروز تا حدودی از آن غافل شده ایم. در حالیکه تا اکنون هم این مشارکت عادلانه ء سیاسی تامین نگردیده است اکنون اگر مشارکت ناچیزی در قدرت سیاسی داریم ، از برکت طرح مزاری فقید است . اگر مزاری

مطرح نمیکرد کـه هزاره هـا در افغانسـتان ۲۵ در صـد نفـوس کشـور را تشـکیل میدهـد و مطـابق به تعـداد نفوس خویش خواسـتار مشارکت سیاسی است در حال ، این چند وزیر را هم نمیداشتیم. بلافاصله باید گفت که من هیچگاهی داشتن چند وزیر در کابینه را مشـارکت عادلانـه ء سیاسـی جـامعه ء هزاره تلقی نمیکنم. زیرامشارکت در تمام بـدنه های قـدرت از وزارت تا ریاست از ریاست تا سفـارت واز سـفارت تـا مـدیرت در دولت ، آنهم مطـابق به نفوس یـک جـامعه را میتوان مشارکت عادلانه ای سیاسـی نامیـد. چون آخرین احصاییه ای که در این روزها منتشـر شـده است ، نشان میدهـد که هزاره ها پنـج در صد مشارکت سیاسی در قدرت دولتی دارنـد. در حـالیکه در کنفرانس بن تعـداد نفوس هزاره ها را ۱۹ در صـد محاسبه کرده بودنـد. اما جالب این است که در این اواخر برخی از رسانه ها تعـداد نفوس هزاره ها را ۹ در صـد تخمین زده انـد. آنهـای که این احصاییه ای کاذب را به خورد رسانه ها داده انـد ، بـار دیگر روحیه ای کینه ورزی خود را نسبت به جـامعه ء هزاره نشـان داده ، چنـانچه در فلم کابـل اکسپرس این کینه ورزی کاملاًـ آشـکار بود. بحث در این بود که پـایه ای ترین طرح رهبر شـهید ، مشارکت عادلانه ای سیاسـی جامعه هزاره در قـدرت بود. چون مزاری فقیـد به اهمیت این مشـارکت پی برده بود و میـدانست که بـا مشـارکت در قـدرت میتوان بر نارسـایی هـای اجتماعی ، خـدماتی و اقتصـادی غلبه نمود . امـا این بـدان معنـا نبود که گویـا مزاری تنها خواسـتار مشارکت عادلانه ای ملی و سیاسـی جامعه ء هزاره در قـدرت باشـد ، برخلاـف مزاری به عنوان یکی از رهبران تاریـخ افغانسـتان خواهـان مشارکت عادلانه ای تمام اقوام و قبایل افغانسـتان ، مطابق به تعـداد نفوس شان بود و این را ، یگانه راه ء حل دشواری های عمـده ای چون : جنگ ، تنش های ملی ، ستیزه های قومی و سمتی ، در کشور می دانست. او باور داشت که با تعمیل مشارکت عادلانه ای ملی است که همه همدیگر را مانند یک شهرونـد در کنـار خـویش پـذیرفته و برخوردهـای فرقه ای که همـواره بـا فـاجعه تـوامیت داشـته است ، زایـل میگردد از سوی دیگر امکانات مادی دولت در تمام محلات افغانسـتان بدون امتیاز و تمایز در اختیار اتباع کشور قرار گرفته ودر واژه های تحصـیل و تعلیم بروی همگان باز می شود. بدین ترتیب صدها سهولت دیگر از فیض مشارکت عادلانه ای ملی و سیاسی دستیاب میگردد.

دوستان گرامی!

رهبر شـهید دقیقاً می دانست که ارا ئه ای چنین طرحی با خطر های بزرگی همراه است. اما مزاری جسور است ، مزاری عدالت خواه است ، مزاری از تسـلسل تاریخی نبرد عدالت خواهانه آگاه هست. مزاری خوب میداند که استبداد پیوسته طناب دار عدالتخواهان را می بافد. مزاری رسالتمند و متعهد است ، پیام آور روشنایی و آزادی است. آزاده گان وعدالتخواهان همواره سینه به طوفان داده اند و شـناوران مسیر های مخالف بوده انـد. مزاری وقتی هزاره گفت در همان فردایش اورا نصیحت کردنـد که " شـیعه " بگو. مزاری وقتی از محرومیت تاریخی جامعه ء هزاره سـخن میگفت ، فضلای کرام برایش گفتند که چرا از محرومیت تاریخی شیعه حرف نمی زنی. اما پاسخ مزاری چنین بود که:

من هیـچ وقت نه شـیعه گفته ام، نه سـنی، ونه هم بعـد ازاین می گویم؛ چون به اعتقاد من، شـیعه، سـنی و این مسایل را مطرح کردن یک نوع بازی است.

مزاری از سـرنوشت تاریخی عدالتخواهان که تیر های زهر آلود اسـتبداد سینه های شان را مشبک کرده بودند ، آگاه بود. میر یزدان بخش بهسودی که همه ء هزاره جات را وحدت بخشـیده بود ، تو سط توطئه ای دربار فریب داده میشود و سرانجام به وسیله ء عمال این " تو طئه " در روز روشن در برابر دیده گان همگاما نش به طور علنی به قتل می رسد. خالق شـهید آن اسوه ء مقاومت که علی الرغم شـکنجه های وحشـتناک قرون وسـطایی تا طناب دار یک کلمه در مورد همرزمانش حرف نزد و یک جوان ۱۷ ساله در برابر دم و دسـتگاه رعب آور سـلطنتی وقت ، به تنهایی به مقاومتی دست زد که شاید نظیر این حماسه ء آفرینی را در تاریخ سراغ نداشته باشـیم. براتعلی تاج یکی از برجسـته ترین سیمای مشروطه خواهی سوم ، سالها در زندان میماند وبعد به گونه ء مرموزی با زنده گی وداع مینمایـد. ابراهـم خـان گـاو سوار در برابر پرداخت جـبری " روغن زرد " حتی از مواشـی غیر شـیرده ازسوی هزاره هـا به دولت

وقت ، دست به قیام مردمی میزند پس از آن تمام زمین و جایدادش ضبط میشود وبه بغلان تبعید میگردد و تا پایان حیات زیر نظارت دولت قرار میداشته باشد. سید اسماعیل بلخی آن عالم سخنور ویک از پیشگامان رنسانس اسلامی در عصر ما ، سالها زندانی میشود وبعد با خوراندن زهر به شهادت میرسد. به همین ترتیب رهبر شهید از سرنوشت تاریخی عدالتخواهان آگاه هست . اما راهش را آگاهانه برگزیده بود تا برود در راه ء آرمان عدالتخواهی مردمی پیکار نماید که در ابتدایی ترین حالت آن هویت انسانی شان را انکار میکردند ، چه رسد به حقوق اجتماعی ، ملی وسیاسی شان.

مزاری فقید تعهد که با مردمش بسته بود در عمل به آن وفا دار ماند و گفت که " : من تا آخر در کنار شما هستم و افتخار مینمایم تا خونم در جمع شما بریزد " مزاری همان طور که گفت ، همانگونه عمل کرد و تا پای جان با مردمش ماند و جانش را فدا نمود.وقتی به رهبر شهید ، به تعهد و صداقت او ، به خط وحرکت او ، به تفکر و عملکرد او ، به آگاهی و جسارت او ، به دور اندیشی ومقاومت او اندیشه میکنیم ، بلادرنگ در برابر چند پرسش قرار می گیریم:

آیا ما واقعاً در خط عدالتخواهی مزاری گام های همآهنگ بر می داریم؟

آیا آن شور و شعور ، آگاهی ، جسارت وسنجشگری سیاسی را که مزاری برای ما به میراث گذاشته است ، در ما تجلی دارد ویا خیر؟

آیا الگوی رفتاری مارا در فرایند کار و فعالیت ما ، چه به عنوان هدایت گران جامعه و چه به عنوان هدایت شونده گان ، تقوا و پرهیز گری مزاری فقید، تشکیل میدهد ویا خیر؟

آیا آن سعه ء صدر وبلند نظری که در مزاری تبلور داشت ، در ما هم اثر گذار بوده است ویا برعکس ما رهروان دید گاهای تنگ محلی هستیم که فقط زادگاه ی ما از همه نقاط دیگر دنیا برتر است؟

یکی از مهم ترین و برازنده ترین خصوصیت مزاری در این بود که برای انسجام دهی جامعه ای خویش از همه امکانات بهره می گرفت واو به هیچ عنوانی تمایز های آید یالوژیک را در نظر نمیگرفت ، چنانچه وقتی مشمولیت هزاره ها در کابینه ای وقت مطرح گردید ، برای همه روشن است که او چگونه دست به انتخاب هوشیارانه زد. مزاری در شرایطی این فرایند را پیاده کرد که رقابت های آیدیا لوژیکی در اوج خویش قرار داشت. اما مزاری به این باور رسیده بود که عملکرد از مسیر تنگ آیدیالوژیکی ، پی آمد های ناگوار و بدفرجامی را در قبال دارد. پرسش در این جا است که در شکستگی کنونی این رقابت ، آیا ما باز هم نظری به سوی آن بازار کساد شده داریم ومتاع خودرا از" آنجا " گزینه میکنیم ویا برعکس؟

در آن فرصت کوتاه ، در اوضاع واحوال که از زمین وزمان آتش می باریـد ، شهر کابل ویران میگردید و هزاران انسان در مرگ عزیزان شان مویه میکردند مزاری تمام هم خودرا بکار برد تا از سرمایه های فرهنگی ، فکری ، سیاسی ، نظامی و ملی جامعه خود بدون استثنا و مجزا سازی ، بهره گیری نماید و ازاین طریق توانست در " احیای هویت " جامعه سود اعظمی بگیرد. آیا ما در حال ، این راه ادامه میدهیم ویا اینکه هنوز در چرخه ء باطل " خودی " و " غیر خودی " می چرخیم؟

پاسخ مثبت ویامنفی به این پرسشها بر میگردد به عملکرد ما که در ترازوی قضاوت مردم وتاریخ محک زده می شود.

دوستان گرانقدر!

اکنون ما ۱۲ سال از رهبر شهید آستاد عبد العلی مزاری ، فاصله داریم. در این دوازده سال حوادث گوناگون به وقوع پیوسته است که از هر لحاظ برای افغانستان به عنوان یک کشور استبداد زده ، فقیر وویران شده از اهمیت تاریخی برخور دار است. جامعه ء بین المللی در افغانستان حضور نیرومند سیاسی و نظامی دارد. سرمایه های هنگفتی وارد کشور میشود افغانستان رخ به سوی دگرگونی دارد که اگر این تعبیر درست باشد کشور از خواب زمستانی برمی خیزد. تغیرات مثبتی رونما گردیده که نباید این دگر دیسی هارا دست کم گرفت. اما با تمام اینها ما در وضعیت خیلی حساس بسر میبریم . کشور روزهای سخت ودشواری را تجربه می کند.

نیروهای واپسگرا در هیئت القاعده وطالب هر روز در جنوب ، شرق و جنوب غرب کشور بیداد مینمایند. عملیات انتحاری شدت یافته و صدها قربانی را درپی دارند. متاسفانه بنا بر نبود یک استراتژی سنجشگرانه که نبرد نیروهای خارجی و داخلی را در جهت سرکوب قاطع طالبان و القاعده توامیت می بخشید ، سبب گردید که طالبان با حمایت حلقات معین پاکستانی ، جان تازه بگیرند و امنیت در کشور را به چالش بخواند. اما مناطق هزاره جات که مکان امنی به شمار میروند ، با دریغ که از لحاظ باز سازی نه تنها مورد بی مهری قرار گرفته ، بلکه اعمال تبعیض آشکارا در این مناطق مشهود است. فقط برای ثبوت این واقعیت اگر یکبار به شهر تاریخی و تمدنی بامیان نگاهی انداخته شود ، همه چیز هویدا میگردد واین خود میتواند به عنوان مشت نمونه ء خروار در سراسر هزاره جات تعمیم داده شود.

دوستان والا قدرا!

جامعه ء ما بیش از هروقت دیگر نیاز به همآهنگی دارد. این همآهنگی از هر طریق که برای ما میسر باشد ، نبایداز آن جلو گرفت ، زیرا زمان ما نیاز های خود را دارد وباید این سعه ء صدر در وجود هادیان و رهبران این جامعه ریشه گرفته باشد تا نسل فرهنگی وسیاسی این جامعه در کنار سایر جوامع ، بستر کاری نیرومندی را ایجاد نموده و همگام با نهادهای سیاسی ، فرهنگی و اجتماعی مربوط به این جامعه فرازهای از آرمان های استاد مزاری را در ابعاد وسیع آن تبلور داده و زمینه های عملی آنرا مساعد سازد. ایجاد بستر های جدید نباید به معنای تقابل جدید تعبیر گردد. اگر به ماهیت قضیه نگاه نماییم ما به این بستر ها نیاز داریم. چون در افغانستان همه به گونه ای حرکت های شان را در ابعاد گو ناگون مسیر داده اند تا در عرصه ء سیاست به غیبت تسلسل حضور شان دچار نگردند.

نکته ء دیگر ناگفته نباید بماند که مزاری شهید بمثابه یکی از مدافعان سختکوش وآگاه ء وحدت ملی در افغانستان است و او بار ها در طی صحبت های خویش تاکید داشت که آنهای که به تفرق قومی ، مذهبی وسمتی دامن میزنند ، خاینین ملی اند. مزاری فقید منوط به همه ای ملیت ها واقوام افغانستان است ومحدود نمودن مزاری به ملیت ویا قوم خاص ، جفا ی به راه و اندیشه ی اوست زیرا رهبران تاریخ ، رهگشایان نه یک قوم ، نه یک ملت بلکه هادیان بشریتی است که در نبرد آزادی و عدالت در جهت شکستاندن زنجیرهای استبداد و خودکامگی به چنین رهبران نیاز دارند. برهمین مبنا ، حضور شما دوستان گرامی حاضر در محفل امروزی ، پیشنهادی دارم که توجه تان را به آن جلب مینمایم:

ارها به این واقعیت تاکید داشته ایم که شخصیت چند بعدی مزاری شهید ، آنطوریکه لازم بوده است تعریف نشده است. فعالیت های فرهنگی که در زمینه صورت گرفته ، متشتت و پراگنده بوده ویا صرف جنبه ء تعارفی بخود گرفته است. برای اینکه توانسته باشیم نسبت به ابعاد شخصیت رهبر شهید به آگاهی دقیق دست یابیم. سال آینده یعنی در آستانه ء سیزدهمین سالروز رهبر شهید دوویا یک روز قبل از مراسم عمومی سالروز شهادت آن بزرگوار ، سمینار علمی و پژوهشی را در یکی از کشورهای اروپایی براه بیاندازیم ودر این سمیناراز دانشمندان ، پژو هشگران ، استادان دانشگاهی ، فرهنگیان تمامی قومیت های افغانستان دعوت به عمل آید تا در زمینه شخصیت چند بعدی استاد مزاری مقالات ، نوشته های پژوهشی ویا سخنرانی های علمی شان را در این سمینار ارائه نمایند. بعد مجموع این نوشته ها وسخنرانی ها به عنوان یک" کتاب " به چاپ برسد و به زبانهای زنده ء بین المللی ترجمه شود. از دید من عملی شدن این پیشنهاد به میزان بسیار بلندی حایز اهمیت است و مزاری فقید نه تنها به صورت علمی شناختانده میشود بلکه در ابعاد ملی وبین المللی به عنوان یک سیمای تابناک عدالتخواهی تعریف خواهد شد وهمزمان با آن جامعه ء که مزاری از آن برخاسته بود، بهتر شناختانده خواهد شد.

این پشنهاد ، بیشتر متوجه ار بابان معرفت اند که به همیاری همه پیروان ومحبان رهبر شهید و به ویژه تاجران مسئول ومتعهد ، بتوانند به این مامول مقدس نایل آیند. این را از روی تعمد در آخر آوردم ، چون از قدیم گفته اند که سخن آخر در اذهان باقی میماند.

درود به روان پاک رهبر شهید استاد مزاری فقید!

درود به همه رهروان راه ء عدالت و آزادی!

تشکر از توجه شما خوهران وبرادران گرامی

۲۱ حوت ۱۳۸۵ خورشیدی

۱۲ مارچ ۲۰۰۷ میلادی

مزاری، نگاه جدید به مردم، فرهنگ و عدالت اجتماعی

مزاری، نگاه جدید به مردم، فرهنگ و عدالت اجتماعی

نویسنده: محمد رضا ضیایی

در دوازده همین، سالیاد و همایش گرامی داشت، افکار و خاطرات رهبر شهید استاد مزاری، ضمن ادأ احترام به روح بلند و جاویدانه ای او ، از اشتراک کنندگان و دوستان برگزار کننده، صمیمانه تشکر نموده برای شان ارزوی موفقیت وسر بلندی می نمایم. به همین مناسبت، نوشته ای ر ا با استفاده از گفته ها واندیشه های بالنده و بارور رهبر شهید تدوین نموده و به حضور دوستان و مهمانان عزیز تقدیم می نمایم.

در این مقاله، سه مورد مهم و سه حوزه موثر در امور اجتماعی از دیدگاه بابه مزاری مورد بررسی وتحلیل قرار گر فته است:

جایگاه و نقش، برازنده مردم در دیدگاه و تفکر سیاسی بابه مزاری

جایگاه بنیادی، فرهنگ و امور فر هنگی در اندیشه و رفتار سیاسی بابه مزاری

قرأت وتجلی، عدالت در تفکر و زندگی سیاسی بابه مزاری

سه حوزه و عر صه ای یاد شده، از مواضع مهمی میباشد که استاد مزاری با ، گفتار و رفتار خود روی انها تکیه نموده اند ، بگو نه ای که می توانیم بگویم ، این سه مورد از جمله مواضع، استرا تیژیک و اموزه های اساسیی می باشد که، در مکتب فکری و سیاسی او بر جستگی خاص داشته و در سخنان اموزنده ورفتار اجتماعی شان انعکاس یافته است.

اولین ومهمترین مورد، از موضوعات انتخابی ما جایگاه مردم در باور سیاسی واجتماعی بابه مزاری است، که بدین شکل اغاز می گردد.

مردم، منبع مشرو عیت و اقتدار قانونی

مزاری، بعنوان یک رهبر اگاه ، نسبت به مقام و حقوق انسانی مردم جایگاه خاص و بلندی را قایل بوده و در مقام عمل نیز، واقعیت و حقیقت، افکار وارمان ، مردم را با جدیت و اخلاص احترام می نمودند. او ضمن اینکه مردم، یعنی مجمو عه اقشار ، طبقات و اصناف جا معه را منبع ایجاد، مشرو عیت و قانو نی بودن دولتها می دانند، عقیده دارند که مردم بحیث یک حقیقت موثر و ماندگار در تحولات سیاسی وفر هنگی ملتها، دو لتها و تمد نها، نقش اول و اساسی را دا رد لذا ، مردم و خواست انها همیشه در محور اندیشه و تلا شهای استاد مزاری، قرار گرفته و نسبت به نقش و جایگاه موثر انها، باور ورفتار شفاف داشته اند.

استاد مزاری، در یکی از سخنرانی ها ای مهم خود با اشاره به این مورد چنین می گویند:

»باور من اینست که، مردم کار ساز است. احزاب به هر اندازه که مسلط باشند و سلاح و قدرت داشته با شند، در برابر قدرت مردم مو ثیر نیست«

تأکید چنین روشن وقاطع، بر اهمیت و نقش سازنده مردم در مسایل اجتماعی و سیاسی که با کلمه، باور من اینست ادا می گردد بیانگر چند مسله مهم، می باشد.

اولین مسله که، دراین گفتار جلوه خاص می یابد اینست که مزاری، مردم را مسول وقادر به سامان دهی امور زندگی شان می دا نند.

دوم اینکه، مزاری بعنوان یک عالم متعهد وبارز درعلوم انسانی، حقوقی و قضایی از نگاه حقوقی مردم را، دارای اختیار و تصمیم اصلی دانسته وقدرت و اقتدار را نیز در دست انها می دانند. او به ارای، مردم اهمیت داده و مشروعیت هر رهبری و نظام سیاسی را نیز منوط به، ارأ مستقیم و ازادا نه مردم می دانند.

استاد مزاری وقتیکه، در جهت قانونی بودن حکو مت و دولت سخن می گویند، اینچنین شفاف و مشخص از حق اراده ونقش اساسی مردم برای مشرو عیت دادن ان یاد می نمایند.

«دولت مردمی، وقتی به و جود می اید که، انتخا بات بر گزار شود و این انتخابات ازاد باشد و مردم ازادانه رای بدهند که، در این صورت دولت پایه ی مردمی پیدا می کند»

نکته جالب تر اینکه، استاد مزاری ضمن اینکه، روی ا رأ و انتخاب مردم تأ کید می نمایند به، قو انین و مرا جع معتبر بین المللی بعنوان حا می و پشتبان عزم مردم، نیز اهمیت خاص قایلند، یعنی اینکه خواست و نقش اساسی مردم را یک مسله جهان قبول و بین المللی دانسته وباعث ثبات و مشروعیت دولتها می شمارد و می گویند.

«ما معتقدیم که، حکو مت اینده نباید روی مذهب و نژاد بوجود اید. باید در حکو مت اینده همه به حقوق خود برسند و ما معیار نفوس را که یک معیار بین المللی می دانیم و بر همان اساس نفوس ، از دولت و حکو مت اینده خو استار حق خود می باشیم و ما نمی خو اهیم روی کسی ظلم کنیم و نخواهیم، گزاشت کسی دیگری بر ما ظلم کند».

و اخر اینکه، بنا بر گفته ای خودشان، مبنای همه ا ی تصمیم گیریهای بابه مزاری بعنوان یک رهبر ومصلح ملی، مصالح و منافع مردم بوده است و روی ان تکیه نموده و می فر مایند.

«ما بر اساس مصالح ومنافع مردم خود تصمیم می گیریم»

حوزه دوم، فرهنگ و امور فرهنگی در نگاه بابه مزاری

فرهنگ و امور فر هنگی، در زندگی و دیدگاه انسانی و سیاسی مزاری انچنان اهمیت می یابد که اساس همه ای پیشر فتها و تمدنهای بشری را بر مایه های فنا نا پذیر فرهنگ و امورات فر هنگی استوار می دانند،حتی تأ مین استقلال و اقعی کشور را نیز منوط به تلا شها و شکو فا یی فرهنگی یک ملت میدانند ومیفرمایند:

«مبارزه باید در شکل های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی صورت بگیرد تا زمینه ای استقلال فراهم شود».

استاد مزاری، از اولین روزهای که در مسایل اجتماعی و سیاسی قدم گزاشته اند، بالاـ ترین سر مایه گزاری و توجه عمیق شان معطوف، توسعه و همگانی کردن مسایل فرهنگی، اموز شی و تحصیلی مردم وفرزندان ان بوده است.

تأسیس مکاتب، نشریات و رسانه ها و مراکز فرهنگی،مهم جامعه ای ما، بدون تردید از برکات اقدا مات و بستر سازیهای حساب شده و تو جهات بی شایبه استاد مزاری به، اهمیت استرا تیژیک و سر نوشت ساز بودن این حوزه تمدن ساز می باشد.

نمو نه های چون، انتشار پیام مستضعفین، مجله وزین حبل الله، تأ سیس وفعال نمودن مرکز نویسندگان افغانستان، تأسیس مجتمع اموزشی حقوق درسطح دانشکده، طرح تأسیس دانشگاه با میان، طرح تأسیس رادیوی با میان، احیا یی، تاریخ نویسی در میان هزاره ها، تصحیح، چاپ وانتشار کتب تاریخی از جمله کتاب مهم سراج التواریخ راه اندازی هفته نا مه وحدت، تأسیس جریده امروز ما و دها نشریه مهم و پر تیراژ دیگر که، امروزه جزء منابع فر هنگی و زخایر غنی و سود مند ، ملی محسوب می گردد، از نمو نه ها و موارد، می باشد که توسط شخص او طرح وبعضا به فر جام رسیده اند.

بروز فراز مندانه ای فر زندان هزاره در عر صه های فر هنگی و هنری ، اداره و رهبری ده ها روزنامه و مجله چاپی و ساختن ده ها

فیلم زیبا و ماندگار ومدیریت صد ها رسانه یی انتیر نیتی وصد ها تشکل فرهنگی توسط انها، ضمن اینکه، بیانگر توانمندی ، تلاش و اقتدار فکری هزاره ها می باشد، نشانه ای از منبع نوری است که این اندیشه های ابشار گو نه از ان سر چشمه گر فته اند، وان چشمه سار جوشان و پاک و جود مزاری است.

مسأله دیگر که، در این راستا یادش زیبا کننده این بحث می گردد، حضور بهارین وساختار شکن زنان ودختران هزاره در مسایل اجتماعی ، فرهنگی وهنری می باشد. ایجاد چنین تحول در کشور بسته و سنتی، چون افغانستان از زمینه های حساس و قابل تأملی است که باید، بطور شایسته ای توسط روشنفکران جامعه ما، شکا فته و بررسی گردد،تا راز رشد و شکو فا یی سریع استعداد های سر کوب شده ای انها یشتر روشن گردد؟ و چگونه شد که با ظهور مزاری در جامعه ای ما بعلاه، بو جود امدن تحولات شگرف دیگر ، زنان و دختر ان هزاره ، از کنج خا نه های گیلین برون امده و میدان دار واقعی حمایت از مزاری و آرمان های او می گردند که زنان و دختران غیور و با همت هزاره، در کنار مزاری ضمن اینکه، شخصیت انسانی و استعداد بشری شان را بالنده می سازند، سهم بزرگی را در رهبری و اداره امو رات فرهنگی و تبلیغی هزاره ها در داخل و خارج کشو،ر بعهده داشته، و از موفقترین نیروهای هزاره بحساب می ایند.

و امروز همگی می دانندکه نشریات، ویبسایتها و وبیلاگهای زنان و دختران هزاره در کشور وجهان، از بر جستگی خاص و نمایانی در میان زنان وطن ما، بر خوردار می باشند.

در مجموع، این بالندگی و طراوت فرهنگی، عزم واستواری فرهنگیان و هنر مندان ما، ضمن اینکه بیانگر ، زنده بودن ملت صبور وبا عشق هزاره است. نشان دهنده، حضور دستان توانمند وچشمان پر اشاره وبیدارگر مزاری، در حیات و جریان ذ لالین فرهنگی هزاره نیز می باشد، دلیل بر این مهم تأثیر پذیری مستقیم ادبیات نوین هزاره از افکار ،مزاری می باشد. مزاری که، طراح و مبتکر اصول وادبیات و حدت ملی، عدالت اجتماعی ، مشارکت همگانی و همپذیری ملی بود. افکارش در ادبیات امروز هزاره بخوبی انعکاس یافته و ادبیات هزاره را مایه و شکل خاص بخشیده است، ادبیات هزاره ادب برابری و همزیستی شده است، انگونه که مزاری ادبیات سیاسی افغانستان را بسوی زیبایی معنویت و دل انگیزی عقلا۔نیت تغییر داد، امروزه فرزندان فرهنگی او همین مفا هیم و پیا مهای نوین یعنی فلسفه ای سیاسی مزاری، که از شاه فرد های شعر سبز او می باشدرا، به شکل جدید از ادبیات فرهنگی و هنری در اورده و با توانمندی خاص، در واقعیت جامعه ای شان جاری ساخته اند.

از طرف دیگر، فرزندان فرهنگی مزاری مو فق گردیده اند که بنا بر اموزه های با به ای شان ابشار عدالت خو اهی را به عنوان یک جریان زنده ، در بستر تاریخ ، جاری ساخته و مزاری و افکار اورا به ارمان ملی و ماندگارتبدیل نمایند. امروزه موج را که هنر مندان و نویسندگان هزاره ایجاد کرده اند بدون شک ما را بسوی سا حل دو ستی ، عشق وزندگی شرافتمندانه و مطمین، ملی نزدیکتر می سازند. اخلاق ادبی ونوشتاری فرزندان مزاری الگوی مناسب و خوبی است برای نسل فرهنگی کشور ما.

از طرف دیگر توجه و عطش، فرهنگی هزاره ها و صدا قت و تعهد ملی که در ادبیات و اندیشه های انها جلوه گر است ، بخاطر ان می باشد که، معلم چون مزاری دارند او که در باره مقام دانش وفرهنگ دلسوزانه و امیدا وارانه می گوید:

«امید وارم که، در افغانستان قهرمان و سربلند نیز، منطق دانش و فرهنگ جای تنگ نظری، قلدری و بی ثباتی را بگیرد».

و در جای دیگر به مردم، می آموزاند که، احترام و قدر دا نشمندان و رو شنفکران جا معه خو د را بدانند و حفظ نمایند. و از گفته های او است.

حقوق و حرمت اندیشمندان، آزاد فکران و روشنفکران خود را در نظر داشته باشید.

مهمتر از همه اینکه، مزاری تنها متحول ساختن، فرهنگ و امور فرهنگی متعارف ومعمولی رادر نظر نداشته، او می خواست و توانیست که فرهنگ حاکم در روابط اجتماعی مردم افغانستان را نیز تغییر داده و بدنبال ان قضا وت مردم حتی روشنفکران و

اندیشمندان جا معه را نسبت به اقوام و تو ده های محروم چون هزاره ها، معتدل نموده و انها را نسبت به پندار های خو دشان مردد، نمایند، بگونه که دیگر هزاره بی استعداد و نا لایق تبدیل به افسا نه گردیده است.

مزاری در این نبرد ، تنها با حاکمان ستم و فرهنگ خشن و نفرت زا ی، انها طرف نیست ، او در قدم اول، مردم که پیرامونش گیرد امده اند را مخاطب قرار داده و نسبت به باورهای کشنده و خود فرا موشی و ترس وهراس از ظلم و شاه، را از ذهن و وجود هزاره به بیرون می ریزد.

او با نگا هی عمیق و جا معه شناسانه ا ی خود، به درون جامعه هزار،ه، عوامل بازدارنده داخلی وخرافات رواج یا فته در میانشان را شنا سایی و برای زدودن انها با، حکمت و تدبیر سنجیده شده اقدام می نمایند. و در این راه، ضمن بستر سازی مناسب برای اغاز، یک نهضت اگاه هی بخش فکری و انسجام ، نیرو های جوان فرهنگی وبخروش اوردن نیروی لا‌ـ یزال مردم از نیرو و تو انمندی خودشان، که فرا موش گردیده و یا در چا له های سرد ، ترس خرافه ها دفن گردیده بود بهر ه می برند.

او در کو تا ه ترین زمان ممکن موفق می گردد که، جا معه هزاره را به روشن کده ملی و مناره عدالت خواهی تبدیل نموده و از نگاه فر هنگی و سیاسی متحولشان بسازند و با نگاهی جدید به سرنوشت وتو انمندی مردم، افقها ی نوین و جذاب را برای انها بنمایانند. او در فر صت بسیار کم، مو فق می شود که با درایت و شجاعت بی نظیرش اقیانوس ارام و ساکت هزاره را به موج و تلاطم در بیاورد. او تو انیست که، هزاره ای به زاویه رانده شده، گوشه گیر و خود کتمان گر را، در متن واقعه وقضیه سر نوشت ساز ملی و تاریخی بکشاند،و باقدرت تفکر و شجا عت خود، سیاهی وستم را تحت تعقیب، قرارداده و در شبکده حیا ت اجتماعی هزاره خورشید اگاهی، تفکر و اندیشه را علمدارگرداند.

مزاری با سنجش دقیق از، توانمندی های هزاره ها انها را به تحرک هدفمند و ثمر بخش در اورده و ازصفوف پرا کنده شان امواج نیرو مندی ساخت ک هیبت تلاطم ان اساس و ابهت پوشالی حا کمیت و ستم تاریخی را به مرگ ونا بودی تهدید نمود. ودر عرصه های دینی ومذهبی نیز چنان اصلا حات را در میان هزاره ها ایجاد نمود که در تاریخ انها نمو نه ی نداشته است.

او با جو هره اگا هی ومنطق دین راستین وازادی بخش، حجابهای تیره و زمخت دروغ،فریب،ریا و تزویر را از روی ریا کا ران سیاسی ومذ هبی بر داشته و اجحا فها و حق کشیهای تاریخی ستم گران و بهشت فروشان معامله گر را با روشن بینی بر ملا ساخت، و جهت تصحیح و روشن نمو دن، مسیر اینده سیاسی و دینی هزاره ها در قرأت دینی و سیاسی انها تغییرات محسوس و اساسی ایجاد و انگاه با پشتبانی وحمایت بیدریغ مردم هزاره، خواهان اصلاحات ریشه ای، درساختار های ملی و دولتی ومشارکت عا دلانه همه اقوام افغانستان در ا داره ای کشور گردید.

مزاری، با ناخن گزاشتن روی تارهای عصب و سازمان دید ، بینش دینی ، روانی و تفکرات ، اجتماعی مردم هزاره، نهضت ملی و ماندگاری را در جهت بیداری و خود باوری انها اساس گزاری نموده و به راه می اندازد، واین نهضت مردمی چنان اساسی و فرا گیر است که بطور روشن، با عث بیداری سیاسی و خود با وری ملی لا یه های مختلف جا معه هزاره می گردد.

مزاری، با القای شجا عت و غیرت برای هزاره ها ، عشق و خود گزری را ، در میان انها ایجاد می نمایند چنانکه، در پیمودن راه بسوی ازادی و عدالت هیچ کسی احساس خستگی ننموده و همه با فداکاری می کوشند تا خود را به قله های که مزاری رسیده بر سانند و افقهای که او ایجاد کرده را به تماشا وپرواز بپردازند ، مزاری، با منهج ومشروع نوین رهبری خود ضمن اینکه فرهنگ و قضاوت مردم را نسبت به هزاره تغییر داد به هزاره ها هم گفت:

«مردم ضرورت دارد که استعداد های خویش را از قوت به فعلیت بر ساند که این یک ضرورت اجتماعی وملی است».

آری، صداقت و معجزه، بیان و زبان با محبت و بیدارگر مزاری بود که به هزاره قدرت ایستا د شدن و توان اعتراض و تصمیم گیری رابخشید. بدین گونه است که می بینیم هزاره ای که از نام یک عسکر می ترسیدو حکومت و سیاست را کار حرام تلقی می نمودند

، سیاست کردن و تفکر برای اینده و سر نوشت خودرا بالا ترین، تکلیف دینی یا فتند.و از طرف دیگر همان هزاره ای گوشه گیر و تر سان با دم مسیحا یی مزاری، در برابر انواع ستم و ظلمهای قدیم و جدید مردانه، می ایستد و سر نوشت تاریخ کشور شان را با اگاهی و اقتدار خود بنفع منافع ملی ومصلحت عمومی همه اقوام کشور تغییر می دهند. و دراین راستا است که، فرهنگ و منش هزاره وبه همین مقیاس فرهنگ عامه و حاکم در فضایی عمو می ، افغانستان نیز نسبت به هزارهها در حال تغییر یافتن است و هیچ ظالم، از گزشته های نا روا ی خود نسبت به حقوق لکد مال شده هزاره، دفاع کرده نمی توانند، ودر عرصه دیگر امروزه حد اقل فرصت فریاد زدن برای هزاره محکوم و مغضوب، به وجود امده است.

هزاره با توا نمندی و جرأت تماشایی خود ، در عر صه های فرهنگی و هنری، در سطح جهان نتنها جایگا خود بلکه، مقام بلندی را برای پرچم کشور شان نیز بدست اورده اند، و هنر وفکر هزاره بعد از سالهای نکبت و بلا- چهره انسانی و زیبای هنری و فرهنگی افغانستان را برای مردم دنیا بنمایش می گزارد.

عدا لت و عدالت خواهی در دید گاه مزاری

این عرصه، از مهمات و اصول حیاتی و تجلیگاه عشق جوشان مزاری به حساب می اید، لذا هر چه توان و سر مایه داشت در پای سپید دار عدالت وافق خورشید زای زندگی تاریخ خود گزاشت، جان خود را نیز در جهت باروری و جان گرفتن و توسعه یا فتن عدالت در، افغانستا ن هزینه نمود و گفت:

«حزب وحدت اسلامی از هر طرحی که منجر به عدالت اجتماعی در جامعه ای افغانستان گردد و حقوق ملیتهای محروم را اعاده کند استقبال می کند. برای ما مهم نیست که لویه جرگه تشکیل شود و یا مجلس ملی، مهم اینست که حقوق مردم در نظر گرفته شده به تناسب حضور و میزان جمعیت شان در تصمیم گیریها سهیم با شند».

مزاری، عدالت اجتماعی را درافغانستان، نظام حکو متی و ساختار دولتی ان یک اصل میدانیست، درنظر او عدالت اجتماعی در افغانستان گزینه دوم نداشت و ندارد، او به امید و بار دهی درخت عدالت می زیست .او عدالت را اساس و مایه نظم و سامان یابی امور اجتماعی و ضرورت زندگی جمعی انسانها و دلیل حیات شان می دانستند.

مزاری ضمن بیان ارمان عادلانه خود ومردمش در حقیقت می خواهد که از عدالت و مفهوم سیاسی و اجتما عی ان تعریف ملی وجدید ارایه نماید . او درانجام وپرورش این عزم، تاریخی خود موفق هم می گردد.وبا صراحت می گوید:

«ما خوا هان عدالت سیاسی و اجتماعی هستیم ما حقوق مردم خود را می خوا هیم و انحصار را نفی می کنیم و لو از طرف هر کسی باشد».

عدالت اجتماعی وسیاسی در دیدگاه مزاری ودر بستر بنام افغانستان و جامعه افغانی، تأمین حقوق ضایع شده مردم ورفع ستم از انها و درنهایت شکستاندن انحصار قدرت سیاسی و نفی جدی ان می باشد.

بابه مزاری، از ستم و ظلم تاریخی که ملت افغانستان خصوص هزاره ها قرنها بردوش شان حمل کرده بودند ، خوب اگاه بود و تمامی، رنجهای فرساینده وکشنده ای مردم خود را، لمس کرده بود به همین خاطر او شایسته ترین انسان برای بیان و تبین عدالت در افغانستان ومدعی بر قراری آن بود. استاد مزاری در یک جمله کو تاه می فر مایند:

«خواست ما تأ مین عدالت و برابری و برادری میان مردم افغانستان است».

و در جای دیگر می گویند که:

«ما می خواهیم ستمهای چندین قرنه بر مردم افغانستان پا یان یابد و جا معه ای بو جود اید که دران از تبعیض، برتری گری و تفاخر و افزون خواهی خبر ی نباشد و کلیه مردم افغنستان از هر قوم ونژاد و با هر رنگ وزبان، برادارنه و برابر زندگی کنند وحقوق حقه تمامی ملیتهای افغانستان تأ مین گردد».

استاد مزاری با تعریف روشن و زیبا از شهروند وحقوق شهروندیی، شهر وندان افغانستان ضمن قدر گزاشتن به اراده ازاد مردم از کثرت گرای و مشارکت همگانی وهمپذ یری ملی در سا ختار سیاسی دولت و حکو مت بعنوان تنها راه رسیدن به ، بر قراری عدالت اجتماعی در جامعه افغا نی یاد نموده و تأ کید کرده اند.

رعایت اصل عدالت از ارمانهای استیراتیژیک و غیر قابل تغییر مزاری بود ، او عدالت را نه یک راه و نه یک رویش بلکه تمام زندگی می د انیست و عدالت در دیدگاه او ریشه و شیره حیات اجتماعی را می سازد وبه روابط انسانی واجتماعی مردم نظم ونسق انسانی و عقلای می بخشد و زندگی را زیبا و دلپذیر می سازد.

و آخر اینکه مزاری از ارمانهای زیبای چون برادری و عدالت اجتماعی و ارزوهای تابناکی چون تحمل وهمپذیری مردم افغانستان ، دفاع می نماید که در صورت جاری شدن، ان در جامعه همه اقشار و شهر وندان افغانستان بطور یکسان و مساوی از فر صتها و زمینه های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ان تفکرو اندیشه، بهره مند می گردیدند.

و حال این سوال مطرح است که طرح و حمایت از اصل عدالت و برابری ملی، با کدام دین و با کدام عنعنه ملی و یا کدام بخش از استقلال و عزت افغانستان در تضاد و مخالفت بود که بجرم طرح و حمایت از ان، مزاری را کشتند؟

این سوال در تاریخ افغانستان همچنان با قی خواهد ماند تا از جانب وجدان حقیقی این سر زمین جواب خودرا بیابد اما فعلا چنان چیز در دست ما نیست بغیر از اینکه سخن شاعر بزر گ و معاصر کشور مان ابوطالب مظفری راکه در رثای بابه مزاری سروده اند تکرار وبه پیام ان اقرار نمایم که:

ترا بجرم بلندی زباغ ببریدند

زسر فرازیت ای سرو سبز ترسیدند

تو کوهوار سرریشه سخت می ماندی

به رغم باور طوفان درخت می ماندی

سرش زگردش این چرخ پیر بالا بود

زتوش وتاب شب سر بزیر بالا بود

کلام کوه شکافش که سر اعظم داشت

زهضم هاضمه های حقیر بالابود

یادش بخیر و گرامی باد!

امستردام هالند نقل قول از سخنان استاد از مشارکت ملی شماره ۲۱ سال ۱۳۸۵ چاپ کابل

۲۰ حوت ۱۳۸۵

باز خوانی یک آرمان

باز خوانی یک آرمان

نویسنده: بیانیه طلاب و دانشجویان مقیم قم ـ ایران

بیش از یک دهه است که از شهادت رهبر شهید مزاری بزرگ می گذرد و سوگواری در سالیاد شهادت او اینک به سنت اجتماعی بدل شده است که هر سال از سوی مردم عدالت خواه، به ویژه هزاره ها در افغانستان و سایر نقاط جهان برگزار می شود. هزاره ها در داخل و خارج از افغانستان، در هر گوشه و کنار جهان از پیر و جوان، زن و مرد، کنار هم جمع می شوند و در ماتم فقدان مزاری اشک می ریزند. این اقدام بر بنیاد هر عاملی استوار باشد، بیش از همه بیانگر آن است که پیوند هزاره ها با مزاری پیوند واقعی و

ناگسستنی است.

نمی شود هزاره بود و با مزاری نسبتی نداشت و نمی توان از تاریخ هزاره ها سخن گفت و از مزاری یاد نکرد. هزاره ها تاریخ، سرنوشت و آرمان هایش به گونه ای گسست ناپذیری با مزاری یکی شده است و او روح مطهر و شکوهمندی است که سراسر تاریخ، جامعه و آرمان های هزاره ها را فرا گرفته است. مزاری بخشی از تاریخ هزاره ها نیست بلکه کلیتی تام و جامعی از تاریخ هزاره هاست که با او هم می توان گذشته را به خوبی درک کرد، به شناختی از وضعیت امروز رسید و خطوط، جهت گیریها و چشم اندازهای آینده را نیز معین نمود. سالیاد شهادت مزاری برای هزاره ها، تنها تداعی کننده ی یک خاطره ی جانکاه، غم ناک و فاجعه آمیز نیست، بلکه بازخوانی یک آرمان، یک خط و یک تاریخ نیز هست؛ یک آرمان، یک خط و یک تاریخی که همگی به مزاری منتهی می شود و خون جاری مزاری به آنها حیات و ماندگاری می بخشد. مزاری، تنها تاریخ هم نیست، بلکه مایه ی حیات تاریخی هزاره ها نیز هست، او نه فقط به تاریخ نپیوسته بلکه تاریخ را پاینده، با نشاط و سرزنده نگهداشته است.

اما از سوی دیگر، آیا هزاره ها نیز توانسته اند به تاریخ، آرمان های شان و مزاری وفا دار بمانند؟ آیا در طول بیش از یک دهه، که مزاری در میان آنها نیست، توانسته اند، از آنچه را که مزاری برای آنها به ارمغان آورده و به میراث گذاشته بود پاسداری نمایند؟ آیا آنها رهروان و وارثان صدیقی برای تاریخ و مزاری بوده اند؟ یا آنکه بر اثر دلبستگی های زود گذر زندگی، تن آسایی و منفعت طلبی روز افزون به آرمانها و تاریخ خویش پشت نموده و مزاری را به یک امر نمادین صرف، که تنها دیوارها، خیابانها و شعارهایشان را تزیین می کند بدل نموده اند؟ بدون شک، نمی شود کلی قضاوت کرد. در گام اول باید حساب نخبگان، به ویژه نخبگان سیاسی، در مقام جهت دهندگان رفتارها و فعالیت های سیاسی و جمعی مردم در سطح جامعه ی هزاره و تعاملات گسترده تر ملی را از مردم عامه جدا کرد و آنگاه دید که هر کدام چه نوع تعامل و نسبتی با تاریخ، آرمانها و مزاری داشته اند؟ اما در هر صورت، این پرسشی است که اینک هر هزاره در سالیاد شهادت پدر خویش باید خود را مخاطب آن احساس کند و میزان پایبندی خود را پس از یک دهه به رهبر، تاریخ و آرمانهای خود بسنجد. سالروز شهادت رهبر شهید فرصتی بدست داده است تا نکاتی را با هم مرور کنیم:

۱.سنت برگزاری مراسم سوگواری در هر سالیاد شهادت رهبر شهید، از سوی مردم، هر چند به خوبی عمق عواطف و احساسات پاک مردم نسبت به او را به خوبی آشکار می کند، اما برای نشان دادن پایبندی واقعی و پاسداری جدی از آرمان، خط و راهی که او برای ما به میراث گذشته کافی نیست.

زمانی می شود گفت که ما وارثان خوبی برای مزاری بوده ایم که فعالیت ها و برنامه های فردی و اجتماعی ما متعهدانه در همان مسیری قرار داشته باشد که از او برای ما به میراث مانده است.

مردم و نخبگان سیاسی، در کنار برپایی مراسم سوگواری ها در طول بیش از ده سال، اینک باید به این پرسش پاسخ دهند، که در این مدت چقدر توانسته اند تعهد خود نسبت به آرمانها و خط بابه ی شهید را نگه دارند؟ ۲.در تاریخ افغانستان جامعه ی هزاره، دست کم، با دو نوع صف بندی و نابرابری در سطح ملی و جامعه مواجه بوده است. قومیت، عاملی است که اشکال متنوع نابرابری ها، تبعیض ها، خصومت ها و صف گیری های سیاسی و اجتماعی در قبال هزاره ها در سطح کلان ملی، به آن قابل ارجاع است. در سطح جامعه اما نابرابری و صف بندی از بنیاد و وجهه ی دیگری برخوردار است، که هر چند قومیت محتوا و ماهیت آنرا تشکیل می دهد، اما همواره از طریق کانال های مذهبی و اعتقادی عمل نموده است.

مبارزه ی درخشان مزاری برای عدالت، آزادی و کرامت انسانی هر چند رخنه های جدی در بنیادهای نابرابری در سطح ملی ایجاد نمود، اما شاهکار اساسی او افشا سازی لایه ها و وجوه پنهان صف بندیها و نابرابری هایی بود که بر اساس آن گروهی خاص ایمان و اعتقادات پاک مردم را دستاویز معاملات، منافع و دسایس اجتماعی و سیاسی خویش قرار داده بودند.

او در زمان خود نه تنها با شیوه های استفاده ابزاری از مذهب و عناصری که شیادانه از مذهب و باورهای دینی به سود مطامع و منافع گروهی خویش بهره کشی می کردند، مبارزه نمود، بلکه با حمایت از نهاد اصیل مرجعیت مذهبی، زمینه را برای شکل گیری نهاد سالم مذهبی در جامعه نیز فراهم نمود. بنابر این، مبارزه با اشکال انحرافی و سوء استفاده از باورهای مردم، یک امر مقطعی و کوتاه مدت نیست، بلکه همواره به هوشیاری، آگاهی، جدیت و استمرار از سوی آحاد جامعه نیاز دارد.

۳.یکی از اهداف و آرمانهایی که رهبر شهید جان خود را برای تحقق آن فدا نمود، شکل گیری حاکمیت ملی، مبتنی بر عدالت، آزادی، کرامت و فضیلت انسانی بود. عدالت خواهی، مبارزه با تبعیض و احقاق حقوق قومیت ها، جوامع و قشرهای محروم مفاهیم و ارزشهایی اند که برای نخستین بار در تاریخ افغانستان به وسیله ی شهید مزاری وارد ادبیات سیاسی افغانستان شد.

از این روی، جریان عدالت خواهی در افغانستان با یاد و نام مزاری به طور گسست ناپذیری گره خورده است. در دوران جدید هر چند بهبودی صوری به لحاظ امنیت، ثبات و آزادی به وجود آمده، اما لایه های بنیادین نابرابری در سطح ساختارها، نهادها و توزیع امکانات و فرصت های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی به ویژه در قبال هزاره ها همچنان دست نخورده باقی مانده است. صرف نظر از گذشته ها، در طول شش سال گذشته، با آنکه هزاره ها بیشترین مشارکت را در تمامی عرصه های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و امنیتی در سطح کلان ملی از خود نشان داده اند و هزاره جات یکی از امن ترین نقاط کشور بوده، اما هیچ پروژه انکشافی در سطح هزاره جات اجرا و تطبیق نشده است. این در حالی است که بنا به گزارش بنیاد انکشافی ملل متحد، هزاره جات نه تنها در گذشته بر اثر سیاست های تبعیض آمیز حاکمیت ها با محرومیت مضاعف مواجه بوده، بلکه امروزه نیز یکی از محروم ترین و آسیب پذیر ترین مناطق افغانستان به شمار می آید. از سوی دیگر، وضعیت هزاره ها در مناطق شهری، به جز کابل نیز بگونه ای است که از هیچ نوع امنیت جانی و مالی برخوردار نیستند. در مزار شریف، نه فقط چهره ها و شخصیت های ذی نفوذ مانند مرحوم حاجی اشرف رمضان ترور می شود بلکه اموال و املاک مردم عامه نیز توسط عواملی که برای چیزی جز منافع باندی خود فکر نمی کنند، آشکارا و بی حساب و کتاب مصادره می شود.

عین همین وضعیت کما بیش در هرات نیز وجود دارد. چشم پوشی دولت بسادگی در برابر تمامی این مسائل نشان می دهد که سیاست ها و برنامه های کلان ملی در قبال هزاره ها هنوز دچار دگرگونی جدی نشده است و مبارزه برای احقاق حقوق هزاره ها و ارتقای آنها تا سطح شهروندان درجه یک در کشور، در آغاز راه است. در عین حال، ما ضمن حمایت از دولت و ساختارهای کنونی کشور بار دیگر مصرانه خواهان آنیم که دولت به اندیشه ها، آرمانها و مؤلفه های عدالت خواهانه ی رهبر شهید مبتنی بر توزیع عادلانه ی فرصت ها و امکانات شهروندی و رفع محرومیت از قومیت ها و اقشار محروم، به ویژه هزاره ها به عنوان محرومترین قشر ملی در افغانستان، توجه جدی نماید.

این امر بدون تردید، از طریق افزایش مشروعیت مردمی و اجتماعی به استحکام پایه های حاکمیت مرکزی در برابر بحران های ناشی از تروریزم و مداخلات بیگانگان می انجامد.

یاد و روح شهید مزاری جاودانه و شاد و راهش پر رهرو باد!

والسلام علیکم و رحمت الله

طلاب و دانشجویان افغانستانی مقیم قم

جمعه ۱۸ حوت ۱۳۸۵ هجری شمسی

شهید مزاری؛ هویت و وحدت ملی

شهید مزاری؛ هویت و وحدت ملی

نوسنده: توسلی غرجستانی

بعد از به قدرت رسیدن مجاهدین در کابل و ایجاد دولت اسلامی توسط مجاهدین چند صباحی نگذشته بود که بخشی از جامعه مورد بی مهری برخی از مجاهدین و قوماندانان پرنفوذ جهادی قرار گرفت که در رأس این این بخش شهید مزاری و اطرافیان ایشان قرار داشت. مقاومت سه ساله شهید مزاری در غرب کابل نمادی است از ایستادگی در برابر نابرابری، بی عدالتی و احیاء و تثبیت هویت مردم ما. بگذریم و بگذاریم آن چه در این مقطع تاریخی برای مردم ما پیش آمد و آنچه بر این قوم محکوم رقم خورد. قضاوت این فصل از تاریخ را به آیندگان واگذار می کنیم.

مقاومت شهید مزاری ارمغان و ثمراتی داشت که برای ما بسیار ارزشمند و سود مند بوده و هست. ما در اینجا به دو نتیجه مهم و دو فاکتور اساسی از آن نتایج می پردازیم:

شهید مزاری و هویت ملی

شهید مزاری در واقع نه تنها احیاگر هویت برای جامعه ی هزاره و شیعه بود، بلکه احیاگر هویت برای تمام اقوام محکوم در کشور بحساب می آید. ایشان در تمام موضع گیری های خود خواهان اعاده و احقاق حقوق تمام اقوام محروم کشور بود و راه حل بحران کشور را از همین مجرا قابل تأمین می دانست. شهید مزاری و استراتیژی مورد نظر او بود که توانست این باور اشتباه " که اقوام محروم و محکوم کشور در سال های متمادی باید همچنان محکوم و محروم باشند "را از اذهان زدود و مردم ما را به این حقیقت رساند که هزاره ها، ازبگ ها، ترکمن ها، ایماق ها، تاجیك ها و پشتون ها در این سرزمین حق دارند و باید همانند دیگران در سرنوشت کشور و در حاکمیت شریك و سهیم باشند. استاد شهید در یکی از سخنرانی هایش می گوید: (ما مردم افغانستانیم هیچ نژادی را نمی خواهیم نفی کنیم. ترکمن است، هزاره است، تاجیك است، افغان است، ایماق است و دیگر اقوام هستند. همه آنها بیایند در این مملکت برادر وار زندگی کنند و هر کس به حقوق شان برسند و هر کس درباره ای سرنوشت خودش تصمیم بگیرد. این حرف ماست. اگر کسی بیاید و نژاد خود را حاکم بسازد دیگران نفی بکند این فاشیستی است. استاد شهید در جای دیگر چنین می گوید: ما سرزمین افغانستان را سر زمین مان می دانیم. این خاك را برای آزادیش بیش از یک میلیون شهید دادیم، وجب به وجب از این میهن دفاع می کنیم و بدین معنی نیست که ما حق نداشته باشیم، ما سرنوشت خود را تعیین نکنیم. اگر بی تفاوت باشیم، اتحاد خود را حفظ نکنیم، می توانند ما را ۳۰۰ سال دیگر باز حذف کنند، آن وقت برای جوالی گری باشیم "!! احیاء هویت "مجموعه سخنرانیهای استاد شهید ص۳۳ و ۲۱).

اگر بعد از چند دهه بحران و درگیری؛ قانون اساسی که تأمین کننده منافع و مصالح ملی و تمام اقوام ساکن در کشور بوده و حقوق ملی و مذهبی آن ها را به رسمیت شناخته است؛ به وجود می آید و توسط نمایندگان مردم به تصویب می رسند، از نتایج ثمر بخش تلاش ها و کوشش های آن شهید و امثال ایشان می باشند. البته سعی و تلاش شخصیت ها، رهبران جهادی و بزرگان قوم را نمی توان در تصویب قانون اساسی از نظر دور داشت اما با تحلیل و ارزیابی دقیق می توان به این نتیجه رسید که این قانون اساسی حاصل تحمل مشکلات و زحماتی است که شهیدان بزرگوار و گمنام کشور از جمله شهید مزاری و یارانش در این مسیر کشیده اند.

شهید مزاری و وحدت ملی

شهید مزاری بر این اعتقاد بود که تا زمان که وحدت ملی در کشور به وجود نیایند و منافع ملی بر منافع شخصی و قومی فایق نشود، بحران و بی ثباتی افغانستان برطرف نخواهد شد. مؤلفه های وحدت ملی از دید ایشان بسیار روشن و صریح می باشند که بدون در نظر گرفتن این مؤلفه ها و رعایت نکردن این مقوله ها وحدت ملی بیش از پیش دچار خسران و زیان خواهد گردید.

۱- ایجاد یك سیستم و حاکمیت که بتواند حقوق تمام ملیت های ساکن کشور را به نحوی عادلانه تأمین کند. در تعیین و نصب

وزراء، معاونین ، والیان ولایات، ولسوال ها، قضات، ثارنوالی ها، اردو و پلیس ملی، استخدام در ادارات دولتی و حکومتی براساس عدالت و شایستگی باید انجام شود نه براساس قومی و منطقوی. استاد شهید برای این منظور ایجاد سیستم فدرالی را راه مناسب می دید و از آن ایده دفاع می کرد. (تنها راه حل که هم افغانستان را از تجزیه نجات می دهد و هم ملیت ها را قانع می سازد و هم حقوق شان را در دستهایش می دهد، یک سیستم فدرالی در افغانستان است که در آن توافق ملیت ها در نظر گرفته شود، عنعناتش در نظر گرفته شو، و خود شان تصمیم گیر باشد ". احیاء هویت "مجموعه سخنرانیهای استاد شهید ص۳۸)

۲- تقسیمات اداری کشور باید بر مبنای نفوس باشد. امری که تا آلان که در حدود سه سال و اندی از عمر حکومت بعد از طالبان می گذرد، هنوز جامه عمل نپوشیده و ادارات کشور بر مبنای همان تقسیمات فرتوت و ظالمانه ی قدیم به کار خود ادامه می دهد. حتی دولت مردان امروزی نمی دانند که نفوس فلان ولایت یا ولسوالی چند نفر است. با توجه به اینکه در امر برنامه ریزی و خدمت رسانی یکی از فاکتورهای مهم، آمار دقیق و شفاف تعداد ساکنین حوزه خدمت رسانی است تا براساس آن به نحوی مطلوب ارائه خدمت در ساحه معارف، صحت عامه و کار آفرینی صورت گیرد. شهید مزاری با درک حساسیت این موضوع چنین می گوید: (در رابطه با مسأله آینده چیزی روشن است که از نگاه بین المللی همه روی این مسأله قناعت دارند که حکومت آینده را رأی مردم باید تعیین کند و باهرکس که در این روزها مطرح می سازیم می گویند خوب اگر مردم شما زیاد بود، نفوس شما زیادبود در آینده مردم برایتان رأی می دهد. ولی ما و شما می دانیم که در کشورهای آسیایی و کلا در شرق رأی مردم تعیین کننده نیست. قدرتی که در رأس حکومت است تعیین کننده است... ما در زمان ظاهر چهار دوره رأی گیری داشتیم. وکیل در پارلمان می آمدند، از تمام هزاره جات که هر ولسوالی اش یک صد و شصت هزار نفر داشت سه نفر وکیل می آمد و از جنوبی و مشرقی که نفوس هر ولسوالیش پانزده هزار نفر بود یک یک وکیل می آمد. تا دو هزار و هشتصد نفر هم یک وکیل داشت... در منطقه دره صوف که یک ولسوالی است قبل از انقلاب در زمان ظاهر چهل و سه هزار نفوس داشت. ولایتش که مرکز بود هیجده هزار نفر نفوس داشت آن وقت یک نماینده از ولایت می آمد و یک نماینده از ولسوالی. در کنار این چهل و سه هزار نفوس یک ولسوالی دیگر از برداران اهل تسنن بود که دوازده هزار باشنده داشت. پس دوازده هزار هم یک رأی داشت و چهل و سه هزار هم یک رأی ". احیاء هویت "مجموعه سخنرانیهای استاد شهید ص۳۶و۳۷)

شهید مزاری در مورد وحدت ملی هم چنین می گوید:(ما مردم افغانستانیم هیچ نژادی را نمی خواهیم نفی کنیم. ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان است، ایماق است و دیگر اقوام هستند. همه آنها بیایند در این مملکت برادر وار زندگی کنند و هر کس به حقوق شان برسند و هر کس درباره ای سرنوشت خودش تصمیم بگیرد. این حرف ماست. اگر کسی بیاید و نژاد خود را حاکم بسازد دیگران نفی بکند این فاشیستی است. این بر خلاف رسوم بین المللی است. بناءا ما تکرار می کنیم ما نیاز به این همبستگی داریم و نیاز به این کمک داریم. همان ص۳۳)

فرجام این مقال را با گفتار از شهید مزاری که در آخرین روزهای زندگی خویش خطاب به مردم بیان کرد؛ مزین می کنیم.

از خدا خواستم که خونم در کنار شما بریزد:

(اما امروز چرا آمدیم شما را در وقت روزه مزاحم شدم و خواستم با شما صحبت بکنم، برای شما من اینجا می گویم که من هیچ منافعی غیر از منافع شما ندارم، اگر من می خواستم روی منافع شخصی خود فکر می کردم در این دوسال و هشت ماه هم در کنار شما نمی نشستم، خواستم که در کنار شما خونم اینجا بریزد، در بین شما کشته شوم، و در خارج از کنار شما هیچ زندگی برایم ارزشی ندارد ". احیاء هویت "مجموعه سخنرانیهای استاد شهید ص ۲۲۲

رهبر شهید و تولید مفاهیم ارجمند در ادبیات سیاسی

رهبر شهید و تولید مفاهیم ارجمند در ادبیات سیاسی

نویسنده: حمزه واعظی ـ مارچ ۲۰۰۲ ناروی

ساختار سیاسی ـ اجتماعی جامعه افغانستان به گونه ای تولیت شده که در دوصد سال گذشته کمتر مجال و زمینه باز تولید ارزش های فرازمند را در ادبیات سیاسی و گفتمان ملی پیدا کرده است. تکرار و تداوم حاکمیت های تماتخواه و خرد اندیش عامل اصلی چنین سکون و سکوتی در مفاهیم و مأخذ ادبیات سیاسی بوده است.

رهبر شهید یک پدیده در ادبیات سیاسی جامعه افغانستان بود. او جسورانه مفاهیم و مصادقی را در گفتمان ملی ارایه نمود که منشاء تولیدات جدید و موجب ابداع واژگان بدیع در ابیات سیاسی گردید. دیدگاه ها و باز آوری های که در آن رهبر فرزانه در جهت پویای ساختار ایستای اجتماعی و پردازش مؤلفه های حاکمیت ملی مطرح نمود، به عنوان گزینه های فخیم یک اندیشه کلان سیاسی قابل مطالعه و پژوهش است.

مفاهیمی را که استاد شهید در تعامل پرتنش و خردگریز سیاسی معاصر افغانستان باز تولید کرد، نه یک مقوله روشنفکری، بلکه یک تدبیر و فهم جامعه شناسانه در حوزه سیاست علمی می باشد که ناظر بر درک عالمانه فراگردهای ساختاری و ایجاد تغییرات مقبول و مفید در سازمان سیاسی جامعه ی ساکن و ساکت افغانستان بوده است. تلاش های بلیغ او در جهت همگانی کردن فهم سیاست و کوشش های مجدانه اش بخاطر بسط همسازی و همسانی ارزش های سیاسی در عرصه ای ملی، نخستین بار در ادبیات سیاسی ما تدبیر، طرح، تولید و ارایه شده است.

تولید مفاهیم و ارزش های چون عدالت طلبی، برابری و توزیع ارزش ها،حقوق اقلیت ها، خویشتن یابی و دیگر باوری ملیت ها، توزیع عادلانه قدرت و حاکمیت سیاسی برای تمام اقوام، اصلاحات اداری، هم پذیری و دیالوگ سیاسی میان صاحبان قدرت، ایجاد جرأت و جسارت اجتماعی برای توده های محروم و محکوم، افغانستان فدرالیزم و... برای اولین بار و به صورت گسترده و شجاعانه در ادبیات سیاسی ما صورت گرفته است. آنچه که در بررسی این موضوع اهمیت اساسی دارد، طرح و تولید مبتکرانه و هوشمندانه ای چنین مفاهیمی در ادبیات سیاسی به عنوان آموزه ها و نمادهای ارجمند است تا کاربردهای آن همگانی گردیده و ذهنیت عمومی نسبت به آن ها گشایش پیدا نماید و در نتیجه مأنوس ساختن اذهان و افکار نسبت به این مفاهیم به ارتقای فهم و شعور سیاسی عامه انجامد. فرایند طبیعی این سیره و ثمره، گسترش و توسعه و غنای واژگان ادبیات سیاسی در سطح ملی خواهد بود. بنابر این، شناخت جایگاه و پایگاه رهبر شهید یک ضرورت اجتناب ناپذیر اجتماعی و تاریخی برای نسل حقیقت جوی امروز است ت چرا که این نیسل در معرض فهم ناگزیر سیاست و تحول گریز ناپذیر مفاهیم سیاسی قرار دارد، شناخت مزاری شهید به معنای درک حقایق بخش مهمی از تحولات و تطورات حساس تاریخ سیاسی معاصر است. تأمل بر آموخته ها و ساز و کارهای فرهمند آن بزرگ در عرصه سیاست، به روشن شدن بسیاری از نیازها و آرزوهای گمشده ای این نسل خواهد انجامید.

داده های او در ادبیات سیاسی، اکنون که کشور در آستانه تحولات جدید قرار گرفته، به آشکاری در تعامل ملی تطبیق و بازگویه می شود و این، اولاً جامعیت و کلان نگری اندیشه های سیاسی ـ اجتماعی آن رهبر جاودانه را در حوزه آرمان ها و گفتگوهای ملی قابل تطبیق می سازد و ثانیاً هوشمندی، دقت و آینده نگری بی بدیلش را در پیشگویی و داوری حقایق و واقعیت های پیچیده ای جامعه افغانستان می نمایاند. اکنون همه شاهیدیم که گفته های آن شهید مبنی بر اصلاحات اداری، حقوق اقلیت ها و مشارکت اقوام در ساختار سیاسی بر زبان همگان جاری است و همه طرف های داخلی و جامعه بین المللی شرط اصلی تحقق و ثبات و صلح در افغانستان را تأمین حقوق شهروندان و مشارکت اقوام می دانند.

کلام آخر اینکه، رهبر شهید مفاهیم غنی و فخیمی در حوزه ای ادبیات سیاسی ارایه و نیز تاریخ معاصر را پیش بینی پذیر نمود. شناخت و فهم این مفاهیم و تاریخ، از یکسو دایره واژگان ادبیات سیاسی فسیل شده ای ما را گسترده می سازد و از سوی دیگر،

توانایی، درک و تحلیل نسل امروز و آینده را از داده های سیاست و عناصر ادبیات سیاسی بطور فوق العاده ای غنا و فربی می بخشد.

با درود و بدرود ـ حمزه واعظی ۱۳۸۰

مزاری، پلورالیزم، مانیفست عدالت

مزاری، پلورالیزم، مانیفست عدالت

نویسنده: معلوم نیست

انسان موجودی اجتماعی است و همزیستی مسالمت آمیز در کنار همنوعان آرزوی همیشگی او بوده است . اما بشر در کنار همه توفیقات گوناگونش در طول تاریخ، درک ناصحیحی از بعضی خصوصیات درونی خود داشته که بارها و بارها زندگی او و همنوعانش را دچار مخاطره نموده است. یکی از این ویژگیهای درونی حب ذات است و میل به قدرت و برتری طلبی نمودهای آشکار آن. تاریخ گواه روشنی است بر این مدعا و تاریخ افغانستان مصداق بارزی از قربانیان مستقیم و غیر مستقیم این شاخصه را در خود دارد که اقشار عظیمی از توده ها را در کام خود کشیده است.

انسانها با ایده ها، علایق، نگرشها و خواسته های متفاوتی جوامع بشری را تشکیل داده اند و به طور طبیعی در شماری از گروههای دینی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی منسجم شده اند. تمامی این گروهها با ویژگیهای خاص خود و ایدئولوژیهای متفاوت ، همه و همه زمینه را در اکثر ملل دنیا از جمله افغانستان برای تفرقه ، تشنج و واگرایی سیاسی- اجتماعی فراهم نموده اند.

در اروپای قرن ۱۹ با پشت سرنهادن جنگهای صلیبی و بسیاری از تنازعات قومی ، قبیله ای بسیاری از روشنفکران برآن شدند تا در دنیای جدید با دیدی بازتر نسبت به همه گروههای انسانی آنها را صاحب حق دانسته و با گسترش دیدگاه کثرت گرا برای همه گروهها، شخصیت و اراده حقیقی قائل شوند که پیامد آن شراکت در حاکمیت بود. این احترام متقابل و به رسمیت شناختن حقوق متقابل میزان اصطکاک میان جوامع بشری را بسیار تقلیل داد و در ایجاد وحدت و همگرایی بسیار موفق ظاهر شد.

با نگاهی به شرایط افغانستان این امر کاملا مشهود است که افغانستان امروز همچنان به سمت مدرنیته به پیش میرود و نمودهایی از آن نیز متجلی است. اما واقعیت این است که جامعه به لحاظ رشد اجتماعی و سیاسی و اندیشه حاکم برآن همچنان سنتی و گرفتار در سنتها است. از طرفی سطح پائین آگاهیهای سیاسی و اجتماعی زمینه را برای بسیاری از چالشهای بزرگ و اختلافات عظیم فراهم کرده است اما نیاز مبرم جامعه برای رهیدن از این چالشها نگرشی پلورالیستی یا کثرت گرا است که در آن برای تمامی افراد جامعه و تمامی اقوام و مذاهب حقوق یکسان در نظر گرفته و همه خود را در حاکمیت محق و شریک بدانند و تنها داعیه دار این اندیشه در فضای سیاسی ناهمگون کشور استاد مزاری بود.

اولین اقدام مزاری هنگامی بود که در سال ۱۳۶۷ احزاب مستقر در پیشاور دولتی را به ریاست احمد شاه احمدزی تشکیل دادند اما در این دولت از اقوام هزاره و ازبک به عنوان شریک سیاسی در دولت دعوت به عمل نیامد. این حرکت با شکست مواجه شد اما بعد یک شورای مشورتی بوجود آمد که برای هر گروه مستقر در پیشاور ۶۰ نقر نماینده در نظر گرفتند و برای کل هزاره ها ۶۰ نفر همچنین در زمانیکه موافقتنامه پیشاور در اواخر سال ۱۳۷۰ و اوایل سال ۱۳۷۱ مطرح شد هزاره ها هیچ مشارکتی نداشتند.

شهید مزاری نهایت سعی خود را به کار برد تا به تمام مردم افغانستان تفهیم نماید که اشتراک در تاریخ، فرهنگ، ملیت و سرنوشت اقتضا می کند تا یک زندگی مسالمت آمیز و برادرانه داشته باشیم. یعنی کسی در آینده به خاطر تعلق به قومیت خاص مورد ستم قرار نگیرد و همانند دیگران از حقوق برابر و هویت ملی و سیاسی یکسان برخوردار باشد. هیچ یک از گروههای قومی احساس نکنند که از ساختار سیاسی حذف شده اند و همه اینها زمانی تحقق می یابد که عدالت به عنوان اساس طرحها و تصمیمات سیاسی-

اجتماعی مورد توجه قرار گیرد.

این طرز تفکر استاد محدود به یک قوم، یک فرهنگ، یک نژاد یا یک محدوده سرزمینی خاص نشد بلکه تفکری فراگیر و جهانی بود که همه تشنگان عدالت و برابری را مخاطب قرار می داد. اما پرواضح بود که وقتی این تفکر مزاری در عمل پیاده شد و خواستار نظام سیاسی شد که تمام اقوام در آن شرکت داشته باشند، اولین بار کسانی به حمایت او برخاستند و به دعوت او پاسخ دادند که سالها و قرنها طعم تلخ بی عدالتی را چشیده بودند و از ستمها و تبعیضها رنج برده بودند. همانطورکه سالها و قرنها به جرم تعلقات قومی و مذهبی مورد نسل کشیهـــــای بی سابقه قرن قرار گرفته بودند و از دوست و دشمن زخمها خورده بودند همانهایی که نسل اندر نسل چیزی جز تحقیر، ظلم و بی عدالتی به ارث نبرده بودند. آری قشر هزاره ، تشنه ترین قشر عدالت، اولین بار در غرب کابل به ندای منادی عدالت لبیک گفت. تاریخ آغاز مقاومت در غرب کابل از نادیده انگاشتن حق گروهی از مردم افغانستان بود که در قرارداد پیشاور مورد بی توجهی قرار گرفته بود و از عرصه حاکمیت سیاسی افغانستان حذف شده بود و آتش این ظلم تا آنجا پیش رفت که فاجعه ای بس عظیم تر از نسل کشی عبدالرحمن خان را در دل تاریخ حک کرد، فاجعه ای که در قرن بی سابقه بود. بدین ترتیب عدالت که مبنای عقیدتی و فکری مزاری بود از اساسی ترین نیاز عصر او نشات گرفت و بهای چنین آرمانی سالها رنج مقاومت و ایستادگی بود که بزرگترین ارمغان آن تجدید حیات و تولد نوین جامعه هزاره بود.

او مرد حق و به دنبال احقاق حق بود می فرمود: برای بدست آوردن حقتان اقدام کنید، برای حقتان شهید بدهید و برای حقتان ایثار کنید تا عدالت برقرار شود. این مفهوم عدالت مسلما مزاری را خار چشم دشمنان عدالت و حاکمان وقت می نمود.

او هیچوقت خود را جدای از مردمش نمی دانست از بطن مردم برخاست با مردم بود و برای مردم بود. می فرمود: من هیچ منافعی غیر از منافع شما ندارم و از خدا هیچ نخواسته ام که من بدون شما در جایی دیگر بروم و شما را در معرکه تنها بگذارم . خواستم که در کنار شما خونم اینجا بریزد و بین شما کشته شوم. و او این را به مردمش اثبات نمود. مرد حق و منادی عدالت با نهایت قساوت و در اوج مظلومیت به شهادت رسید. کشته عدالت حتی در مرگ خویش نیز نهایت بی عدالتی را تجربه نمود. او را که سلّاخی کردند عدالت نیز با او سلاخی شد. عدالت نیز همانند داعیه دارش در خاک آرمید!!!

بعد از مزاری کسی عدالت را فریاد نکرد، کسی از حقی دفاع ننمود و برای حق خویش نیز مقاومت نکرد.

کسی که برای میلیونها افغان هویت آفرید و شخصیت انسانی و جایگاه اجتماعی آنان را زنده نمود و ارزشها قابلیتها و توانائیهـــــای آنان را به خودشان و دیگران شناساند. او که محزوف شدگان تاریخ افغانستان را دوباره به تاریخ بازگرداند و گامهایی بس رفیع در حک نمودن واژه عدالت در قاموس تاریخ افغانستان برداشت آیا پس از او کسی برای زنده نگه داشتن مفهوم عدالت و پیر مکتب عدالت کاری کرد؟؟ آیا توانستیم مزاری را بشناسیم و اگر آری، توانستیم او را به عنوان یک اسطوره افغان به دنیا بشناسانیم؟ آیا توانستیم اندیشه جاوید او را در دنیا بسط دهیم؟ یا حتی برای مکتب و آرمان او تحقق عدلت بهایی پرداخته ایم؟ آیا هدف روشن و آرمان او را در دل نسلهای بعد از خود حک کرده ایم؟ آیا او را همچنان زنده و جاوید نگه داشته ایم؟ آیا و آیا و آیا .....

مزاری ابر مرد تاریخ ساز افغانهاست . افغانها او را قهرمان ملی و اسطوره عدالت خواهی می دانند. در سوگش میلیونها افغان گریستند و پیکر پاکش را از غزنی تا مزار شریف پیاده تشییع نمودند. و این پایان بود. امروز مزاری در سالگردها خلاصه شده است، آیا مزاری نیازمند یک روز آه و افسوس ماست ؟ یا ما نیازمند او و زنده نگه داشتن مکتب او هستیم؟ او به خاطر عدالت زیست، به خاطر عدالت قیام کرد و به خاطرعدالت مقاومت نمود و رفت تا عدالت بماند. امروز ما مانده ایم مدیون مزاری و مدیون مدیون عدالت.

اندوه بی پایان پدر

اندوه بی پایان پدر

نویسنده: دختر رهبر شهید، زینب مزاری

۲۸ /۵/ ۱۳۸۵

به نام خدایی که انسان را آفرید و به دنبال آن انسانیت را.

خوشا آنان که با عزت ز گیتی

بساط خویش برچیدند و رفتند

ز کالاهای این آشفته بازار

شهادت را پسندیدند و رفتند

خوشا آنان که از پیمانه ی دوست

شراب عشق نوشیدند و رفتند

شب بود. آری، شب... حیاط خانه سایه روشن بود. باران تندی می آمد. جهان سراسر شیون بود. اندود عطر کاهگل در ناودان خانه می پیچید. گویا صدای گریه می آمد. کسی در فکر رفتن بود. دوست دارم از آبی سقف نیلگون لاجوردی بنویسیم. دوست دارم از دریای خوش رنگ زندگی سخن گویم، اما در آسمان ابری قلبم، جز احساس کمبود مهر پدری و مادری چیز دیگری نمی یابم. لحظه ای به کوهستان پر تلاطم زندگی ام سرکی کشیدم. باد سرد یتیمی را احساس کردم. پدر! با اینکه چشم هایم هیچ وقت، نگاه های پر مهرت را ندید، اما وقتی به قاب عکست می نگرم، چشم های تو شعله های آتش اندوه را در جان و جهانم می ریزد...

شب ها بر بالین مادرم می نشستم و از خدا می خواستم به احترام آبرویت، به احترام قداستت، و به خاطر قلب شکسته ی دختر یتیمی که چشمانش فقط به مادرش دوخته شده و بعد پدر فقط به مادر امید دارد، مادر را از من دریغ نکند. پدر! اینک دختر یگانه ی تو در سکوت سرد سایه های تنهایی فقط با یاد تو زندگی می کند.

وقتی ابرهای آسمان خونین دلم هوای باریدن می کند، بغض خود را به درون فرو می دهم. پدرم! اگر در سال های پیش قلبم سرشار از کمبود مهر پدر بود، حال دل من خونین تر از دیروز است. اگر تا دیروز دریای وجود من از خستگی سال های فراق تو پر بود، اکنون غمی دیگر بر غم هایم افزوده شده است. زیرا اگر تنه ی خشکیده ی وجود من، پدر نداشت، تمام دلخوشی من به مادری بود که آیینه دار درد ها و عاطفه ها ی تو بود. و تنها به امید و عشق دختر یتیمش زندگی میکرد. آری، پدر! زینب تو آنقدر خسته از غمهای این روزگار است که دیگر توان و قدرت ایستادن ندارد. پدر، ای مهر رخشان خاطراتم! من، هرگز تو را و کبودهای پیکر پاک و درهم شکسته ات را از یاد نمی برم. پیکر آغشته به خون تو که بر بالهای زخمی فرزندانت حمل می شد از یادم نمی رود. انسانیت بیدار نیز هیچگاه رشادت ها و جانفشانی های تو را در راه تحقق ارزشهای انسانی از یاد نمی برد، هر چند غرق شدگان در قدرت و فریب خوردگان اسیر در زرق و برق دنیا با تمام وجود تلاش می کنند، تا خاطره ی مجاهدت های خالصانه ات را از ذهن ها پاک کنند. پدر! تو تا ابد ستاره ی منور سحر در آسمان عشق، خواهی ماند، هر چند دنیا پرستان بی خبر از عشق و شب زده های کوچه های آکنده از غفلت و فساد که دست شان به چلچراغ کهکشان شهادت نمی رسد، رزم پر شکوه تو و یارانت را دوران غمباری وانمود کنند که بر سینه ی تاریخ نشسته است. من بعنوان تنها یادگار تو و بعنوان یکی از اعضای نسل مزاری، دوست دارم به آنها بگویم: شما از دیدن انوار ستاره های آسمان معرفت و معنویت عاجزید. شما هیچگاه روح بلند شهیدان سرزمین عشق را نمی فهمید و نمی دانید که چرا آنان از آرامش و آسایش دنیوی گذشتند و به آرامش و لذت ابدی رسیدند. بار ها از خود پرسیده ام که واقعاً مزاری کی بود؟ مزاری چی شد؟ مزاری که می توانست همه چیز را برای خود بخواهد، چرا هیچ چیز را برای خودش نخواست؟ و در جواب این سئوالات فقط یک خط می توان نوشت: در خارج از کنار شما هیچ زندگی برایم ارزش

نـدارد. بیاییـد دست هایمان را در دست یکـدیگر قرار دهیم تا بتوانیم یاد و آرمان آن شـهید بزرگوار را زنـده نگاه داریم و راه او را ادامـه دهیم. اهـدافی که پـدرم به خـاطر آن نـدای حق را لبیـک گفت و برای رسـیدن به آن حتی از حلاـوت فرزنـد سه سـاله اش گذشت، چیزی جز گرفتن حق هزاره و تحقق عدالت اجتماعی در جامعه ی ما بود.

شهید مزاری و طرح انسانی کردن سیاست

شهید مزاری و طرح انسانی کردن سیاست

نوسنده: علی امیری

۲۹ /۶/ ۱۳۸۵

همیشه در جهان چند تن الهام یافته وجود دارد که ارزش آشنایی با آنها از حد و اندازه بیرون است. (افلاطون)

شهیـد عبـدالعلی مزاری در میان نسل معاصـر افغانسـتان چهره برجسـته ای است. این برجسـتگی صـرفاً به دلیل کوششـهای سیاسـی و نظامی او نیست که سـر انجام به شـهادتش در راه هـدف و مقصود منجر شـد و بـدین ترتیب حل شدن در هدف را به عنوان پارادیم تازه در عرصه ی رهبری اجتماعی ارائه داد، بلکه بیشتر از آن جهت است که او برای نخستین بار در تاریخ معاصر، اقدام به بهم زنی مناسبات غیر انسانی حاکم بر روابط حکومت و مردم در جامعه ی افغانسـتان کرد. جامعه ای که نه تنها سلوک سیاسی حاکمان آن، بل تمام رفتار و روابط اجتماعی در آن از لحاظ انسانی مریض و معیوب بود.

زندگی سیاسـی مزاری مانند هر سیاسـتمدار دیگر و نهایتاً مانند هر رهبر مبارز دیگر آکنده از مجموعه ای کوشندگی ها و فعالیتها و در نهایت مرگ است.

اما میراث یک پیشاهنگ سیاسـی و اجتماعی هیچگاه سلسله ای از کوشش ها و مبارزات نیست. بلکه در پس این همه، نگرش، طرح و اندیشه ای قرار دارد که روی هم رفته سؤال و پرسـش اصـلی شخص رهبر را آشکار می دارد". نقش تاریخی "یک رهبر پرسشی است که او در برابر زمانه ی خود می گذارد. نقش تاریخی یک پیشوا همان دغدغه ی اصـلی او است که بدان سبب نظام اجتماعی موجود را زیر سؤال قرار داده و آنگـاه فعالیتهـا و کوشـش های خود را متوجه ویرانی آن می کنـد تا بر ویرانه ی آن، نظام مورد نظر خویش را اسـتقرار بدهـد. شخصـیت رهبر نیز در همین نقشـها و یادگارهای تاریخی تجلی می کند. شخصـیت رهبر مطابق به نقشـی است که در تاریـخ از خود زده است و این نقش البته که مجموعه ای کـار و کوشـش و فعالیت و مبارزه و حتی کشـته شـدن نیست، بلکه این همه ظهورات دغدغه ی اصلی او است.

اکنون اگر راه و آرمانی برای مزاری قایل هستیم و اگر مدعی ادامه ی این راه می باشیم، باید از نقش تاریخی او به عنوان یک رهبر سیاسی و اجتماعی سؤال کنیم. و با همین سؤال است که می توانیم رمز شناسایی شخصیت او را به دست گیریم. مقام او را در تاریخ معاصـر بازشناسیم و میزان نیاز و احتیاج خود را به او و راه و آرمان او مشخص کنیم. راه او همان نقشی است که خود در تاریخ زده است و ما باید آن را کشف کنیم. تلاش و مبارزه و رنج و شـکنجه، بی سابقه نمی باشد و صف شهیدان تاریخ بشریت چندان کوتاه نیست و لذا کوشـش های سیاسـی و نظامی و فرهنگی مزاری از صدر مبارزه علیه قوای تعرضگر خارجی گرفته تا قیام و مقاومت سه سـاله ی غرب کابـل با تمام طول و عرض و ارزش و اهمیتی که دارد، تنها می توانـد بازتاب و نشانه هایی از هـدف اصـلی او باشـد. پس نقش تاریخی او چیست؟

نقش او" انسـانی کردن سـیاست "و به تبع آن مجموعه ساختمان وجودی و رفتار و روابط اجتماعی و اخلاقی جامعه است.در تاریخ معاصـر افغانسـتان او یگانه کسی است که اقدام به انسانی کردن سیاست و مجموعه ی روابط اجتماعی نموده است. درک درست تر از این نقش، زمـانی میسـر است که متـوجه باشـیم که مزاری مشـکل اصـلی جـامعه ی افغانسـتان را در چه می بینـد. زیرا گروههـای

مختلف مبارزه جو در این جامعه بر اساس نوع مشکل شناسی خاصی که داشته اند، هر کدام از طریق شیوه ی مخصوصی اقدام به معالجه ی درد اجتماعی این جامعه کرده اند. درک نقش تاریخی هر یکی از این گروهها نیز مبتنی است بر درک دیدگاههای آنان در باب معضل اجتماعی و مشکل اصلی ملت افغانستان.

نقش مزاری را نه تنها با شناخت مشکل اصلی از نظرگاه او که در یک افق باز هم وسیعتر، یعنی در پرتو شناخت مجموعه ی کوشش های اصلاح طلبانه و مشکلاتی که این کوشش ها را ناگزیر کرده است، به درستی می توانیم دریابیم. و این کار، ما را از اشارتی نه چندان مفصل به تاریخ جنبش های مبارز و اصلاح طلب ناگزیر می سازد.

از قریب دو قرن و اندی پیش که قدرت سیاسی در انحصار اندیشه های تبعیضی و نژادی درآمد، سعی گردید که این مفکوره ها در عرصه های سیاسی و اجتماعی توسعه یافته و بر تمام شئون جامعه استیلا- پیدا کند که نتیجه ی آن نفاق اجتماعی در سایه ی حاکمیت مطلق العنان طائفوی بود. پروژه ی استقرار حاکمیت یک طائفه بر اقوام و ملیتهای مختلف و در مجموع بر ساکنان یک سرزمین توسط امیر عبدالرحمان تحقق پذیرفت. آنچه که این امیر پولادین استقرار داده بود اختناق بود. این اختناق سنت سیاسی هر حاکمیتی شد که پس از وی در عرصه ی سیاسی این جامعه به ظهور نشسته است و از این پس تاریخ اجتماعی ما در کنش و واکنش یک سیستم منحط و غیر انسانی با مجموعه ای از نیروها و حرکتهای پراکنده ای که به صورت معارض قدرت و سلطه ی بی چون و چرای استبداد و ستم تظاهر یافته است، خلاصه می شود.

درک درست از همین نیروهای معارض یگانه پیش شرط لازم برای شناخت دقیق کوشندگی های سیاسی و نظامی و در نهایت "نقش تاریخی "مزاری و آشکار شدن اهمیت او نه تنها به عنوان یک چهره ی برجسته در تاریخ معاصر که بعنوان تنها ایجادگر عهد تازه ی تاریخی از اهمیت بسزا برخوردار است.

تعارض علیه قدرت مستقر و تغلب مستقر، نه بر بغاوت و عصیان و نفسانیت مبتنی بوده و نه بر ستیزه جویی و طغیانکاری تاریخی. بلکه صرفاً مبتنی بر حقانیتی بود که تصور می رفت از عیب و اشکال نظام منحط حاکم ناشی شده و مجوز تعرض و تقابل علیه آن را فراهم کرده است. اما این تعارضات و تقابلها که به صورت سلسله ای از جنبش های شبه روشنفکرانه از مشروطیت گرفته تا مارکسیسم و اسلامگرایی جدید را شامل می شود از طرح مشکل اساسی جامعه ی افغانستان ناتوان بوده اند. زیرا این جنبش ها به سبب جهلی که راجع به زمان جدید داشتند، نتوانستند به فعالیتهای خویش عمق بخشیده و آن را از مرحله سطح به ظاهر فراتر ببرند و به یک حرکت عمیق و ریشه دار و طبعاً مانا و پرثمر مبدل سازند. برخی از این دست جنبش ها که هنوز هم حیات خود را از کف نداده و حضور خود را در جامعه دوام بخشیده اند، برغم گذشت سالهای فراوان از عمر آنها هنوز از اهداف خود فاصله ای دراز دارند.

جنبش های معارض افغانستانی چنانکه تاریخ گواهی می دهد یکسره در پی تطبیق و اجرای ایده ها و ذهنیتهای شخصی و مورد علاقه خود در جامعه بوده اند و کمتر کوشش کرده اند تا از راه طرح مشکل اصلی این جامعه در پی علاج دردها و نابسامانی های آن برآیند. خطوط کوشش های این گروهها البته که دارای تفاوتهای بیش از حد است و همین امر شاید به زعم برخی مانع از آن باشد که جنبش های روشنفکری را اعم از مشروطیت و مارکسیسم و اسلامگرایی ماهیتاً یکی بخوانیم. اما از آنجا که این گروهها برغم مشارب متفاوت و اشکال و ساختار گوناگونی که از آن برخوردارند، در غفلت از طرح مشکل اصلی ملت افغانستان و غفلت از فقدان انسانیت به عنوان نشانه و سمبل از حاکمیت و استیلای تبعیض و انحطاط در جامعه، با همدیگر اشتراک حاصل می کنند، می توان آنها را ماهیتاً یکی خواند. اینان هر کدام" از ظن خود یار "این جامعه شدند و اسرار آن را از درون آن جویا نگشتند.

جنبش مشروطیت استقرار نظام مشروطه را تنها احتیاج واقعی مردم می دانست، بدون آنکه وسایل لازم را جهت ورود مردم به این مرحله تمهید کرده و یا مکانیزم استقرار آن را به درستی تشریح و از پایه های ارزشی آن درک و دریافت درستی داشته باشد.

جنبش کمونیستی همّ خود را مصروف ایجاد بهشت موعود کمونیسم کرد. آنان چنان شیفته و شیدا و دلداده ی مرام شان بودند که تحقق و همچنین حقانیت و درستی آن را در برابر تباهی و نابودی حتی یک نسل آرزو می کردند و لذا از هیچ نوع کُشت و کشتار ابا نداشتند. چون مطمئن بودند که بهشت زمینی را تأسیس خواهند کرد و رفاه و آبادانی و امنیت و آسایش را حداقل برای نسلهای بعدی به ارمغان خواهند آورد.

اسلامگرایی نیز در کشور ها کارنامه ی درست و درخشانی ندارد. جنبش های جهادی هر یک برای حکومتهای اسلامی مزعوم خود و در واقع تحمیل و تحقق ذهنیت های شان بر جامعه، خون ملت را ریخته اند. حکومت اسلامی که مجاهدین شعار آن را می داد هیچ معلوم نمی داشت که مردم در آن از چه جایگاهی برخوردارند. گروههای متعدد جهادی هر یک می پنداشتند که مشکل جامعه ی افغانستان همانست که او فکر می کند. برجسته ترین نمونه های حکومت اسلامی از نوع مجاهدین" دولت اسلامی "برهان الدین ربانی و" امارت اسلامی "ملا محمد عمر آخوند است.

مزید بر آنچه که گفته آمد این جنبش ها عیب و اشکالهای خرد و ریز دیگر فراوان دارند که اکنون فرصت بازگویی آن نیست، و من هم فعلاً در مقام آن نیستم که عواقب و پیامدهای بسط و توسعه ی اندیشه های انفسی و انتزاعی را در جامعه بررسی کنم. این کار طالب مقال و مجال دیگری است. فقط همین توصیف مجمل که از ماهیت مبارزات اجتماعی آورده شد به خوبی کمک می کند که اهمیت و نقش شهید مزاری را در تاریخ معاصر درک کنیم. این اهمیت چنانکه پیشتر نیز یادآور شدیم نه در کوشندگی های سیاسی و نظامی و حتی شهادتش خلاصه می شود که صرفاً از این جهت است که او مدل حل مشکل را عوض کرده است. اهمیت مزاری در شناخت مشکل جامعه و نیز در ارائه مدلی که برای حل این مشکل کرده است، می باشد. او چون درکش از مشکل اصلی جامعه و نیاز اجتماعی ملت با دیگران متفاوت است. او الگویی تازه ایجاد می کند و در پی تطبیق ذهنیت های خود بر جامعه برنمی آید که بدین ترتیب انحصاری را جایگزین انحصار دیگری کند و از استبدادی به استبداد دیگری پناه آورد و به جای اصلاح ابرو چشم راکور کند. بلکه او پیشاپیش در پی درک و شناخت معضل اصلی جامعه برمی آید و فقدان روابط و مناسبات انسانی را مورد تأمل قرار می دهد. از دیدگاه مزاری صرفاً از راه بازگرداندن انسانیت در جامعه و مدار قرار گرفتن انسان است که می توان بر معضل اجتماعی ملت افغانستان فایق آمد.

مزاری فقدان رفتار و روابط انسانی و استیلاء جور و جهل و تبعیض بر مناسبات آدمیان در جامعه را یگانه معضل این جامعه می دانست. لذا با الهام از آموزه های توحیدی اسلام، پیام برادری، برابری و کرامت انسانی را سر می داد و حل مشکل را در گرو احیاء انسانیت، احترام به انسان و اعتقاد به برابری انسان می دید. پیام او پیام انسانیت است. درست است که او یک هزاره‌ء شیعه مذهب بود. اما او نه نژادگرا بود و نه به بازیهای فرقه ای و مذهبی علاقه نشان می داد. هزاره به عنوان یک انسان تحقیر شده که بایستی از او رفع تبعیض و تحقیر گردد برای او مطرح بود و کیش تشیع به عنوان باور اعتقاد انسان، از نظرگاه او ارجمند و شایسته‌ء احترام بود و لذا می باید همسان با سایر مذاهب اسلامی دارای رسمیت و آزادی در کشور باشد.

با انسانی شدن سیاست و به تبع آن انسانی شدن" رفتار "و" مناسبات اجتماعی "و مدار قرار گرفتن" تقوی "و" کرامت "به جای "زبان "و" نژاد "و نابودی اندیشه های تبعیضی و نژادی است که دین و مذهب جایگاه شایسته‌ء خود را در وجود آدمی باز می یابد.

اکنون که مجمل اشارتی به نقش تاریخی مزاری و میراث و پیام اصلی او برای نسل معاصر کشور کردیم، لازم است پایان این گفته ای پریشان و مجمل را به تبیین اهمیت این پیام که در واقع پاسخی است به یک پرسش، اختصاص دهیم. آن پرسش این است: آیا الگویی که مزاری مطرح کرده است می تواند ره آموزی ما در این وادی حیرت و ظلمت قرار گیرد.؟

می کوشم پاسخی هر چند مجمل و کوتاه برای این پرسش بیابم. بدین قرار که:

اکنون با گذر دو دهه از ظهور عینی بحران در جامعه و قریب به نیم قرن تلاش و مبارزهء مستمر سیاسی و قسماً نظامی، ما با انبوهی از تجربیات روبرو هستیم. و کار و کارنامهء جنبش های بزرگ مدعی اصلاح و نوسازی را از قبیل" مشروطیت "و" مارکسیسم"و "اسلامگرایی "تجربه کرده ایم. اما از لحاظ پایان بحران و حل مشکلات همچنان در نقطهء ابهام به سر می بریم. فعلاً که کمابیش این فرصت را یافته ایم که به صورت آفاقی تر مدلهای مبارزاتی تجربه شده را مورد تأمل قرار دهیم. توجه به الگویی که آقای مزاری ارائه می دهد نیز اهمیت و ضرورت لازم را پیدا کرده است. توجه به مدل مبارزاتی او که خود بر شناخت ویژه از مشکل اصلی مردم افغانستان مبتنی است، مزاری را به عنوان یگانه شخصی که کوشش کرده است عهد تازه ای از تاریخ جامعهء ما را آغاز کند و تبعیض و انحطاط را منحیث مدار و محور تاریخ گذشته از میان بردارد و انسانیت و رفتار و روابط انسانی را به جای آن استقرار بدهد، آشکار می دارد.

آنکه دانای گذشته و حال است می تواند که سازندهء آینده نیز باشد. فردا را کسی می سازد که دانندهء وضع دیروز و امروز باشد. مزاری بزرگترین دانای درد امروز و راز آگاهترین مرد روزگار تیرهء کنونی ماست. و بناً می تواند سازندهء آینده نیز باشد و لذا ما به او نیاز داریم و باید از طریق تمسک به راه و پیام او خود را از ظلمت کنونی برهانیم. راه خروج از ظلمت، ایمان به انسانیت و قبول برابری انسانها بدون مد نظر داشتن تعلقات لسانی و مذهبی و قومی است. و این را مزاری به ما تعلیم داده است و راه نجات همین است. او خود نیز توانست در محیطی که وحشت حکومت می کرد، انسان خوار و بی مقدار بود و انسانیت به چیزی گرفته نمی شد و افتخارات کاذب و دروغین مثل" خون "و" خاک "و" نژاد "و" زبان "جای کرامت و حیثیت انسانی را اشغال کرده بود، صدای انسانیت را بلند کند و از عداوت و نامردی ها و سنگ اندازی ها نهراسد. این مدل مبارزاتی و این پیام انسانی تنها میراثی است که از آن شهید زنده یاد داریم. و تنها راهی است که نسل معاصر می تواند با تمسک به آن، خود را از گرداب هایل کنونی به ساحل نجات برساند.

پیام او پیام کرامت انسانی وارج و احترام گذاشتن به انسان است. و این پیام کهنگی ناپذیر است و نسل امروز سخت به این پیام نیازمند است. و اهمیت مزاری نیز در همین پیام اوست. نه در اینکه او یک رهبر جهادی اس یا یک فعال و کوشندهء سیاسی. مزاری به عنوان یک انسان مظلوم اما مؤمن و وفادار به انسانیت یک نظام ناعادلانه و غیر انسانی را زیر سؤال برده و کوشیده که با احیاء انسانیت و احترام به انسان، سیاست را در جامعه انسانی نموده و آن را حق گذار انسان و پاسدار کرامت او قرار دهد.

تجربیات شکست خوردهء مشروطیت و مارکسیسم و اسلامگرایی که هر یک در پی استقرار ذهنیت های شخصی و حداکثر حاکمیت ایدئولوژی های معینی در جامعه بودند، راهی را که مزاری جان خود را بر سر آن گذاشت، یعنی احترام به انسان و قبول کرامت انسانی همهء افراد بدون در نظر داشتن تعلقات نژادی، زبانی و مذهبی، به حیث یگانه راهکار حل معضلات جاری پیشاروی نسل معاصر قرار می دهد. ما هیچ راهی جز قبول انسانیت همهء افراد و در نتیجه قبول حق مساوی برای همهء افراد نداریم. و با این مرحله البته که ما فاصلهء زیاد داریم.

باداری و بردگی بی مورد و امتیازخواهی های واهی هنوز هم در جامعهء ما به اندازه ای است که علیه برابری و برادری و آزادی و عدالت قد علم کند. مزاری در هنگام حیات خود معروض حقد و حسد همین آقایی طلبان بی جهت و شریف نژادان قرار داشت و اکنون نیز سعی می شود که راه و پیام او را با انگ ها و برچسب های مختلف بپوشانند و گم کنند. و با هزاران طعن و تکفیر و تهمت و توطئه به استقبال او بروند و او را به الحاد و کمونیسم و نژادگرایی و هر بد و بیراهه و یاوه و گزافه ای که بلدند و خود هزاران بار بدان آلوده اند متهم می دارند. در حالی که او فقط خواسته است از راه احیاء انسانیت و احترام به انسان و اعتقاد به برابری انسانی، بدون در نظر داشت نژاد و زبان و مذهب، سیاست را انسانی کنند و در خدمت انسان قرار دهد که سرانجام جان خویش را نیز در همین راه از دست داد:

راه انسانیت.

من و غم هجران تو

من و غم هجران تو

نویسنده: ذاکره طاهری

۱۳۸۵ /۷/ ۰۵

در سکوت سرد سایه های تنهایی سر به دیوار غربت نرم نرمک ابر آسمان خونین دل من هوای باریدن کرده است. عقربه های ساعت نگران و سریع می روند و با هر رفتنی نیم نگاهی به عقب که من تنها مانده ام می کنند و دعوتم برخاستن و همراه شدن می کنند، اما می گویم صبر کنید تا عقده ی دل حداقل برای شما واکنم و بگویم:

زمانی که مهیای آشنایی با واژه ای که غریبی اش سخت آزارم می داد، شدم و از بازترین پنجره قلبم با او سخن گفتم، مصلحت!! نبود که مکتوبه احساسات کودکانه ام بدستش برسد. حرف هایم مثل یک آینه روشن و مانند یک رود زلال و آشنا برای تمام بی پدران، درست مثل آشنایی هوا با تن برگ بود ولی مصلحت اندیشان جوابم را اینگونه دادند، گفته های شما عین واقعیت است ولی مصلحت نیست که در هفته نامه وحدت چاپ شود!! و من تا امروز ندانستم که بیان و ابراز احساس یک دل پاک کودکانه فرزند شهیدی به کدام مصلحتی آسیب می رساند؟!!

بابه صد پاره ام! بابه قهرمانم! من امروز از هزاره نیلگون سخن می گویم، امروز از دل دردمندتر از دیروزم سخن می گویم، امروز قلب من صد چاکتر از دیروز است. دیروزی که اگر مرا پدری نبود به عشق وجود تو زنبق سیراب بودم، با تو سبز بودم و سرشار از تراوش های سبز.

تو مرا تا بیکران خود باوری، تا انتهای سرچشمه ناب ها، تا بدانجا که نگین هویتم را بیابم می بردی.

بابه خوبم! به فواره شهامتت سوگند که محبت گمشده پدر شهیدم را در تو می دیدم، در دستان تو دریای متلاطم مهر و صفا بود و در برابر قامت استوارت، بابا و هندوکش را خمیده می دیدم.

وزش قداست تو بود که خستگی سال ها فراق را از حس تنهایم می سترد. چشم بر چشمهایم که می دوختی، تا عمق وجودم رخنه می کردی. انگار برای تو هیچ حصاری وجود نداشت. متین و آرام می آمدی و پا بر خاک دلم می گذاشتی و باغچه دلم را که زیر و رو می کردی من می دانستم باران اخلاص و یکرنگی ات را نثار کویر عطشناک بی کسیم می کنی و بذر صفای تو تا عمق هستی ام ریشه می دواند و آن وقت بود که تنه خشکیده بی کسم را با هزاران نهال جوان تازه قد کشیده، پیوند می زدی و من می ماندم و اعجاز دست های تو!

دستهایی که وقتی بالا می رفت برای قنوت عشق، تا اجابت نمی شد پایین نمی آمد. اصلاً آن روزها تو تمام عشق بودی و نگاهت عشقی شیواتر، یک آسمان راز بودی و یک صحرا نیاز نشکفته و انعکاس تمام آینه هایی که التهاب کوچه های خاطره را در خود داشت و من همیشه میهمان بودم.

تو علی زمان بودی و ما جمله یتیمان تو. و من از این خلوت دور به تو دل بسته بودم و با غرور و امید در کوچه پس کوچه های تنگ غربت گام هایم محکم و استوار برای نیل به آینده ای روشن، به آینده ای زیبا که و وعده اش را داده بودی بر می داشتم. بر زمین و زمان فخر تو را می فروشم که مرا پدری چون بابه مزاری است، مرا پیر و مرادی علی گونه است. من امروز مرشد و مولا و مقتدا دارم، من از آن حقارت و بی هویتی قرن ها بیرون آمده ام و گل های وجودم را با نور کلام و با قطرات شبنم، نیمه شب های بابه ام پرورش خواهم داد.

و آنروز که زمزم عروج، چشمهایت را پر کرد من ماندم و یک دنیای وابستگی، من ماندم و یک عالمه تردید که در برابر یقین تو ذوب می شد، تو می خواستی بروی، حس عروج نه چشمهایت که تمام هستی ات را پر کرده بود و من که غرق در شادی هایم بودم به ناگه تمام رؤیاهایم در سایه بهت فرو رفت و سخت در حسرت پرواز طیف شمع وجودت ماندم و قلبم که نه بگذار بهتر بگویم قلبهایی را که فقط به شوق دیدار تو و وجود تو آبشار حیات را روانه کرده و طریق زندگی می پیمودند راکد و ساکن نمودی و حیات جاودانگی را به تفسیر کشیده و مفهوم طپیدن را برای قلب های مالامال از درد فراق به تصویر کشیدی و گفتی که از تنگی قفس آهنی سرای فانی به تنگ آمده ای و زمان وصال با محبوب اَزلیت فرا رسیده است.

بخدا، امروز اگر یاسر و سمیه می بودند بر استقامت و پایداریت بر دین خدا و رسولش سر تکریم و تمجید فرو می آوردند چرا که تو نیز سخت ترین شکنجه های زمانت را از جانب کافران دورانت متحمل شدی.

تو را هم فرق شکافتن، تو را هم سیلی زدند، تو را هم قطعه قطعه کردند، تو را هم گلو بریدند، بگذار نگویم که گفتنش هم برایم غیر قابل تحمل است و به راستی اگر یادآوری مصائب ائمه نبود نمی توانستم نظاره گر تصاویر صد چاک تو باشم.

بابه جان! مزاری بزرگ! چه مظلومانه زیستی و مظلومانه رفتی، قسم به مظلومیتت که تو علی زمان بودی برای تمام امت بی پناهت.

بابه غیورم! من امروز بر داغ هجرانت اشک نمی ریزم من بر زخم های پیکر خونین ات گریه نمی کنم، من امروز دردی دارم که اگر می بودی حق گریستن می دادی، من امروز خون سرخ تو و پدرم را بر لبان و ناخن های زنان و دختران مدعیان ادامه دهنده راهت می بینم، من امروز گام های آلوده شان را بر قلب های شکسته تمام فرزندان شهدا می بینم و این قلبم را دردمندتر از دیروز کرده و گلبرگ های وجودم را پژمرده و لبخند را برای همیشه تحریم کرده است.

آن روز که فرزندانت تابوت آغشته به خون تو را بر شانه های زخمی شان حمل کردند و چون شیران ژیان در پی عاملین یتیمی شان بودند آن مدعیان برای در امان بودن از خشم فرزندان غیورت گفتند: قسم به خون بابه مزاری تان که بیرق آزادی خواهیش را بر زمین نخواهیم گذاشت ولی در آن روزها در خفا و امروز عیان کردند و می کنند آنچه را که خود می خواستند و دیدیم که بابهای خون تو و تمام یارانت سر و گردن زنان و دخترانشان را مزین به زر و زیور کردند و شروع به خرید اماکن برای تک تک فرزندان و تقسیم دلار برای به دست آوردن منافع شخصی کردند و بر ایشان مهم نبود که بیوه زنان و یتیمان شکم گرسنه سر بر بالین می گذراند.

مجلل ترین میهمانی ها و عروسی ها را برای اقوام و خویشان به راه می انداختند و می اندازند و میلیون میلیون خرج خوشگذرانی های دنیوی خویش می کنند، فرزندانشان را با زور پول و دلار راهی دانشگاه ها و مراکز آموزشی غیر انتفاعی می کنند در حالیکه یک فرزند شهید که با قابلیت و توانایی خویش وارد دانشگاه دولتی شده توان تهیه جزوات و کتب درسی خود را ندارد و باید دستیار مستخدمین دانشگاه مربوطه شود تا بتواند قِرانی چند به دست آورد و روزگارش را بگذراند و کجایی بابه مزاری که صادق سیاه ها باز هم پیغام بدهند که به بابه مزاری بگوئید صادق سیاه کالا ندارد.

آه! بابه خوبم از کجا و از کدامین درد جانفرسا بگویم که اندکی تهی شوم، واژه ها ابراز ناتوانی می کنند از غم و اندوه فراوانی که بر من و ما می گذرد در داغ هجرانت.

تو که رفتی زیبایی تنها شد، عزّت و مردانگی بی کس شد و غیرت و غرور رفت. آسمان برای همیشه گلگون ماند و ابرها مدام در حال گریستن.

خورشید برای همیشه آسمان وطن را از تابش اشعه هایش تحریم کرد.

در باغ آرزوهایمان گلبوته های احساس، گلبرگ های امید، غنچه های لبخند و یاس های محبت همه پژمردند و دل شقایق ها برای همیشه خونین شد، بلبل و قناری جز غزل هجران هیچ نمی خوانند.

آنچه هست کویر است و برهوت، ماهیان عطشناك و در حال مرگ.

خارهای نامردی فراوان و پاهای خلیده بس زیاد و من تنها نشسته ام و چشم بر جاده دوخته ام، این جاده آبی پیش چشمان لرزان و اشک آلوده ام چون دریایی مواج است و به این می اندیشم که روزی که رفتی گفتم که در اولین نم نم باران برخواهی گشت، گفتم با اولین بوسه باران بر گونه های تب دار فرسوده زمین در سپیده ای از سپیده دمان بر خواهی گشت و از آن روز من با باور اندیشه ام مسافر غریب کوچه مرامت شدم و تا حزن آلوده ترین کلبه شهر ستاره ها سفر کرده و با سوز دل ستاره های گریان هزار هزار غزل نا سروده سرائیدم و با کاروان خاطرات خوب با تو بودن تا آسمان بیکران مهربانیت هجرت کردم.

همه جا بوی تو هست، همه جا بوی تو را دارد، بوی تو در افشار کابل، در بامیان و در همه جا عطر و صفاست و هر جا که خاطره ای از تو باشد هوای تازه برای نفس کشیدن من است. رنگ آبی دریای من رنگ عروج توست و از آن همه آب دریا سهم من همین است.

هر روز و هر لحظه خاطرات بودنت را مرور می کنم و دلم را بر شانه های سنگین خانه فراق می گذارم و لحظه ی نسیم حضورت را در فضایی که حاضرم آرزو می کنم.

بابه شهیدم! هر چه بگویم از سختی روزگار بعد از تو کم گفته ام نمی توانم زمانه را و فصل سرد و یخبندان زمستانی را و چنگال گرگ های گرسنه و قباحت باتلاق نامردی را به تصویر کشم چرا که شنیدن داغ سخت و داغ دیدن سخت تر و بسان کوره ای است که قوای جسمی و روحی را حتی اگر آهن و فولادهم باشی ذوب می کند.

سینه ام مالامال درد است و می دانم که آهنگ اشتیاق دل دردمند و رمیده سر در کمند را تو فقط می توانی بشنوی و درک کنی که این مرغ خسته جان را که در هوای محبوب از آشیان جدا گشته، اندوه چه کرده و غم به کجا رسانده چرا که تویی که آسمان آبی و آرام و روشن زندگیش بودی رفته ای و او مانده و شب و ظلمت که شبها ستاره های غم هجران تو را چون کبوتری زخمی دانه چین می کند.

بابه ملکوتی ام! آرام و صمیمانه از این خانه رفتی و بردبار و آهسته از غبار گذشتی، تو از صخره های ساحل خاموشی مثل موج انفجار گذشتی، تو با پای نسیم مهربان و عاشقانه رفتی.

و من اکنون چنان در آتش هجران تو افتاده ام که جز خاکستر هیچ در زمین و آسمان یافت نمی شود چرا که آن جرأت پهناوری که برای خورشید پیمایی از وجود تو می گرفتم از دست داده ام و یک کبوتر بی بال و پری بیش نیستم که با وجود فرصت ولی توان پرواز ندارم.

و ای گل های خوشبو و داغ دیده باغ بابه مزاری بیائید من و شما، ما شویم و نگذاریم غنچه های لاله و سوسن سرخ و شقایق گرفتار دام فنای خارهای وحشی و نافرجام شوند، بیائید با درد بزرگ یتیمی کمر همت ببندیدم و سجادها و زینب یان زمان شویم و گوشه نشینی و زانوی غم در بغل گرفتن را کنار بگذاریم و شاهد تاخت و تاز نامردان و قدرت طلبان و بوالهوسان بر خون پاك و بناحق ریخته بابه شهید و دیگر یارانش نباشیم.

بیائید با مدد از محبوب قلب ها و استمداد از ارواح پاك به خون خفتگان راه عشق و الهام از اهداف بزرگ بابه قهرمانمان باغ بی باغبان وطن را سر سبز و معطر به عطر گل های سعادت و حریت و مردانگی و یکرنگی کنیم تا باشد که در روز حشر و در محضر بابه بزرگوارمان خجل و شرمسار نباشیم..!

مزاری فریاد درد تاریخ یک ملت

مزاری فریاد درد تاریخ یک ملت

نویسنده: حسین ورسی

۱۲ مارچ ۲۰۰۶

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن برزبان آفرین ـ خداوند بخشنده دستگیر کریم خطابخش پوزش پذیر.

در تاریخ معاصر افغانستان، حوادثی به وقوع پیوسته اند که هر کدام در مقیاس های مختلف از ارزش های ویژه ای برخوردار بوده اند. یکی از این حوادث مهم ، ظهور ابرمردی به نام مزاری بود که در پیکار نابرابر ، درفش عدالتخواهی جامعه ای را بدوش گرفت که حد اقل در طی یک سده ، برای نابودی هویت ملی اش ، از سوی حاکمیت های مستبد ، دکتاتور و خودکامه ، طرح های در دست اجرا قرار گرفت و تداوم این تراژیدی تا نسل ما نیز کشانیده شد.

رهبر شهید عبدالعلی مزاری تجسم فریاد در گلو خفته ای جامعه ء بود که نه تنها با سیما ، اندیشه و سرزمین آن خصومت می ورزیدند ، بلکه هویت انسانی این جامعه را نیز انکار میکردند. توجه نمایید ، وقتی که تو در یک کشور ودر یک محدوده ء جغرافیایی باسایرجوامع زنده گی نمایی ، در روزهای دشوار ستیز و تجاوز بیگا نگان ، همسان با دیگران ، شمشیر بزنی ، مالیه بپردازی ، فرزندانت را به سربازی بفرستی ، به موجودیت کشورت فخر نمایی ، نیت تجاوز و غصب سرزمین های سایر اتنی هارا نداشته باشی ، اما بر خلاف گروه ، گروه از مردمت ات را به کشتار گاها بفرستند ، از فروش تو به عنوان " برده " مالیه ء دولتی اخذ نمایند ، به خلقت خداوندی ات نه تنها شک نمایند ، بلکه استهزا نیز بکنند ، سرزمین ات رادر زیر سم ستوران کوچیها در هم بکوبند ، کمترین صدای اعتراض ات را به وسیله ء حکومت های محلی با ضرب شلاق و زندان خفه نمایند ، هزاران انسان بی گناهت را به جرم " هزاره بودن " در سیاهچالهای مخوف بپوسانند ، خانواده هایت را مجبور به ترک سرزمین آبایی شان بکنند و در عوض کسانی دیگری را مالک زمین هایت بسازند ، در واژه های تحصیل و تعلیم را به رویت ببندند ، با فرمانهای علنی

، فرزندانت را اجازه ندهند که تحصیلات نظامی داشته باشند ،از لحاظ معنوی در طی فرایند گسترده ء تبلیغاتی ، ساختار نژادی تورا به ننگ تو تبدیل نمایند و تورا تا آن حددر محرومیت ، فقر و غربت نگهدارند که ناگزیر شوی که شهرنشینی ات را از " گاراج " های اریستوکراتهای کابل ، آغاز نمایی و برای اریستوکرات زاده ها ، غذا بپزی و لباس های شان را تمیز نمایی و سر انجام با تحمیل این همه دردو محرومیت هویت انسانی تورا به عنوان یک " اتنی " انکار نمایند.

آری دوستان ! ازهمین منظر است که حضور مزاری به مثابه ابر مرد تاریخ افغانستان ، از آن جهت بر جسته می گردد که او درد تاریخی ملت اش را با تمام وجود احساس می نماید به طور آشکارا در عرصه ء پیکار نظامی و سیاسی از هویت ملی جامعه ء هزاره سخن می گویدو لحظه ء هم در دفاع از هویت مردم اش غفلت نمی ورزد. در بحث های داغ همان وقت ، در مصاحبه ها با خبر نگاران داخلی و خارجی ، در گفتگو های رسمی و غیر رسمی ،در صحبتهای رادیو یی ، در تماسهای تیلیفونی ، در مذاکره با شخصیت های سیاسی و اجتماعی ، خلاصه در همه جا و در همه احوال ، از هویت جامعه اش به عنوان یک ملیت مساوی الحقوق ، حرف میزند و دفاع می نماید. چنانچه او در یکی از صحبت هایش می گویدکه:

"حالا درست است که ما در این جا کاری نکردیم ، جایی نگرفتیم ، حکومتی تشکیل ندادیم ، ولی با مقاومت ، با فداکاری مردم خود ، یک عزت و هویت پیدا کردیم و آن عزت این است که می گوییم : ما یکی از اقوام افغانستان هستیم ، در این خانه ء مشترک ،دیگر هزاره بودن ، ننگ نباشد. اگر افغانها ، تاجکها ،ازبکها و ترکمن ها به اسلام فخر میکنند ، ما هم مسلمان هستیم به اسلام فخر میکنیم ؛ اگر آنها به نژاد شان فخر کنند ، ماهم یک نژآد هستیم ، به نژاد خود فخرمیکنیم ؛ به هر صورتش ما در این خانه شریک هستیم".

رهبر شهید مزاری ، می داند که در پهنه ء پر فراز و فرود تاریخ افغانستان ، حاکمیت های مستبد و هزاره ستیز ، پیوسته تلاش کرده اند که کلمه ء " هزاره " را از لحاظ معنوی در ذهن هر افغانستانی به کلمه ء ننگ و نفرین مبدل نمایند و در این جنگ روانی سعی

کردنـد تا هویت نژادی هزاره هارا هویت بیرونی بدهنـد که گویا این اتنی به طور تصادفی در افغانسـتان زنـده گی می نماید و از هر گونه اصالت تاریخی و فرهنگی محروم است.

اسـتاد مزاری در سـخنان خویش به عمق مسئله اشاره می کند: یکی اینکه هزاره بودن ننگ نباشد و دوم اینکه هزاره ها مانند هر نژاد دیگر در افغانستان حق دارند که به نژاد خود افتخار نمایند.

دوستان محترم !

اگر بحث را به اصـالت تـاریخی ، فرهنگی وتمـدنی جـامعه ء هزاره بکشـانیم ، مثنوی هفتاد من کاغـذ می شود. اما به طور گـذرا به پاسخ آنهای که هنوزهم در نوشـته ها ، صـحبت ها ، یادداشـتها و سـخن پراگنی های وقیح شان ، به " اجنبی " بودن هزاره ها اشاره می کننـد ، بایـد گفت که هزاره هـا ترکیبی از نژاد ترک و مغـل واز ساکنـان بومی افغانسـتان هسـتند. اگر نگـاهی به کتـاب جـامع التواریخ انداخته شود در صـفحه ء ۱۰۹ این اثر ارزشـمند تاریخی ، در ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد مسـیح ، از " اوغوزخان " فاتـح کبیر مغل و فرزندان ۲۴ گانه ء او نام برده می شود و قبایل که بار اول در جهانگشایی با او سـهم گرفتند ، اقوام : اولیغور ، قا نقلی ،قبچاق ، قـارلق ، قلیـچ ، آغا جری یا باغچری ، بودنـد که این نام ها تا هنوز درمیان جامعه ء هزاره مروج است. از قرن شـشم قبل از میلاد تا قرن اول میلادی ، هزاره جات مورد تجاوز خارجیها قرار می گیرد و مردمان آن با دلیری وشـهامت از سر زمین شان دفاع می نمایند. در این راسـتا می توان از حمله ء " کوروش کبیر " اولین حکمران مقتدر " هخامنشـیان " بین سالهای ۵۳۶ - ۵۴۵ قبل از میلاد ، یاد نمود. گرچه او توانست هزاره جـات را که در آن وقت " سـتاگیدیا " نامیـده می شـد ، فتـح نمایـد ، اما کوروش ، از سوی قبیله ء " دهایی (" قبیله ء ترک و مغل) ، زخم برداشت.

سکنـدر مقـدونی ، با اعتماد به سوارکاران ماهر خویش به سـرزمین هزاره جات که درآن وقت " اراکوزیا " نامیده میشد ، حمله برد که با مقاومت سرسخت مردمان آنجا ، مواجه گردید. بطلیموس دانشمند ، که در رکاب سکندر قرار داشت می نویسد :

"سـکندر در گذشـتن به شـمال یـک نوع انسانهـای جدیـدی را دیـد که بی نهـایت سـرکش بودنـد و در پنـاه ء خانه های گلی می زیستند".

سکندر در جنگهای چهار ساله موفق به تسخیر کامل ولایات اراکوزیا (هزاره جات) نگردید.

امپراطوری مقتـدر کوشانیها بین سالهای ۴۰ تا ۲۲۰ میلادی ، مـدنیت بزرگی در هزاره جـات بنیاد نهاد. کوشانی ها را به نام اقوام" یوچی " می نامند که یکی از شـرقی ترین قبایل نیرومند ترک و مغل از شاخه ء " کمیستی " یا " سیتی " است. در دوران کوشانی ها تمدن آسـیای میانه به اوج خود میرسد ". کد فیزس " بنیانگذار سلسله ء کوشانیها و بعد پسرش "ویما کدفیزس " در سالهای ۹۰ میلادی امپراطوری وسیعی را به وجود آوردنـد. دومین خانـدان کوشانی ها که بنیاد گـذار آن " کنیشـکای کبیر " است، از قبیله ء کوشان، از جمله ء اقوام ترک و مغل ویکی از قبایل مهمی تشکیل دهنده ءاجداد هزاره ها در تاریخ شرق می باشد.

بعـد از انقراض امپراطوری کوشـانی هـا ، بین سالهای ۴۲۵ - ۵۶۶ میلادی ، امپراطوری سوار کـاران وتیر انـدازان " زاولی " یعنی سلسـله ای شاهان زاولی یا هیاطله ، قـد می افرازند. قبایل دلیر زاولی هزاره ، که بخش از اجداد هزاره ها اند ، مانند برادران کوشانی شـان از اقوام و قبایـل سیتی یـا کمیستی هسـتند که هم اکنون هزاره های زاولی در جنوب غرب هزاره جات در ارزگان ، مالسـتان ، جاغوری ، حدود اجرستان ، در حوالی کابل و غزنه به نام مشخص " هزاره ء زاولی " زنده گی می نمایند.

زاول یـا زاولسـتان که فعلاً به نام ولایت زابل در غرب ولایت غزنی ، قرار دارد ، زمانی مرکز حکمروایی زاولشاه مقتـدر ترین شاه ء سلسـله ء زاولی در حدود قرن ۵ میلادی بود. اکثریت قبایل زاولی توسط عبـد الرحمن این مسـتبد خون آشام ، از بین رفتنـد و تعداد کثیری از این قبایل ، مانند سیاه پوستان افریقا ، در بازارهای برده فروشی ، تا ایالت پنجاب و مهارا اترای هندوستان ، به فروش رفتند.

هیوان تسنگ راهب وزایر چینی در عصر شاهان زاولی در برگشت از هندوستان در ماه ء جون ۶۴۴ میلادی چنین می نویسد :

"تمام مردم زاول معبد سوناگر را پرستش می کنند و هر سال اشراف و شهزاده گان در جشن آن ،طلا ، نقره ، اسپ ، گوسفند و اجناس گرانبها به پای آن نثار می نمایند و احدی جرئت تصاحب آها را ندارد " او ، حدود زاول را ۷۰۰ لی ، یعنی معادل ۲۵۰۰ میل می نویسد و می گوید که مرکز زاول هوسی نه (غزنه) و شهر معروف آن " هوساله (" شهر هزاره) ذکر می کند.

از آغاز امپراطوری زاولی ها تا عهد غز نویان هزاره جات ، شاهان مستقل و خودمختار داشته اند. فردوسی در یک مصراع از شاهنامه می سراید:

شه ءغرچکان بود بر سان شیر کجا ژنده پیل بود ، آوریدی به زیر

خلاصه اینکه ، کنت کورت و بطلیموس مورخین عهد سکندر کبیر ، فریبه جهانگرد فرانسوی ، هنری فیلد کریستیاتس محقق دنمارکی و جورج راورتی ، از مورخان غربی . مقدسی ، مولف گمنام حدودالعالم در ۹۵۹ میلادی ، ابی بکر مشهور به ابن فقیه ، ابن خرداد در ۹۲۰ میلادی ، ناصر خسرو بلخی از مورخین اسلامی و همچنان هیوان تسنگ راهب چینی از موجودیت غرج الشار ، غرجه ، غرجستان ، شاران غرجستان و موجودیت هزاره ها در غرجستان به کرار یاد نموده اند. من باب مثال هیوان تسنگ در سال ۶۳۰ میلادی در باره ء هزاره جات می نو یسد :

"در این ناحیه مردمی سکونت دارند که دارای زبان متفاوت و قیافه ء چینی هستند . او این ناحیه را " هوساله " می نامد که به نام هزاره نزدیک است.

آقای عبدالحی حبیبی مورخ نامدار کشور در باره ء لفظ هزاره میگوید که این کلمه ریشه ء تاریخی دارد واز " هوساله " مشتق شده است.

مرحوم صدیق فرهنگ نویسنده اثر تاریخی " افغانستان در پنج قرن اخیر " به این نتیجه می رسد که : نه تنها خوارزم شاهیان ، بلکه سلاطین غوری نیز مربوط به نژاد هزاره می باشند. (*)

با این اشارات مختصر از تاریخ باستان هزاره ها ،دو نکته مطمح نظر بوده است :

نخست اینکه حضور جامعه ء هزاره در افغانستان ، تصادفی نبوده ، بلکه دارای هویت تاریخی وتمدنی است که به شهادت منابع معتبر تاریخی در اصالت بومی بودن این جامعه نمی توان شک کرد. ثانی اینکه جامعه ءهزاره با داشتن چنین پیشینه ء طولانی تاریخی در به وجود آوردن ارزشهای بزرگ فرهنگی و تمدنی در کشور نقش برجسته داشته که می توان بدانها افتخار نمود و هر نوع کتمان کاری در این راستا ، به جز از " هزاره ستیزی " معنای دیگری نمیتواند داشته باشد. اگر کشورما میراث دارتمدن کهن است ، هزاره ها مانند سایر ملیتهای افغانستان در پیدایش و پرورش این تمدن نقش ارزشمند و حیاتی داشته اند. بدان علت ما نگاهی به گذشته ء تاریخی جامعه ء هزاره داشتیم تا پرده های سیاه ء از تقلب و نیرنگ را که بر چهره ء درخشان این تاریخ افگنده بودند ، دریده باشیم.

رهبر شهید استاد مزاری ، با درک روشن از این پیشینه ء تاریخی ، در شرایط رهبری جامعه ء هزاره را به عهده گرفت که از زمین و آ سمان خون و آ تش می باریـد. کابل لحظه به لحظه ویران می گردیـد. کینه ، عداوت ، افترا ، بهتان ، دسیسه و نیرنگ در ابعاد مختلف آن ، به عنوان فرهنگ جنگ ، مسلط بود. عصبیت قومی توام با خشونت و قهر در بالاترین حد خود رسیده بود. مزاری این اسوه ء مقاومت و ستیغ تفکر ملی در چنین اوضاع نا به سامان مانند یک صخره ء استوار ، بدون دلهره و ترس در خط مقدم مقاومت ، جامعه ء خود را را از لحاظ سیاسی و نظامی رهبری می نمود.

مزاری بزرگ در خط فکری خویش ، مدافع راستین آزادی و عدالت ملی در کشور بود. او برای رهایی از جنگ ، استبداد و خود کامگی طرح های بسیار دقیق داشت و پیوسته می گفت که عدالت اجتماعی تنها با مشارکت ملی تمام اقوام افغانستان تحقق پذیر است. این مشارکت سبب میگردد تا دولت ملی بر اساس اراده ء آزاد مردم ایجاد گردد و دولت ملی خود عامل همبستگی ملی ویا

به اصطلاح دیگر ، عامل وحدت ملی در کشور می گردد. اگر مشارکت ملی عادلانه در تمام نهاد های قدرت صورت نپذیرد ، حرف زدن از عدالت اجتماعی ووحدت ملی ، آب در هاون کوبیدن است.

استاد مزاری ، برای تحقق اندیشه هایش ، در آغاز ، تمام گروهها را به دور حزب وحدت ، متحد ساخت. بی جا نخواهد بود که مزاری را یک شخصیت " کاریز ماتیک " بنامیم. زیرا درآن وقت ، آتش نفسان و سخن گویان زیادی در میان این گروه ها وجود داشتند ، اگر جاذبه ء فکری ، اتوریته ء سیاسی ، درک ملی ، قاطعیت و استواری ، جسارت و بی باکی استاد شهید نمی بود ، بدون شک ، کسی دیگری از میان این آتش نفسان در راس حزب وحدت ، قرار می گرفت. اما جاذبه ء شخصیتی و راهکار های فکری استاد مزاری که به او هویت یک انسان کاریزماتیک را داده بود ، سبب گردید که همه گی به اتفاق نظر اورا به عنوان رهبر خود ، انتخاب نمایند. رهبر شهید ، در عمل ثابت نمود که در نبرد عدالتخواهی باید سرسخت ترین مقاومت را در ابعاد سیاسی و نظامی سازمان داد و برای ثبوت حقانیت هویت ملی خویش در برابر انحصار و استبداد قربانی باید داد. استاد مزاری ، به مثابه یک رهبر در وجود جامعه ء خویش مستحیل شده بود و جامعه در وجود او حلول کرده بود. به همین دلیل مردم یک پارچه از مزاری به حیث رهبر خود چه در دوران حیات و چه در زمان شهادتش دفاع نمودند.

هرگاه پرسشی مطرح شود که در نفس این مقاومت ایثارگرانه چه منطقی نهفته بود ؟

پاسخ به این پرسش برای کسانی که که از بیرون به جامعه ء هزاره نگاه می کنند ویا طفیلیا نی که از دست رنج هزاره ها چاق چله می شوند ، مقاومت دلیرانه ء مزاری را نوعی از ماجراجویی تلقی می کنند. اماجامعه ء هزاره که رنج و تراژیدی پیاپی تاریخی راتجربه کرده است ، می داند که مزاری بااین مقاومت شجیعانه ء خویش به مردمی هویت بخشید که در افغانستان ، انسان بودن این مردم ، انکار می گردید. مزاری به خوبی می دانست که با پیروزی آزادی و عدالت ، نخستین مردما نی که ثمر آن را می چشند ، جامعه ء هزاره است. مزاری می دانست که جامعه ء هزاره را آگاهانه شقه ، شقه کرده اند. عده ء را به نام اسماعیلیه ، عده ء را به نام سنی و عده ء را به نام شیعه ء اثنی عشر ، از هم جدا کرده اند ، تا با این نفاق بتوانند از حضور جمعی و تاریخی هزاره ها جلوگیری نمایند. بهترین زمین های هزاره جات را به غیر هزاره توزیع کرده اند. در ساختارهای اداری سرزمین جامعه ء هزاره ، تغیرات فاحش وارد کرده و تقریباً همه ولایات هزاره نشین را درساختار های دیگر شامل ساختند تا ازوحدت سرزمین هزاره ها به مثابه یک " ایا لت " جلو گیری نموده باشند. به این هم بسنده نکردند ، بلکه همه ساله ، کوچیها را از آن سوی مرزها به هزاره جات کشانیدند تا مواشی آنها از علفچرهای این مناطق ، استفاده کنند.

خلاصه حاکمیت های مستبد با آگاهی تمام سعی نمودند تا هزاره هارا از لحاظ اداری ، سیاسی و فرهنگی در بحران و محرومیت نگهدارند. پس یک جامعه ء بحران زده ، فقیر وابسته به اقتصاد بدوی ، محصور با طبیعت سرد و خشن ، فاقد مرز های بیرونی ، به ساده گی می تواند محل تاخت و تاز نظام های توتالیتر ، خود کامه و مستبد ، واقع گردد. اما این مزاری بود که به مثابه عصاره ء تاریخ محرومیت ها و شکنجه های یک ملت ، باصلابت و شکوهمندی تمام ، درد مردمش را فریاد کرد.

دوستان گرانقدر ! به چند طرح دقیق و تاریخی رهبر شهید استاد عبدا لعلی مزاری گوش فرادهید:

- برای نخستین بار ، استاد مزاری مطرح نمود که هزاره ها در افغانستان ۲۵ در صد نفوس کشور را تشکیل می دهند.

- نخستین شخصیتی که با صدای رسا از ایجاد نظام فدرالی در افغانستان ، سخن گفت استاد مزاری بود. و او در این راستا طرح های را نیز آماده کرده بود.

- استاد مزاری ، شرکت در حیات سیاسی افغانستان را منوط به شعاع وجودی تمام اقوام وقبایل افغانستان می دانست.

- استاد مزاری ، با تقسیمات ملکی و اداری کنونی کشور مخالف بود ودر این رابطه به همکاری دانشمندان کارتو گرافی ، طرحی از تقسیمات ملکی واداری جدید را ، ریخته بود.

– استاد مزاری ، به مثابه رهبر ملی وتاریخی افغانستان ، با تمام نیرو از جامعه ء ازبک و ترکمن در کشور به دفاع برخاست و هر نوع اتهام را در قبال رهبری این جوامع ، مردود دانست.

– استاد مزاری ، قبل از هر کسی ، طرفدار قطع و ختم جنگ بود و نیز او بود که گفت :

"برای رهایی از جنگهای تنظیمی ، مردم باید به صحنه بیایند ، همان طوریکه اجنبی هارا شکست دادند ، به جنگ نیز خاتمه ببخشند".

اما رهبر شهید ، خار چشم سیاست بازان و حامیان منطقوی شان بود. چنانچه هنگامی که طالبان ، این سپاه ء جهل ووحشت به کابل رسیدند ، بلا درنگ مزاری بزرگ ویاران صدیقش را به شهادت رسانیدند ، تا پاسخی مثبت به باداران خارجی شان داده باشند.

خواهران و برادران گرامی !

مرا عقیده بر این است که از استاد مزاری ، نباید یک چهره ء مقدس بسازیم چون زیان تقدس گرایی در این است که نفس پیام شهید در غبار از تجلیل و تکریم نابود خواهد شد. امام حسین (ع) در کنار پیام های والا ی خویش یک پیام عمده داشت که " : با استبداد در آویز وبا مظلوم نمایی خویش به ظالم ، مشروعیت نه بخش " ! اساسی ترین پیام استاد مزاری ، تثبیت و دفاع از هویت ملی و انسانی جامعه ء هزاره بود که او حضور این " هویت " را در مشارکت همه جانبه ء سیاسی می دانست. اگر تاریخ را ورق بزنیم ، عبدا لرحمن به دلیلی به جنگ هزاره ها رفت که آنها خواستار مشارکت ملی و سیاسی در حاکمیت آن وقت ، گردیده بودند. مزاری درمیعاد گاه ء شهادت به خاطر شکنجه می شود که او حق مردم خودرا میخواست تا با دستیابی بدان ، بتوانند در حاکمیت سیاسی افغانستان ، سهیم گردند.

مشارکت ملی وقتی شکل عملی به خود می گیرد که تمام ملیتهای افغانستان متناسب به تعداد نفوس شان در تمام نهادهای قدرت دولتی و ملی سهیم گردند. تنها با اشتراک چند وزیر در کابینه ، مشارکت ملی تامین شده نمیتواند و نباید هم بسیار دل خوش کننده باشد. نهادهای قدرت ، از کابینه گرفته تا ولایات ، ولسوالیها ، علاقه داریها ، سفارت خانه ها ، نهاد های قضایی ، شهر داریها ، بدنه های کاری و اجرایی وزارت خانه ها ، غیره وغیره ، همه را احتوا می نمایند. اگر در همه ء این نهاد های قدرت ، حضور کادر های ملی تمام جوامع افغانستان ، مطابق به شعاع وجودی شان ، تامین نشود نباید از مشارکت ملی و عدالت اجتماعی ، سخن گفت.

دوستان محترم ، میدانند که ما کاملاً در شرایط جدیدی قرار داریم. نیروهای بین المللی در کشور ما حضور فعال سیاسی و نظامی دارند. صدها میلیون دالر به خزانه ء دولت سرازیر می شود. اوضاع منطقه ء ما بسیار حساس است. استراتژی جهانی از حضور طویل المدت کشورهای کمک کننده در افغانستان ، خبر می دهد. انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی به فرجام رسید. افغانستان تمرین دموکراسی می نماید. احزاب مختلف با خواستگاهای متفاوت ، سر بلند کرده اند. نشرات گونه گون در داخل کشور فعال هستند. و ما در آستانه ء پایه گذاری یک فرهنگ جدید هستیم. پرسش عمده ای که در برابر ما قرار می گیرد این است که آیا ما از این شرایط جدید به وجه درست استفاده کرده می توانیم ویا خیر ؟

فراموش نگردد که منطق جنگ ، زور گویی و قلدری ، آهسته ، آهسته جایگاهش را به عرصه ء فعالیت های سیاسی ، فر هنگی و اجتماعی ، خالی می کند. افکار و اندیشه های سیاسی در میان مردم افغانستان وبه ویژه در جامعه ء هزاره سیر صعودی دارد. هر گاه ما ازاین سیر صعودی به سود مردم خویش بهره نگیریم ، به یاد داشته باشیم که با غفلت تاریخی مواجه خواهیم شد. با توجه به این اصل ، باور من این است که هم آهنگی و فعالیت منسجم سیاسی ، مارا قادر می سازد که سهمی در مشارکت ملی داشته باشیم و هم در ایجاد دولت ملی که نخستین خواستگاهش دموکراسی و عدالت اجتماعی است ، نقش بازی نماییم. از سوی دیگر ضمانتی برای تکرار نشدن تاریخ راکمایی خواهیم کرد. برای توفیق در این راستا ، ما به گذشت ، انعطاف ، همدلی ، تحمل ، شکیبایی ، ارزش دهی به دیگر اندیشی ، مدارا ، تساهل ، صعه ء صدر و غیره نیاز داریم. بدون اینها شاید از جایگاه ء که حرکت کرده بودیم ، در

همان جا متوقف خواهیم ماند و هیچگونه دست آوردی به نفع جامعه ء خویش ، نخواهیم داشت.

نکته ء دیگری که به طور گذرا بدان اشاره مینمایم ، این است که اگر ادبیات ، فرهنگ و سیاست ما در خدمت جامعه ء که ما از آن سر بلند کرده ایم ، قرار نداشته باشد ، مسیر حرکت ما بسیار آید یالی و آرمانگرایانه خواهد بود. شاید گفته شود که میعاد گاه ء ما " انسان " است نه نژاد و ملیت. حرفی زیبا است. اما فراموش نگردد که هر نژاد وملیت از " انسانها " شکل گرفته است. اگرنژادی ، فقط عدالت بخواهد نه برتری ، فکر میکنم که معنای نژاد پرستی را نمی دهد.گذشته از آن اگر به انسانیت این نژاد شک کرده باشند ، ادبیات ، فرهنگ و سیاست ما باید در گام نخست " انسانیت " این نژاد را به ثبوت برساند. از دید این قلم بزرگترین داده های فرهنگی ، تاریخی ، ادبی و سیاسی متعلق به این جامعه ، این خواهد بود که حس اعتماد به نفس ، باور به خویشتن و رهایی از "خود حقیر بینی " را به تصویر بکشند تا انسان این جامعه ، خودرا نه برتر و نه کهتر ، بلکه برابر با انسانهای جوامع دیگر ، بداند.

دوستان عزیز !

آیا ما تمام ظرفیت های سیاسی و فرهنگی خودرا به عنوان یک مجموعه ء به هم بسته با حفظ تنوع اندیشه ها ، چه در داخل و چه در خارج به کار بسته ایم ؟ به نظر من ، متاسفانه ما تا هنوز به این مامول ، توفیق نیافته ایم. در حالیکه ما تمام این ظرفیت ها را داریم. چهره های برجسته و بلیغ فرهنگی به ویژه از میان جوانان جامعه ء ما سر بلند کرده اند. آثار فرهنگی آنها در زمینه های شعر ، داستان ، تاریخ ، نثر ،ترجمه و پژوهش های گونه گون ، بدنه ء مهمی از فرهنگ جدید در حال نضج کشور مارا شکل می بخشد. شخصیت های برازنده ء سیاسی جامعه ء هزاره با دید گاههای باز و فراگیر به حیث مدافعان دموکراسی و عدالت اجتماعی در قوام گیری فرهنگ جدید سیاسی نقش برجسته دارند. اما پرسش بی پاسخ این است که هم آهنگی این مجموعه های فرهنگی و سیاسی به وجود نیامده است. آیا زمان آن فرا نرسیده است که ما با استفاده از شکل گیری اوضاع جدید در افغانستان ، تمام همت خودرا به کار اندازیم تا این مجموعه ها بتوانند حد اقل در مسیر از تفاهم و همدلی قرار بگیرند و در طی بحث های مفید ، دیدگاهای شان را به هم نزدیک بسازند تا در فرایند مشارکت سیاسی به خاطر سهم گیری در راستای تحقق دموکراسی و عدالت اجتماعی در افغانستان همدیگر را یاری نمایند. ساده می گویم که محور این نزدیکی و تفاهم را گذشت متقابل و پرهیز از " خود نگری" تشکیل می دهد. به معنای دیگر ، استوانه ء حیات این همبستگی در گرو " انعطاف پذیری متقابل " است و بس. بلا درنگ اذعان مینمایم که سخنان فوق رخ به سوی آگاهان جامعه دارد. آنهای که قلب شان به خاطر جامعه ء استبداد زده ء شان می طپد و آرزو دارند که این جامعه در کنار سایر جوامع افغانستان از حقوق برابر سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی و اقتصادی ، بهره مند شود. از سوی دیگر تجربه به ثبوت رسانید که در هنگامه ء چینه زنی های سیاسی ، شخصیت ها و نهادهای سایر جوامع ، با تمام تفاوت های آید یالوژیکی دیروز در کنار هم قرار گرفته ا ند و چون تن واحد عمل کرده اند. چسپیدن به آید یالوژی ، متاسفانه یکی از درد های است که برخی از افراد جامعه ء ما ، بدان مهر تقدس زده اند. مختصر باید تذکر دهم که منافع ملی جامعه ء هزاره نباید قربانی "اید یالوژی پرستی " گردد. آنهم در عصری که بارزترین ویژه گی آن " ایدیالو ژی زدایی " است. از جانب دیگر ایدیالوژیها در تاریخ ، تراژیدی های بزرگی آفریده اند که به وسیله ء نظام های توتالیتر و خود کامه ای ایدیالوژیکی ، هدایت می شده اند.

دوستان والا قدر !

مردم ما در انتخابات پارلمانی یک بار دیگر شعور سیاسی شان را به نمایش گذاشتند ، و نماینده گان شان را به مهم ترین مرجع صدای ملت فرستادند. لزومی ندارد که در اینجا از فعل و انفعالات که در انتخاب هیئات رئیسه ء پارلمان ، صورت گرفت ، مکثی داشته باشم. اما پارلمان افغانستان در برابر پرسشهای جدی ملی قرار دارد و زمان به ثبوت خواهد رسانید که نماینده گان ملت به این پرسشها چگونه پاسخ می دهند. در ذیل به چند نکته ء که از دید این قلم ، رئوس مسایل را تشکیل می دهد به گونه ء گذرا اشاره می کنم که از پارلمان افغانستان خواهان تصویب می باشند :

۱ – حل مسئله " خط دیورند " به حیث محور تشنج و کشمکش بین افغانستان و پاکستان. چنانچه وقتی از آقای کرزی ، در این بار ه پرسیده شد ، در پاسخ این مسئله را به پارلمان افغانستان موکول نمود.

۲ – آغاز احصاییه گیری نفوس و توزیع تذکره ء وطنداری (یا تابعیت) برای تمام شهر وندان افغانستان بدون تمایز و امتیاز های اعزا زی.

۳ – بالا بردن اختیارات شوراهای ولایتی ، ولسوالی ، علاقه داری و قریه وی.

۴ – رعایت عدالت در باز سازی تمام مناطق افغانستان ، در جهت انکشاف متوازن اقتصادی.

۵ – باز پرسی از نحوه ء مصارف پولهای وارد شده به افغانستا ن و پاسخ دهی دولت از سیستم عواید و مصارف.

۶ – استیضاح سیتماتیک وزرای که اداره ء شان بر بنیاد فساد مالی و اداری ، چرخش دارد و عزل آنها از مقام های شان.

۷ – جلوگیری از تسلط اقتصاد مافیای مواد مخدر در افغانستان و تصویب قوانین جدی و شفاف در این زمینه.

۸ – تغیر در ساختار های اداری و تقسیمات ملکی. برگرداندن زمین های غصب شده به وارثان اصلی شان.

۹ – تصویب فراخوان مردم افغانستان به رفراندم عمومی به مقصد گزینش نوع " نظام سیاسی " در کشور.

۱۰– جلوگیری و باز پرسی از موسسات داخلی و خارجی که پول های وارد شده به نام مردم افغانستان را ، حیف و میل کرده ویا میکنند.

دوستان گرا نمایه !

نکته دیگری قا بل یاد آوری این است که طالبان از بستر منش های قبیلوی و افراط گرایی مذهبی برخاسته اند که باتمدن و فرهنگ تکامل یافته ء انسانی ، با دست آوردهای تکنالوژی معاصر ، با دموکراسی و عدالت اجتماعی ، با حقوق بشر و میثاقهای بین المللی از جمله اعلامیه ء جهانی حقوق بشر ، با حضور زنان افغانستانی ، در تقابل قرار دارند. طالبان در دوران حاکمیت شان میراث های تمدنی کشوررا یکی پی دیگر نابود میکردند که تخریب مجسمه های عظیم بودا در بامیان ، نمونه ء بارز آن است. طالبان به نسل کشی دست یازیدند ، چنانچه قتل عام های یکاولنگ ، بامیان ، مزار شریف و شمالی و تحمیل سیاست زمین سوخته از سوی آنها چیزی نبوده که از دید رسانه های جهانی ، مخفی مانده باشد. طالبان در اجرای این سیاست ها ، یک پارچه و متحد عمل کردند. پس در میان آنها ، تند رو ، میانه رو و کند رو ، وجود ندارد. هر نوع مذاکره به نام طالبان میانه رو ، وجه دولتمردان افغانستان را به پایین میکشد و هیچگونه توجیهی در آن وجود ندارد ، به جز ء اینکه خواستگاهای مشترک قبیلوی برخی از متنفذان دولتی را به نمایش بگذارد.گذشته از آن طالبان و شبکه ء تروریستی القاعده دو همزاد به هم چسپیده اند. چنانچه طالبان " بن لادن " را تا آخرین روزهای سقوط شان ، تسلیم مراجع بین المللی نکردند. پس با رهبری طالبان نه تنها مذاکره صورت نگیرد ، بلکه آنها به حیث عاملان " جینو ساید " در افغانستان به میز محاکمه ء بین المللی کشانیده شوند.

دوستان عزیز ! جامعه ء هزاره به حیث ساکنان بومی افغنستان ، به استقلال ، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور افتخار می نماید. بدون شک رسیدن به وفاق ملی منوط به شرکت تمام اقوام ، قبایل و تبارهای خورد و بزرگ ، مطابق به تعداد نفوس شان در حیات سیاسی کشور می باشد. با بکار گیری این اصل نه تنها برخوردار از وحدت ملی می گردیم ، بلکه در فرایند آن صاحب یک دولت ملی خواهیم بود. جامعه ء هزاره با درس های که از گذشته ء تاریخی خود گرفته است به درستی درک می نماید که ضمانت های بین المللی در جهت تحقق دموکراسی ، عدالت اجتماعی ، رعایت حقوق انسانی در کشور ما به وجود آمده است. پیدایی این ضمانت ها در کنار ثمرات مختلف خویش ، این امید را تقویت می کند که تاریخ بار دیگر بر ما تکرار نشودو مردم ما گروه ، گروه در مذبح عصبیت های قومی و قبیلوی به کشتار گاها ، نروند. اما این بدان معنا نیست که ما در یک غفلت تاریخی به سر ببریم. اگر توفیقی در این راستا به ما دست بدهد از چشمه ء فیاض وحدت درونی ما خواهد بود و بس. با بکارگیری این همبستگی و اتحاد ،

راه ء رهبر شهیدمان استاد عبدا لعلی مزاری را ، دنبال خواهیم کرد. زیرا در محور طرح های استاد شهید دو طرح از تجلی ویژه ای برخوردار بود : نخست تثبیت هویت ملی جامعه ء هزاره . ثانی مشارکت ملی این جامعه در حیات سیاسی افغانستان.

اگر ما از وضع جدید به سود جامعه ء خود بهره گرفته نتوانیم در برابر عصر کنونی وآینده ، پاسخی نخواهیم داشت. آخر اینکه تاریخ ملت ما با خون صدها هزار انسان بی گناه نوشته شده است و با این درس عبرت ، نگذاریم که این تاریخ بر ما ونسل های بعد از ما تکرار شود.

درود به روان پاک رهبر شهید استاد عبد العلی مزاری !

سر بلند باد جامعه ء که آگاهانه برای عدالت و دموکراسی می رزمد !

زنده باد میهن پر افتخار و عزیز ما افغانستان !

از توجه شما تشکرا!

دولت در اندیشه سیاسی شهید مزاری

دولت در اندیشه سیاسی شهید مزاری

نویسنده: اکرم عارفی

نظریه دولت در اندیشه سیاسی شهید مزاری از معادله سه مجهولی: شریعت، عدالت ومردم تشکیل شده است. این معادله چار چوب اصلی اندیشه شهید مزاری را در مورد حکومت تشکیل میدهد.

بنابراین بررسی اندیشه شهید مزاری در مورد دولت وحکومت با همین معادله می باید صورت بگیرد. نکته مهم در اندیشه مزاری پایه گذاری شالوده یک نظریه جدید بر مبنای مفاهیم نو در الگوی حکومت پس از دوران مبارزه است که زیر بنای نظام مردم سالار افغانستان عصر مجاهدین شکل میدهد.این نظریه تصویر عقل گرایانه از دموکراسی اسلامی جامعه چند قومی افغانستان ارایه میدهد. نظریه مذکور با نگاه نقادانه از حکومت های گذشته آغاز می شود و با عبور از مفاهیم کلاسیک دینی و بهره وری از تجربه های سیاسی-اجتماعی دوران مقاومت ماهیت کاملا نوگرا پیدا می کند. در این معادله عنصر شریعت تبارز دهنده هویت دینی حکومت است، و عدالت بنای رفتار حکومت با شهروندان را به نمایش می گذارد و عنصر مردم خاستگاه مشروعیت دولت را که بر پایه های رضایت مردمی استوار یافته است تجلی می بخشد. در اینجا تفسیر و الگویی که از حکومت و دولت ارایه می شود با نظام خلافت و امارت در اندیشه اهل سنت بسیار متفاوت خواهد بود. الگوی حکومت دینی احزاب هفتگانه جهادی که در اواخر رژیم نجیب الله ارایه شد عمدتا با عناصر قومیت، شریعت و حزب استوار یافته بود.

عدالت به عنوان یک اصل هیچگاه نتوانست در ساختار فکری نظام سیاسی مجاهدین نفوذ کند. همچنین مردمی بودن نظام نیز با توجه به رهیافت قومی و گرایش های خونی، متناسب با یک دولت مردم سالار مورد توجه قرار نگرفت. در واقع جایگاه مردم در چار چوب مذهب و ملیت خاص که با ساز و کار دولت ملی در عصر نوین همخوانی نداشت تعریف می گردید. بنابر این تنها اصل بنیادین و محوری در دولت احزاب جهادی، اصل شریعت بود که این اصل نیز به دلیل قرائت فرقه ای نتوانست روح عام گرایی به وفاق بخشی را در سطح جامعه حفظ کند .

بدین تر تیب شریعت بجایی القا نقش هویت ساز و وحدت آفرین در عرصه ای ملی شکافهای سیاسی و اجتماعی را بیش از بیش تشدید بخشیده و جامعه را به واگرایی و ستیزه جویی گروه ها مبتلاـ نمود. دولت احزاب جهادی هفت گانه از لحاظ نظری، روند فکری نظام سلطنتی گذشته را تا حدودی زیادی ادامه داد. نظامهای قبلی بر معادله سه عنصری شریعت، سلطنت و قبیله شکل یا فته بود و همین معادله با تغییرات اندکی زیر بنای دولت مجاهدین را نیز رقم میزد. تفاوت جدی در دولت مجاهدین تغییر در عنصر

سلطنت و قبیله است که به احزاب و قوم، توسعه می یابد بر این اساس مبانی نظری دولت مجاهدین را شریعت، احزاب و قومیت تشکیل میدادند. در هر دو نظام شریعت با تفسیر فرقه ای و قومی زیر ساخت نظام حقوقی دولت را شکل میداد. و در هر دو مقطع، شریعت نتوانست هویت فرا ذهنی و فرا قرائتی خود را به عنوان دین فراگیر بشری و حتی افغانی بدست آورد. مذهبیون اخیر بدون موفقیت در باز خوانی مفاهیم شریعت و اصول شریعت سلطنتی، قرائت پیش را با مفر وضات حزبی و قومی تداوم بخشیدند .

گویا روند توسعه سیاسی پس از سه دهه جدال سخت و خونین پیشرفت اندکی بسوی حکومت ملی بدست آورده بود زیرا جامعه دراین مدت تنها توانسته بود از مرحله نظام قبیله ای که نهاد سلطنت حافظ منافع آن شمرده می شد به مر حله نظام قومی که احزاب از آن نمایند گی می کرد ارتقا یابد .

در دولت مجاهدین نیز، شریعت همچنان تحت تأثیر باورهای قومی و حزبی باقی ماند و تا آخر نتواست نقش واقعی خود را در ایجاد وفاق ملی و ثبات سیاسی ایفا نماید. این نوع شریعت مانع رشد حقوق شهروندی گردیده و سر انجام جریان شکل گیری دولت ملی را در عصر مجاهدین به بن بست روبرو کرد .

مزاری با نگاه تجربی تاریخی و نظامهای قبلی و معاصر کشور، آنها را دارای ماهیت استبدادی و غیر ملی دانسته و عاری از روح اسلامی می خواند .

او می گوید: ((نه حکو مات ظالم گذشته سر چشمه از اسلام گرفته بودند و نه امروز بلکه اسلام را وسیله قرارداده بود، و مسئله نژاد را باز وسیله دیگری برای بر قراری حکومت شان قرار داده بودند. امروز عین همان مسئله در افغانستان تکرار می شود و امروز می آیند و مدعی اسلامی بودن بیشتر از دیروز هستند و اینهایی که روایت را بیشتر از آنها می خوانند و خود را بعنوان رهبر نهضت اسلامی می خوانند ولی می بینیم که برای قدرت طلبی و انحصار طلبی این همه ظلم را برای مردم شان به سرمایه خود این مردم، روا میدارند .))

(شهید مزاری، منشور برادری، .... بنیاد رهبر شهید بابه مزاری ، ۱۳۷۹ ، ص ۲۰۸)

باز گشت دو باره استبداد در عصری دولت مجاهدین، مزاری را به باز اندیشی در ریشه یابی عوامل استبداد وادار کرد. او که تا کنون استبداد را محصول سلطنت و حاکمیت گروه قومی خاص (پشتون) میدانست، اکنون به این نتیجه میرسید که استبداد بیش از اینکه ریشه های نژادی داشته باشد، ریشه ای قبیله ای و فردی دارد زیرا جابجایی در حاکمیت قومی که پس از سال ۱۳۷۱ در کابل رخ داد. تغییری در ساختار قدرت بوجود نیاورد و استبداد همچنان ادامه یافت. (منبع قبلی ص ۲۰۷ – ۲۰۹)

از دیدگاه مزاری دولت مجاهدین نتوانست به وضعیت حقوق فردی و شهروندی بهبودی بخشد بلکه مراتب مختلفی از شهروندی در آن وجود داشت که مرزهای آنرا مرزهای خونی و نژادی تشکیل میداد مزاری با طرح اندیشه جدید که رویکرد ملی داشت سعی کرد بنای نظری دولت را متحول ساخته و متغییر های تازه ای وارد اندیشه سیاسی نماید. بر اساس این متغییر ها دولت به عنوان نهاد مسئول در برابر مردم مطرح می شد و نقش مردم از حالت انفعالی و پیرو به حالت فعال و پیشرو تغییر می کرد گستره آن از حوزه قومی به حوزه ملی توسعه می یافت. این متغییر ها همان معادله سه عنصری شریعت، عدالت ومردم است .

شریعت

شریعت یکی از مهم ترین عناصر این نظریه را تشکیل می دهد. به این دلیل که شریعت و اسلامیت هدف اصلی نهضت اسلامی به شمار می رود و همچنین اسلام، هویت واقعی جامعه افغانستان را شکل می دهد او می گوید:

ما جهاد را آغاز کردیم تا اولا این حکومت ملحد را از بین ببریم تجاوز روسها را سرکوب کنیم و ثانیا یک حکومت اسلامی که منافع همه مردم ما را تامین کرده و عدالت اجتماعی را تحقق بخشد و حقوق پایمال شده کلیه ملیتهای مظلوم و محروم جامعه را اعاده نماید در افغانستان بوجود آوریم.

(عبدالعلی مزاری، فریاد عدالت، قم، موسسه فرهنگی تحقیقاتی شهید سجادی،۱۳۷۳،ص ۳۰.)

در مورد دیگر می گوید: ما از اسلام منکر نمی شویم مردم و کشور ما اسلامی است چهارده سال برای اسلام مبارزه کردیم و می خواهیم اسلام را در افغانستان پیاده کنیم .

(منبع قبلی ص ۲۷۹).

مزاری مهم ترین راهکار تحقیق شریعت را در تغییر نظام حقوقی به ویژه قانون اساسی بر مبنای قوانین اسلامی می دانست او در پیامی که در سال ۱۳۷۱ به کنگره شهید علامه بلخی داد نوشت که: ضرورت پاسخگویی به این نیاز عمده و اساسی(ارایه تصویر روشن از نظام اسلامی)ایجاب می کند که صاحب نظران مسائل اسلامی، متخصصین، کارشناسان حقوق اسلامی و سایر اندیشه گران مسایل سیاسی به توجه واقعیت انکار ناپذیر جامعه افغانستان و مقتضیات فرهنگی سیاسی و اقتصادی این سر زمین و نیز ملاحظه دقیق و همه جانبه سنت ها ،آداب،علایق و پیشنیه های تاریخی و سایر عوامل تعیین کننده در رابطه با تدوین قانون اساسی که ساختار شکلی و محتوای اعتقادی نظام اسلامی آینده را مشخص ساخته و راه را برای تشکیل یک حکومت اسلامی مستقل و متکی به اراده آزاد و آگاه مردم باز نمایند،اقدام جدی به عمل آورده و بدور از جو سازی های کاذب سیاسی،دستورات دیکته ای،مسولیت عظیم و بزرگ شان در برابر خدا، مردم و خون های مطهر شهدای مقاومت را به انجام رسانند.

(منشور برادری،پیشین،ص ۲۹۴)

گرچه رهیافت دینی به حکومت در جامعه افغانستان پد یده جدیدی نیست اما ارایه قرائت تازه ازشریعت و نظام دینی می تواند رهیافت نو به شمار آید. مزاری شریعت را از انحصار مذهب حاکم که ماهیت اقتدارگرا و تحکم آمیز به آن بخشیده بود، خارج کرده و آن را رهکار توسعه اجتماعی و سیاسی در خدمت طبقات فرو دست جامعه قرار داد.

شریعت در قرائت جدید،عناصر ارزشی حکومت آرمانی صدر اسلامی و نوگرایی عصر مدرنیسم را با هم در خود جمع کرده بود. تجربه تلخ اندوهبار او از حاکمیت استبداد دینی در دوران عبدالرحمن و احزاب بنیاد گرای مقیم پیشاور، او را به رویکرد نوگرایانه به شریعت وادار نمود، شریعت در قرائت او ماهیت فرقه ای مقیم پیشاور، او را به رویکرد نوگرایانه به شریعت وادار نمود، شریعت در قرائت او ماهیت فرقه ای و پیکار جویانه خود را از دست داده و به آیین آشتی جویانه و تکثرگرا تبد یل می شود او می گوید:

((اختلاف جزئی فقهی بین تمام مذاهب وجود دارد ومذاهب چهار گانه اهل سنت مالکی، شافعی، حنبلی و حنفی در بین خود اختلاف برداشت دارند حالا مذهب جعفری نوع برداشت خود را دارند. برداشتها از متون اسلامی نزد مذاهب مختلف، گوناگون است.اختلافات جزئی فقهی باعث نمی شود که این گونه موجب اختلاف و نفاق شود.))

(فریاد عدالت،پیشین ۲۵۷).

از دیدگاه او ویژگی های اساسی شریعت فردگرا عبارتند از:

۱- ماهیت صلح آمیز داشتن.

۲- فرا ذهنی فرا قومی و فرا جناحی بودن.

۳- سازگار با واقعیتهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه.

۴- عدالت محور بودن.

۵- مردم سالار بودن.

۶- کثرت گرا بودن.

عدالت

عنصر دوم نظریه دولت مزاری،((عدالت))است.او عدالت را عالی ترین پایه در حکومت تلقی می کند می گوید:

((هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان است ما می خواهیم ستم های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه ای بوجود آید که در آن از تبعیض، برتری گری، تفاخر و افزون خواهی خبری نباشد و کلیه مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ زبان برادرانه و برابر زندگی کنند.))

(همان ص ۶۸)

طرح عنصر عدالت در نظریه دولت، تحولی مهم در اندیشه سیاسی عصر مجاهدین به شمار می رود.این تحول با هدف باز نگری در نظریه سلطنت که بر عناصر مذهب، قبیله و سطنت استوار یافته بود بوجود آمد. زیرا نظریه سلطنت فاقد عنصر عدالت در خویشتن بود و همین فقدان و خلاً در دولت مجاهدین نیز و جود داشت زیرا دولت انتقالی و موقت مجاهدین در پیشاور و کابل بر مبنای اقتدار عمدتاً تک ملیتی ملیت پشتون و یا تاجیک که تنها بخشی از جمعیت کشور را تشکیل می داد بوجود آمده بودند. عدالت در اندیشه مزاری مفهوم صرفاً سیاسی نبود بلکه او عدالت را در یک حوزه بسیار وسیع تر که تمام ابعاد حیات جمعی را در برگیرد بکار می برد. گسترده عدالت، زیر مجموعه های ذیل را در بر می گرفت:

۱- عدالت سیاسی که اصل مشارکت برابر همه قومیتها در دولت را مطرح می کرد.

۲-عدالت اجتماعی که بر خورداری برابر و غیر تبعیض آمیز شهروندان از حقوق شهرندی را بیان می کرد.

۳-عدالت فرهنگی که برگزاری مراسم مذهبی و به رسمیت شناخته شدن مذهب و به رسمیت شناخته شدن مذهب جعفری را در کنار مذهب حنفی مطرح می کرد.

۴- عدالت اداری که مساله مهم تقسیمات اداری به تناسب توزیع جمعیت در گسترده جغرافیایی کشور ارایه می داد

مردم

رهیافت دموکراتیک و مردم سالارانه به حکومت در چند دهه اخیر از سوی برخی جریانهای فکری و سیاسی کشور مطرح شده است اما قدرت و نفوذ جریانهای مخالف دموکرسی تاکنون مانع از تحقیق ایده نظام مردم سالار در این سرزمین گردیده است. در تحولات سیاسی دهه اخیر که پس از سقوط رژیم کمونیستی آغاز می شود دو جریان فکری طرفدار و مخالف نظام مردم سالار مجدداً رو در روی هم قرار گرفتند.

در این صف بندی اخیر، مزاری از بزرگ ترین طراحان نظریه دولت مردم سالار در دهه ۱۳۷۰ شناخته می شود.او می گوید:

ما تنها راه حل مساله افغانستان را در انتخابات می دانیم........ما معتدیم که انتخابات باید کاملاً آزاد باشد و همه مردم افغانستان بتوانند در آن شرکت کنند. ما سیستم انحصار را به هر شکل و شیوه آن رد می کنیم و طرفدار شرکت کلیه مردم افغانستان اعم از زن، مرد، پیر، جوان و........برای تعیین سر نوشت سیاسی شان هستیم این عادلانه نیست که مردان حق دارند که در انتخابات شرکت داشته باشند ولی زنان ازاین حق مسلم انسانی اسلامی شان محروم باشند همه حق دارند که در انتخابات شرکت نمایند.

(همان،ص ۳۲)

مزاری نه تنها مردم سالاری را با شریعت در تعارض نمی یابد بلکه آن را جزء شریعت قلمداد کرده و می گوید: ((باید همه ملیت های کشور در حکومت اسلامی آینده بر طبق نفوس شان سهیم باشند در غیر این صورت حکومت آینده اسلامی نخواهد بود.))

(همان،ص ۱۲۰.)

نکته مهم در نظام مردم سالار مورد نظر مزاری نقش مردم در حکومت را برخاسته از قرار داد اجتماعی و حقوق و ضعی نمی داند بلکه آن را بر خاسته از حقوق طبیعی افراد جامعه می داند از اینرو پیروزی و شکست نظامی نمی تواند باعث اثبات و یا سلب حقوق سیاسی و مدنی شهروندان و ملیتها گردد. از نظر او حق طبیعی همه مردم و ملیتها است که در سر نوشت آینده شان سهیم باشند .

((فریاد عدالت ص ۱۲۰ .))

در اندیشه سیاسی شهید مزاری ((عدالت)) حلقه ارتباط شریعت و مردم شمرده می شود. زیرا عدالت شریعت رااز ابزار گونگی در دست حاکمیتهای استبدادی خارج و به ابزار مدافع منافع و حقوق مدنی شهروندان تبدیل می کند. بنابر این عدالت، محورانتقال داده های شریعت واقعی در سطح مردم است. هر ایده دینی میباید پس از رنگ پذیری از عدالت به مردم منتقل شود و اگر شریعت از مسیر عدالت نگذرد و چهره غیرعادالانه و یا ضد عدالت بخود بگیرد مردم نه تنها مسئولیتی در برابر چنین شریعتی ندارد بلکه حق مقابله با آن را نیز بدست خواهد آورد. بنابر این با متلاشی شدن این حلقه ارتباطی و میانه، شریعت بخوبی قادر نیست پیام آزادی، رفاه سعادت و نجات بخشی خودرا بمردم منتقل کند بلکه با تاثیر پذیری ارزشها و افکار دیگر ماهیت مردمی و الهی خود را از دست خواهد داد و راه را برای شریعت گریزی و یا حتی شریعت ستیزی مردم نیز هموار خواهد کرد

ساختار دولت

بحث ساختاری دولت علی رغم اهمیتی که کسب کرده است. به نظر میرسد در تفکر مزاری پدیده درجه دو تلقی می شود او ساختار را ابزاری برای تامین عدالت، شریعت و مردم سالاری می داند. از این رو هیچ گاه التزام پایدار بر ساختاری خاص در اندیشه او مشاهده نمی شود ، او در دوران حیات سیاسی خود از سه نوع ساختار دولت سخن بمیان اورده هست یکی بدوران جهاد بر میگردد و دو تای دیگر به دوران پیروزی مجاهدین و اقتدار او به عنوان سخنگوی اکثریت مردم شیعه ی افغانستان. ما در اینجا صرفا به دو نوع اخیر اشاره خواهیم کرد.

۱- ساختار فدرالی

۲- ساختار متمرکز

مزاری در سال ۱۳۷۱ طرح سیستم فدرالی را برای اداره سیاسی کشور پیشنهاد کرد :

((ما سیستم فدرالی را که در آن حقوق همه مردم افغانستان رعایت شده و سیستم انحصاری قدرت را در هم می شکند مناسب ترین ساختار سیاسی برای اینده سیاسی افغانستان می دانیم))

(فریاد عدالت ص ۱۱۳)

زیرا از دیدگاه مزاری سیستم فدرالی تنها راه حفظ تمامیت ارضی، وحدت ملی و اقناع افکار عمومی است

((احیای هویت ص ۳۹)).

طرح فدرالی بر مبنای بافت جمعیت قومی کشور که قلمرو سکونت چهار گروه قومی عمده را تبارز می داد تنظیم گردیده بود .

این سیستم به دلیل اعطای حق خود مختاری نسبی به اقوام تشکیل دهنده ایالات دولت فدرالی، می دانست حقوق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ملیتها، مردم را در جهت احیای هویت و تقویت پلورالیسم فرهنگی و حقوقی که مزاری بر انها پافشاری می ورزد بهتر تضمین نماید. از این جهت فدرالیسم مناسب ترین ساختار در جامعه چند قومی افغانستان تلقی می شد. زیرا به اعتقاد او:

((در سیستم فدرالی حقوق ملیتها بهتر تامین خواهد شد وحدت ملی نیز به صورت اصولی تحقق خواهد یافت))

(فریاد عدالت ص۶۹

ساختار دیگری که مزاری از آن نام میبرد ساختار متمرکز است او با توجه به اصلاحات لازم در مکانیسم توزیع قدرت، شیوه مشارکت ملیتها و ساختار اداری دولت، از ساختار متمرکز حمایت به عمل آورد در این ساختار قوه های سه گانه مستقل بر اساس اصول جمهوریت مورد توجه قرار گرفته بود. اما قدرت میان گروههای سیاسی قومی به ترتیب ارائ که بدست می آورد تقسیم شده هیچ حزبی بیش از یک پست کلیدی را نمی تواست در اختیار بگیرد .

((فریاد عدالت ص ۲۴۱))

فرمول توزیع قدرت و شکل گیری دولت فراگیر عبارتست از :

رای مردم + تر کیب قومی = دولت وسیع البنیاد

نظریه ای که بطور مشخص می توان آن را به مزاری نسبت داد نظریه ((دولت چند قومی)) است. با توجه به این مبنا ساختار مبتی بر مذهب و نژاد خاص که منجر به استبداد مذهبی و قومی می شود از دید گاه او مردود شناخته می شود او می گوید :

((ما معتقـد یم حکومت آینده نباید روی مذهب و نژاد بوجود بیاید. در حکو مت آینده همه به حقوق خود برسند و ما معیار نفوس را که یک معیار بین المللی است معتبر می دانیم))

((همان ص ۲۴۱))

او ساختار چند قومی که با شیوه های دموکراتیک روی کار آمده باشد حمایت می کرد در این

ساختار چهار گروه قومی اصلی کشور به تناسب جمیعت خود در قدرت مشارکت پیدا می کند او می گوید:

در افغانستان ملیت ها و نژادهایی وجود دارد که هیچ کدام دارای اکثریت نمی باشند ولی در مجموع چهار تا قوم عمده وجود دارد هزاره، پشتون، تاجیک و ازبک که ما نیز به عنوان یکی از اقوام عمده کشور روی تعداد نفوس باید در دولت آینده و تصمیم گیری ها نقش داشته باشیم.

((احیای هویت، مرکز فرهنگی نوسندگان افغانستان، قم،انتشارات سراج،۱۳۷۴،ص۳۹.))

مکانیسم تشکیل دولت

مزاری با توجه به گرایشهای انقلابی که تا اواخر دهه ۱۳۶۰ هجری داشت از ساز و کار انقلابی برای ایجاد دولت حمایت میکرد. ظلم زدایی و استبداد زدایی او تقویت کننده ساز و کار انقلابی و مبتنی بر زور و براندازی حکومت بود.

((احیای هویت،پیشین،۱۷۰_۱۷۱.))

اما از اوایل دهه ۱۳۷۰ هجری که احزاب جهادی قدرت را در دست گرفتند مزاری در تفکر انقلابی خود تجدید نظر نموده و شیوه های معتدل تر و دموکراتیک تری را برای تاسیس دولت در پیش گرفت.

او از دو مکانیسم برای تشکیل دولت نام می برد:

۱- مکانیسم نمایندگی

۲- مکانیسم انتخاباتی در مکانیسم نمایندگی، مردم نقش مستقیم در تعین نظام سیاسی ندارد بلکه احزاب سیاسی که عملا سازماندهی مردم را در دوران جهاد به عهده داشته اند به عنوان نمایندگان مردم ، دولت آینده را انتخاب می کنند. مشروعیت عملکرد احزاب در امر تشکیل دولت برخاسته از آزادی مردم نیست بلکه بر خاسته از پیشینه جهادی و مبارزاتی آنهاست .

به این معنا سابقه جهادی و نقش فعال آنها در مبارزات استقلال خواهانه، مبنای مشروعیت رفتار سیاسی آنها در مرحله پس از پیروزی قرار می گیرد .

(منشور برادری ص ۱۰۲ -۱۰۵)

شیوه نمایندگی به دو روش به اجرا در می آید :

الف: توافق احزاب بر اساس پیشنیه مبارزاتی مبارزاتی، توان نظامی و قلمرو سیاسی (جمعیت و سر زمین) که در این صورت میزان مشارکت احزاب در قدرت با توجه به پایگاه مردمی آنها تعین می شود .

ب: توافق چهار حزب عمده سیاسی متعلق به چهار گروه قومی عمده کشور که در این صورت تعیین خواهد کرد .

(فریاد عدالت ص ۲۶۳)

اما مکانیسم انتخاباتی مبتنی برآرای مستقیم مردم است که در آن شهروندان افغانستان که دارای تابعیت افغانی باشند میتوانند در تعیین دولت مردان مشارکت نموده وبا آرای مستقیم خود دولت را انتخاب کنند. مکانیسم انتخاباتی از تمام ویژگی های یک نظام

دیموکراتیک بر خوردار است .

او تابعیت را تنها معیار مشارکت شهروندان در سر نوشت سیاسی شان میدانند و هر نوع تبعیض نژادی، مذهبی و جنسی را در انتخابات مردود تلقی می کند. دغدغه های جدی که از سوی برخی احزاب جهادی در باره مشارکت زنان ابراز می شد هرگز مورد تایید مزاری قرار نگرفت. او مخالف هر نوع تبعیض جنسی بوده و آن را نا سازگار با آموزه های دینی می دانست .

نکته قابل توجه در ساز و کار انتخاباتی مورد نظر مزاری این است که او تمام افغانستان را یک حوزه انتخاباتی بزرگ در نظر گرفته که همه شهروندان در هر نقطه ار کشور و حتی خارج از کشور که باشند به کاندیداهای حزب مورد علاقه خود رای می دهد .

احزاب به تناسب کل آرایی که در سراسر کشور بدست می آورند تعداد نمایندگان خود را بر اساس فرمول نسبت رای پیش بینی شده برای هر نماینده تقسیم بر افراد نماینده به دولت و مجلس معرفی می کنند .

(فریاد عدالت ص ۲۸۸-۲۴۱)

ویژگیهای اساسی شیوه اتنخاباتی به شرح ذیل است :

- فراگیر بودن

- مشارکت برابر زنان با مردان

- لغو حوزه های انتخاباتی متعدد بر اساس واحد های اداری قبلی و بوجود آوردن یک حوزه انتخاباتی وسیع کشور

- توزیع قدرت بر مبنای ترکیب قومی به تناسب ترتیب آرای بدست آورد .

مشروعیت

مزاری مشروعیت حکومت را اساسا ناشی از عدالت میداند. عدالت تنها ارزیابی حقانیت دولت به شمار می رود زیرا اگر عدالت تامین شود، جایگاه مردم در قدرت و مشارکت ملی نیز تحقق خواهد یافت مزاری مردم سالاری و اسلامیت نظام را با شاخص عدالت تجزیه و تحلیل می کند مفهوم جامع و فراگیری است که اسلامیت نظام و مردمی بودن نظام را نیز به تصویر می کشد او میگوید :

((در زمانی که همه ای مردم مسلح هستند و در حکومت عدالت اجتماعی رعایت نمی شود و آن حکومتی که روی کار است همه جانبه نیست، طبیعی است که جنگ پیش می اید و حل ریشه جنگهای فعلی در تشکیل یک حکومت وسیع البنیاد است و در صورتی که برای مردم افغانستان حقوق عادلانه در نظر گرفته شود، جنگ بکلی خاتمه می یابد))

(- منشور عدالت ص ۲۴۹-)

فقدان مشروعیت نظامهای گذشته و همچنین دولت مجاهدین در کابل، ناشی از فقدان عدالت در حکومت بود. اما عدالت مجاهدین در کابل، ناشی از فقدان عدالت در حکومت بود. اما عدالت در جامعه افغانستان بر پایه مشارکت برابر و برادرانه قومیتها با در نظر داشت اعتقادات و باورهای فرهنگی آنها در ساختار دولت استوار می باید و تنها در این صورت است که تفسیر روشن از عدالت بدست می آید .

براین اساس می توان چنین جمع بندی نمود که نظریه دولت در اندیشه سیاسی شهید مزاری مبتنی بر اصل عدالت با همیاری شریعت و مردم است و دو مفهوم شریعت و مردم تفسیر واقعی خود را در پرتو مفهوم عدالت بدست می اورد وبرایند ان در جامعه افغانستان دولت چند قومی بر پایه عدالت متولد می شود .

بنا براین مزاری اگر نه طراح، حداقل قوی ترین حامی نظریه دولت چند قومی در افغانستان به شمار می رود .

پیام کانون توسعه و تعاون افغانستان

پیام کانون توسعه و تعاون افغانستان

نویسنده: اعضای کانون

مارچ ۱۹۹۶

در طول تاریخ، بشر نسل انـدر نسل بخاطر رسیدن به آزادی و عدالت و برابری مبارزه نموده و در راه حق و خواستهای مشروع و انسانی خویش بهای سنگینی را پرداخته اند. اگر امروز در بخشی از جهان عدالت، برابری و صلح و همزیستی مسالمت آمیز برقرار است، نتایج تلاشها و مبارزات زنان و مردان آزاده و عدالتخواه است که زندگی خویش را فدای این اهداف شایسته و انسانی نموده و با تحمل شکنجه، زندان، شهادت، آزادی ، عدالت و برابری را به ارمغان آورده اند.

یکی ازاین شخصیتهایی فداکار، رهبر شهید استاد مزاری است، که در یکی از تاریکترین دوره ای تاریخی افغانستان، فریاد دل نشین عدالت اجتماعی، برابری و برادری اقوام، مشارکت تمام شهروندان، وحدت ملی را سرداد و در این راه گامهای استواری را برداشت و سر انجام با اعتماد به همین باورش توسط شبکه القاعده و طالبان به شهادت رسید.

استاد مزاری، این شخصیت ملی، اولین رهبر سیاسی بود که بدست دشمنان ملت افغانستان به شهادت رسید. او در راه مبارزاتش برای عدالت اجتماعی، برابری، برادری، وحدت ملی و صلح پایدار که اساس آنرا عدالت واقعی تشکیل می دهد، جانش را فدا نمود و بدست کثیف ترین چهره جامعه بطور غیر انسانی و المناک شهید گردید. این ابر مرد تاریخ افغانستان در راه اعتماد ملی تلاش نمود، همان خلای بزرگی که هنوز هم در جامعه افغانستان احساس می شود و دشمنان ملت یکپارچه و متحد افغانستان از همان خلاها وارد شده و فاجعه ها می آفرینند.

آری، افغانستان بعنوان کشوری چند قومی و زبانی نیاز مبرم به تحقق عدالت اجتماعی و برابری و مشارکت تمام اقوام ساکن افغانستان بدون تبعیض درامور سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی داشته است. چنانکه امروز به هشیاری مردم دلسوز ما و به کمکی جامعه بین المللی در این راه، گامهای اساسی و قابل توجه و ارزنده ای برداشته شده است و می رود تا اعتماد ملی در کشورما به وجود آید. این خواست اساسی رهبرشهید مزاری بود و در همین راه به شهادت رسید.

یکی از راههای مداخله بیگانگان به کشور ما، استفاده از مذهب بوده است. اعراب وهابی، ایرانیها، پاکستانیها و غیره، پیوسته توانسته اند از راه مذهب به جامعه ی ما نفوذ کنند و وحدت ملی ما را متزلزل بسازند. استاد مزاری با درک صحیح از عوامل و ریشه های بدختی جامعه ی ما، با این تاکتیک بیگانگان مبارزه کرد و دیری نگذشت که عوامل بیگانه از اطراف وی جدا شده به جبهه ای مخالف وی یعنی با آقای سیاف و آقای ربانی پیوستند. این اقدام استاد مزاری بخاطر حفظ وحدت ملی افغانستان و همزیستی مسالمت آمیز پیروان مذهب تشیع و تسنن افغانستان بدور از مداخلات خارجی و عوامل تفرقه افگن بیگانه بود. این اقدام استاد مزاری باعث شد تا جامعه تشیع افغانستان جلو مداخلات خارجی را بگیرد و منافع ملی، استقلال و تمامیت ارزضی افغانستان را اساس سیاستهای کاری خود قرار دهند.

هر روز که ملت افغانستان بسوی اعتماد ملی و وحدت ملی از طریق رعایت حقوق بشر، دموکراسی و آزادی و برابری نزدیکتر می شود، محبوبیت رهبر شهید استاد مزاری بیشتر شده و حقایق بر ملت شریف افغانستان روشنتر می گردد.

یاد این شخصیت ملی افغانستان و منادی عدالت اجتماعی و آزادی و برابری و برادری همیشه گرامی باد

کانون توسعه و تعاون افغانستان

ملت سازی در اندیشه شهید مزاری

ملت سازی در اندیشه شهید مزاری

نویسنده: غلام سخی حلیمی

قم ۱۳۷۳

ملت پدیـده ای تاریخی و حقوقی است که با گذشت زمان و در اثر پیشـرفت علم، صـنعت، فروپاشـی نظامهای امپراتوری و نیازهای ضروری جامعه بشـری به وجود آمـد. هـدف از پیدایش ملت تحقق یک سلسـله آمال و آرزوهای بود که انسان عصـر جدید در سـر می‌پرورانـد و تاحـدودی توانست از این طریق به حرکت رو به رشـد و تکاملی جوامع انسانی سـرعت بخشـیده، جلو پراکنـدگی و نا بسامانیهای اجتماعی را بگیرد و انسانها را در یک واحد سیاسی- اجتماعی بنام" ملت "گرد هم آورده و منسجم نماید.

انـدیشه ملت سـازی پدیـده نوی است که برای اولین بار در اروپای قرون وسـطی آغاز شـد و از آنروز تاکنون سـیر تکاملی داشـته و دست آوردهای مثبتی را برای بشریت عرضه کرده است.

تشـکیل حکومتهای ملی و همبسـتگی اقوام و گروههای سیاسـی در چهار چوب دموکراسـی و حقوق برابر ملتها از جمله نتایـج ملت سـازی، در اروپـای آنروز و عصـر حاضـر اسـت. امروزه ملـت سـازی بعنـوان مهمـترین انـدیشه سیاسـی و حقـوقی مطرح می‌باشـد و کشورهای مختلف جهان سـعی دارنـد از این پدیـده‌ای عصـر جدید نهایت اسـتفاده و بهره برداری را نماید. چون ملت بزگترین نهاد سیاسـی- اجتمـاعی و حقوقی است، که در فراینـد آن اسـتعداد و توانمنـدی افراد شـکوفا گردیـده، زمینه و بستر مناسب برای توسـعه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و هم گرایی ملی فراهم می شود.

ملتهایی که در این جهت سـرمایه گـذاری کرده انـد، امروزه از نگاه فکری و فرهنگی به مرحله‌ای از رشد، پیشـرفت و تکامل دسـت یافته اند که هر روز شاهد ظهور ملتی در صحنه جغرافیای سیاسی، با مقیاس کشوری و حتی قاره ای می باشیم.

قبل از بررسـی این پدیده ای تاریخی و روند ملت سازی در افغانسـتان لازم است نظر کوتاه به مفهوم واژه" ملت "داشته باشیم. واژه ملت (ناسیون) در فرهنگ لغت عبارت می باشد از:

"مجموعه افرادیکه که تشـکیل یک دولت - کشور دهند و به عنوان کلیت اجتماعی مشخص در برابر حکومت در نظر گرفته شوند، ملت را تشکیل می دهند("۱)

اما در مفهوم حقوقی و سیاسی ملت بین دانشمندان چند نظریه ارائه گردیده است:

(الف): ملت بر اساس عناصـر عینی و واقعی جامعه مثل اشتراک سـرزمین، نژاد، زبان، تاریـخ و فرهنگ به وجود می آید و روی این مبنا در تعریف مبنا گفته شده:

ملت یک قضـیه تاریخی است که واجد کیفیت عینی می باشد. بر این اساس ملت عبارت است از دسـته‌جات و گروههای انسانی که به وسـیله عناصـر مختلف در نظـام تـاریخی (زمـان، جغرافیـایی مکان) و اقتصادی (فعالیت برای ادامه حیات) و احیاناً عناصـر زبانی و نژادی وحدت یافته اند و این عناصر عینی مشهود موجب پیدایش آمال و ارزوها و سر نوشت مشترک گردیده است.(۲)

(ب): گروه دیگر بر این عقیـده انـد که امور معنوی، اداری، آگـاهی به سـرنوشت و احسـاس تعلق به سـرزمین معین عامل اصـلی در پیدایش ملت به حساب می آید و در تعریف مفهوم آن می گویند:

"گروه انسانی که اعضای آن احساس کنند به وسیله عوامل پیوندهنده مادی و معنوی بهم وابسته اند و با دیگر گروه بندیهای انسانی که خود را متعلق به یک جامعه کل و یک جامعه سیاسی متمایز می دانند و سرنوشت خود را با سرنوشت سایر افراد عضو آن جامعه پیوند یافته می بینند، می توانند عامل تشکیل یک ملت باشند، ملت با احساس تعلق تحقق می یابد.(۳)

(ج): نظریه سوم این است که عناصـر معنوی و حقیقی، هر دو در ایجاد ملت نقش دارنـد و لیکن احساس سـرنوشت مشترک و اراده جمعی از عمده ترین عوامل پیدایش ملت به شـمار می آید و بقیه عوامل از شـروط کافی برای ملت است و نه از شـروط لازم. بطور نمونه می توان به عامل جغرافیا در باره ملت یهود اشاره کرد و با وجودیکه ملت یهود سالیان متوالی در اقصی و نقاط جهان پراکنده

بودند و سرزمین معینی نداشتند، معذلک یک ملت بودند، بدون اینکه سرزمین مشخص داشته باشند، و همین طور است زبان و نژاد. این سیر تـاریخی در ملت سـازی نشـان می دهـد که ملت در مسیر تکـاملی خود بر دو پایه" واقعیت و علایق "بر زنـدگی مشترک استوار بوده است.

"ارنست رنان "از جمله طرفداران این نظریه است و او در باره تعریف ملت می گوید" ملت یک روال است، یک اصل روحانی. دو چیز که در واقع یـک چیزنـد این روال را می سازنـد... یکی داشـتن میراث مشترک غنی از خـاطره هـا و دیگر سازش واقعی، میل به زیست با یکدیگر و خواست تکیه کردن کامل به میراث مشترک.("۴)

سیر تاریخی ملت سازی در جهان:

چگونگی پدیـد آمدن ایده ای ملت سازی و تشـکیل حکومتهای ملی را درجهان باید در رفتار نظامهای فیودالی و ارباب سالاری در نظامهای گذشـته و دوره قرون وسـطی جسـتجو کرد، زیرا اعمال فشار، شـکنجه، قتل و غارت و ظلم و سـتم بالای افراد جامعه توسط زمامـداران خود کـامه و مستبد سـر انجـام آنهـا را وادار کرد که با تشـکیل ملت بسوی همبسـتگی روی آورده و دولتهای ملی را به وجود آورند.

اروپائیان چنانکه در امروز گامهای اساسـی را در جهت ملت واحد اروپایی بر داشـته اند در آن شـرایط نیز سـهم بزرگی در تشـکیل ملتهای اروپایی بر عهده داشتند. آنها برای اولین بار در تاریخ موفق شدند با مبارزه علیه ستمهای کلیسا و امپراتوری در اروپا احساس ناسیونالیستی و همبستگی ملی را در مردم زنده کنند.

در قرن نوزدهم میلادی نهضـتهای ناسیونالیستی، استقلال طلبی و ملی در اروپا گسترش پیدا کرد و با سقوط نظام فئودالی هسته های اولیه ملت به وجود آمد و اروپائیان با تشـکیل حکومتهای ملی و مشارکت سیاسی دست یافتند. در اینجا لازم است به عوامل تاریخی که موجب توسعه و پیدایش ملت سازی در جهان شد اشاره کنیم:

(۱) جنگهای صـلیبی: با زوال تمـدنهای یونان و روم، جنگیـدن و کشـته شدن در راه دفاع از وطن جنبه تقدس خود را از دست داده بود و آنچه که جنگجویان را به جنگ علیه دشـمنان خارجی ترغیب می کرد امور مادی بود و نه معنوی. ولی جنگهای صـلیبی (قرن ۱۱تا ۱۳م) احساسات ناسیونالیستی را زنده کرد و جنگ در راه وطن تقدس پیدا نمود.

دوصـد سال جنگهای ویرانگر صـلیبی و تقویت انـدیشه ای ناسـیونالیستی باعث شدند تا مردم علیه حکومت پاپ و سـلاطین اروپایی دست به قیام زده و تحت عنوان ملت بسوی وحـدت ملی گامهای موثری را بردارنـد و سـر انجام با معاهـده وسـتفالیا (م ۱۶۴۸) ملت بعنوان یک واحد انسانی جایگاه حقوق سیاسی و بین المللی خود را پیدا کرد.

(۲) انشـعاب دین مسیح (ع): بعد از جنگهای صلیبی مسیحیت گرفتار تفرقه شد و دین مسیح به دوشاخه کاتولیک و پروتستان تقسیم شد. این حوادث روی پرورش روحیه ملی گرایی و ناسـیونالیستی در اروپا تاثیر فراوان داشت و سـبب شد که اروپا به ملت سازی رو آورده و ملیتهای بزرگ و واحدی را به وجود آورند.

(۳) ناسـیونالیسم: ناسـیونالیسم که گرفته شده از واژه ناسـیون بعمنی ملت می باشد و مفهوم ناسـیون"، مذهب سیاسـی اصالت ملت" است. گرایش ناسـیونالیستی که اساس آن همبسـتگی ملی و برتری دولت می باشـد بدون تردید مصایب و مشـکلات زیادی را برای جهان پدیـد آورد و معـذلک موجب رهایی ملتهای اروپایی در قرن نوزده و بعـدها باعث آزادی ملتهای دیگر از قید و بند اسارت و ایجاد دولتهای ملی گردید.

(۴) عنصـر تاریـخ: عناصـر تاریخی در ملت سازی و گرایش ناسـیونالیستی نقش عمده ای را ایفا می کند؛ زیرا ملتها معمولا به سابقه تاریخی و افتخارات که از خود بر جای گذاشـته اند مباهات می کنند و سـعی دارند تا عنعنات و اسـتوره های تاریخی خود را به یک سمبول ملی تبدیل نموده و برای نسلهای بعد مدتها زنده نگهدارند.

آموزش تاریخ و معرفی قهرمان تاریخی برای دانش آموزان در نظام آموزش و پرورش کشورهای مختلف جهان در همین راستا صورت می گیرد و این امر بطور قطع در ایجاد احساس ملی گرایی و ملت سازی تاثیر قابل ملاحظه ای دارد.
(۵) انزجار از دشمن: ترویج و تبلیغ نفرت از دشمنان عامل دیگری است که در احیای علایق ملی و توسعه ملت کمک می کند. بطوریکه در بسیار از موارد علایق دیگر نمی‌تواند در مقابل وابستگی های ملی و میهنی مقابله نماید. این نشان می‌دهد که علاقه به سرزمین مشترک و منافع ملی از دیگر گرایشات افراد در جامعه مقدم است.
روی این اساس، وقتی کشور مورد تهدید و یا حمله دشمن خارجی قرار می گیرد، تمام افراد آن جامعه با کنار گذاشتن اختلافات قومی، زبانی و سیاسی شان علیه آن متحد می‌شوند و استادگی می کنند.
حفظ ارزشهای دینی، ملی و سنتهای اجتماعی مشترک از مهمترین عواملی است که در ایجاد همبستگی ملی کمک می کنند. این علاقه و دلبستگی در صورتی که با اراده زیست جمعی همراه باشد، پایه های اولیه ملت واحد و قدرتمند را در جامعه تشکیل می‌دهد و مردمان یک منطقه و سر زمین به این باورمندی خواهند رسید که بدون هویت سیاسی و ملی مشترک نمی‌توان به حیات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خود را ادامه دهند.
روند ملت سازی در افغانستان:
افغانستان کشوری است که اقوام، طوایف و ملیتهای بسیاری با نژاد، زبان، رسومات، عنعنات و فرهنگهای بعضاً متفاوت در آن زندگی می کنند و این ساختار اجتماعی قومی و قبیله‌ای این کشور را، کسی نمی‌تواند اینکار کند. ملت سازی در کشورهای کثیرالملیتی مثل افغانستان، در درجه اول از اهمیت قرار دارد؛ برای اینکه ایجاد ملت واحد نه تنها جلو هرج و مرج داخلی را که در اکثر موارد زمینه نفوذ دشمن خارجی را فراهم می‌آورد می گیرد، بلکه سبب می‌شود تا اقوام بجای تشدید رقابتهای منفی و تنشهای قومی و نژادی، به هویت ملی، توسعه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و پیشرفت کشور شان فکر نمایند.
البته غرض از ملت سازی و ترجیح منفعت ملی بر منافع دیگر، به این معنا نیست که بقیه اقوام و گروههای سیاسی در یک نظام نا عادلانه و ناپایدار اجتماعی به قوم حاکم و یا نظام سیاسی حاکم ادغام شود، بلکه هدف این است که ما علاوه بر پیوند و اشتراکات تاریخی، جغرافیایی، فرهنگی، زبانی، دینی، عنعنات و رسومات اجتماعی، باور به زندگی مشترک و برادر وار را برای مردم افغانستان به وجود بیاوریم.
حکومتهای افغانستان در گذشته علیرغم اینکه تلاشهای را برای ایجاد یک حکومت متمرکز به کار بردند، ولی در عمل بخاطر نقایصی که در ساختار و عملکرد آن حکومتها وجود داشت، با ناکامی در جامعه رو برو شدند و از پی ریزی پایه های اولیه یک حکومت متمرکز و ملی که بر مبنای ملت واحد، برادر و برابر نهاده شده باشد ناتوان ماندند.
"انتونی هیمن "که تحقیقاتی فراوانی را در باره افغانستان انجام داده در این زمینه می نویسد": حس میهن پرستی با ملیت در دل اتباع او {افغانستان} به وجود نیامده. آنها بصورت تابع باقی ماندند و جنبه همشهریگری در یک ملت واحد در آنها پدیدار نشد... احساس میهنی پرستی آنطوریکه در اروپا متداول است نمی تواند در میان افغانها وجود داشته باشد، زیرا یک کشور برای آنها وجود ندارد. بجای حس میهن پرستی، حس جوشان و خروشان آزادی فردی در آنها موجود است که با الطبع موجب طغیان علیه سردمداران حکومت می گردد(".۵)
در تاریخ سیاسی افغانستان تنها قومی که انسجام درونی خود را حفظ کرده و به فکری ملت سازی � در درون جامعه پشتون- بوده است قبایل مختلف پشتون می‌باشد. میر محمد صدیق فرهنگ در این باره می نویسد": جامعه پشتون از نظر افقی به اتحادیه یا فدراسیونی از قبایل شباهت داشت که اجزای آن از طریق باور داشتن به وابستگی نسبی با یکدیگر و پایبندی با عادات و رسوم و بالاخره زبان مشترک بهم دیگر مربوط بودند و در مقابله با دشمن خارجی تمام و یا بخشی عمده آن می‌توانست به اقدام دستجمعی

بپردازند(".۶)

ولی این نحوه از ملت سازی قطعا نا کافی بوده و نمی توانست برای تمام مردم افغانستان یک هویت ملی که تمایلات، نژادی، قومی، لسانی و منطقه ای را تحت شعاع قرار بدهد، ایجاد بکند.

بررسی تاریخ گذشته افغانستان نشان می‌دهد که این کشور از سال ۱۷۴۷ میلادی تاکنون از ناحیه اختلافات داخلی و فقدان ملت واحد و منسجم خسارات زیادی را متحمل شده است و بطور نمونه می‌توان به جنگهای خانمانسوز داخلی دو سده‌ای اخیر، فقر فرهنگی، اقتصادی و عقب ماندگی کشور اشاره کرد.

متأسفانه به این نکته باید اعتراف کرد، هنوز هم میل به تشکیل یک ملت واحد در جامعه افغانستان نتوانسته بر روابط قبیله‌ای، قومی و خویشاوندی فایق آید و آنها وجود دولت و ملت واحد، مستقل و کار آمد افغانستان را بر تمام این عوامل برتر بدانند. پس ملت افغانستان تا هنوز شکل نگرفته است.(۷)

حکام و زمامداران قبلی این کشور کمتر به مسایل اساسی و زیر بنایی کشور، مشارکت همگانی، وفاق ملی . ایجاد ملت واحد توجه از خود نشان دادند. برای همین یک نوع تضاد آشکار بین هنجارهایی که دولت در پیش گرفته بود، با ارزشهای اجتماعی و فرهنگی مردم در جامعه احساس می‌شد، و این مسئله جدایی بین دولت و جامعه را روز به روز افزایش می داد.

بسیاری از آنچه که دولت می‌خواست در جامعه پیاده کند برای مردم قابل هضم نبود و این امر سبب شد که کشور افغانستان شکل سنتی خود را حفظ کرده و در مقابل برنامه های دولت مرکزی مقابله نمایند. پس سیاستهای اقتدار گرایانه و انحصاری در گذشته، از یکطرف به فاصله مردم با دولت انجامید، چنانکه" اولیور روا "کار شناس و صاحب نظر در مسایل افغانستان می گوید": جدایی دولت از جامعه امری است مسلم و محتوم. وابستگان به دولت با تمام معنا دارای علامت و نشانه اند. آنان که خود نیز با طرز رفتار خاص (محل زندگی، طرز لباس پوشیدن، نحوه صحبت کردن) تمایز نمادین را عرضه می‌دارند، بکلی از جامعه فاصله گرفته اند(".۸)

از طرف دیگر سیستم ظالمانه گذشته سوء ظن هایی را در جامعه موجب شده، شکافهای عمیق قومی، قبیلوی، زبانی و ... را پدید آورد و بگونه‌ای که اقوام این کشور رو در روی هم قرار گرفتند و بجای تشریک مساعی به منازعات پرداختند". انتونی همین "که شناخت دقیق ازبافت جامعه افغانستان دارد، به این معضل چنین اشاره می کند:

"رقابت و نفاق در نتیجه هرج و مرج مزمن در جامعه افغانستان ابتدا بین طوایف مختلف وجود داشته، حتی این رقابت بین طوایف بزرگتر نفوذ کرده بود و قبایل پشتون نیز گرفتار نفاق و رقابت بین خود بودند(".۹)

بدون تردید تمام این مشکلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... از اینجا نشئت می گیرد که نخبگان سیاسی جامعه ما، در گذشته یک فکر اساسی در باره آینده بهتر، تآمین رفاه و آسایش مردم افغانستان و ایجاد ملت واحد، متحد و برادر که از حقوق شهروندی بهرمند باشند، نکردند.

البته بعد از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، بخاطر فشارهای تجاوز خارجی و احساس نیاز بهم دیگر، حس همبستگی مردم افغانستان رشد چشمگیری داشت و برای اقوام مختلف این فرصت را بوجود آورد که با کنار گذاشتن علایق قومی و منطقوی به فکر نجات سرزمین خود از اشغال شوروی و تأمین منافع ملی شان باشند. بنا بر این مهمترین ارمغان جنگ رهایی بخش برای مردم افغانستان"، آغوش گشودن بسوی دنیا و لزوم تکیه بر تمامیتی وسیعتر از سوی گروههای کوچک محلی است تا بتوانند در سطح سیاست ملی حرفی برای گفتن داشته باشند. این امر به ظهور پدیده ای تازه که بدون تردید قبل از جنگ در حالت جنینی بوده، اما امروز قدم به عرصه وجود نهاده، یاری داده است(".۱۰)

درک همبستگی ملی و احساس سرنوشت مشترک در ایجاد یک ملت واحد می تواند تأثیر شگرف داشته باشد و این روزنه‌ای است

که آینده روشن و همراه با ملت جدید و واحدی را برای مردم ما نوید می‌دهد.

شهید مزاری و ملت سازی:

شهید مزاری (ره) از جمله رهبران دردمند سیاسی جامعه ما بود که با منش و رفتار خود به توسعه سیاسی در چوکات ملت واحد افغانستان همت گماشت و بر این باور بود که با کتمان هویت سیاسی و اجتماعی برخی اقوام نمی‌توان مشکل این کشور را حل کرد، بعقیده او، افغانستان در صورتی می‌تواند امنیت و آرامش را به آغوش کشیده و به سوی دنیای جدید، رفاه و آسایش و پیشرفت علم و دانش قدم بر دارد که مردم این کشور به وحدت ملی برسند و هویت سیاسی یکدیگر را کتمان نکنند و " کلیه ملیتهای مسلمان این سرزمین {اعم از پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، غزلباش و ...} هویت سیاسی داشته باشند و با توافق و شرکت آنها حکومت آینده کشور ساماندهی شود.("۱۱)

ملت واحد و مبتنی بر عدالت اجتماعی در هر جامعه، یک ضرورت می‌باشد و زمانی تحقق می‌یابد که افراد آن جامعه به اراده مشترک رسیده و احساس تعلق به سرزمین واحد و مشترکات تاریخی، فرهنگی و عنعنوی، آنان را گردهم آورده باشد. تازمانیکه روحیه‌ای همگرایی و باور به زندگی مشترک و احترام به شخصیت حقیقی و حقوقی یکدیگر، به خاطر عوامل حقیقی و یا معنوی در این افراد جامعه احیاء نگردد، بعید است که ملت واحد و مستقلی در افغانستان شکل بگیرد. شهید مزاری رحمت‌الله علیه به این نقطه واقف بود و می‌خواست از طریق رعایت حقوق برابر افراد در جامعه، عرصه را برای ایجاد ملت واحد، انسجام ملی و تأمین حقوق شهروندی آماده نماید، وملتی را به وجود بیاورد که در آن تفاوتهای زبانی و نژادی مطرح نباشد و هیچ یک" از اقوام افغانستان هیچگونه خصومت و دشمنی را با اقوام دیگر نداشته باشد و پشتونها را برادرش بداند و ازبکها را برادرش بداند و هزاره را برادرش بداند، همینطور بلوچ و نورستانی و باقی اقوام افغانستان، اینها برادرند، اینها در یک خانه مشترک زندگی می کنند، دست به دست هم بدهند و مشترکاً این خانه خراب و جنگ زده خود شان را بسازند و بر این جهت از گذشته کرده، حالا امیدوار هستیم که خصومت ها کم شده و بسوی وحدت ملی پیش می رود(".۱۲)

اظهار چنین دیدگاههای نشان می دهد که شهید مزاری (ره) با درک درست از دردهای تاریخی جامعه افغانستان به سرنوشت مشترک می‌اندیشید و باورمند بود. اگر ما خواسته باشیم سرزمین آباد و متحد و یکپارچه داشته باشیم، باید" منطق اصالت زور و حکومتهایی که می‌خواهند با زور بر مردم حکومت نمایند نابود گردد(".۱۳)، چون مقتضای حاکمیت سلطه و زور با ایجاد آشوب و افزایش تنشهای قومی و منطقوی در بین افراد جامعه می‌باشد، تا بدین واسطه بتواند چند روزی بر حیات سیاسی خود ادامه دهد؛ اما با ازبین رفتن منطق زور، فشارهای اجتماعی قهراً کاهش می‌یابد و در نتیجه این فرصت برای اقوام مختلف پیش می‌آید که بر طبق لیاقت و شایستگی در عرصه های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و ... حضوری مشترک و فعال پیدا کنند. حضور مشترک اقوام در نهادهای سیاسی و اجتماعی حداقل این دست آورد را به همراه دارد که احساس همبستگی و پیوندهای اجتماعی افراد در جامعه افزایش پیدا کرده و هسته‌ای اولیه ملت و دولت متمرکز با هدف تأمین امنیت و حفظ منافع ملی شکل بگیرد.

شهید مزاری (ره) با ارائه طرح ملیتهای برادر در افغانستان، مفهوم تئوری ملت سازی در این کشور را توسعه داد و می‌خواست با ایجاد ملت واحد و یک پارچه، دروازه تمدن، پیشرفت، توسعه سیاسی و دموکراسی را به روی افغانستان باز کند. روی این جهت با عواملی که تنش در کشور را افزایش می داد و به وحدت ملی و عدالت اجتماعی صدمه وارد می کرد، شدیداً مخالف بود و باور داشت که اینگونه مسایل جلو پیشرفت کشور را می گیرد و لذا بطور شفاف و روشن اعلان نمود:

"حزب وحدت اسلامی از هر طرحی که منجر به عدالت اجتماعی در جامعه افغانستان گردد و حقوق ملیتهای محروم را اعاده کند استقبال می کند. برای ما مهم نیست که لویه جرگه تشکیل شود و یا مجلس ملی، مهم این است که حقوق مردم در نظر گرفته شده، به تناسب حضور و میزان جمعیت شان در تصمیم گیریها سهیم باشند(".۱۴)

این دیدگاه ایشان زیر ساختهای اولیه ملت سازی در افغانستان را که برخورداری افراد از حقوق عادلانه در جامعه باشد پی ریزی می کند. شهید مزاری تنها به ارائه نظرات اصلاح گرایانه‌ای خود در این جهت بسنده نکرده و بلکه خود عملاً راه کارهایی را برای رسیدن به ملت واحد و انسجام ملی دنبال نمود و ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

(۱) همبستگی ملی: وفاق و همگرایی ملی مهمترین عنصر در پیدایش ملت واحد، همبستگی اقوام و ایجاد ساختار سیاسی عادلانه به شمار می‌آید. یک ملت وقتی می‌تواند ظهور مؤثر و قدرتمند در سطح جهانی داشته باشد که گرایشهای قومی، زبانی و منطقوی را مهار نموده و به تفاهم و تعامل کامل رسیده باشد. البته وجود یک چنین ملت متحد و یک پارچه همانگونه که در رفع منازعات داخلی موثر است، برای دشمنان خارجی و مخالفان وحدت ملی آن کشور نیز نگران کننده می‌باشد. لذا برخی عناصر خارجی و داخلی سعی کرده اند که ملت سازی در افغانستان بر مبنای واقعیتهای موجود در جامعه زیر سئوال برده و با استفاده سوء از ترکیب اقوام و بافت اجتماعی این کشور بجای" برادری ملیتها"، " دشمنی ملیتها "را مطرح کنند. شهید مزاری (ره) به این نقطه واقف بود و با آگاهی کامل از توطئه دشمان مردم افغانستان و پیامدهای مخرب نفاق ملی، اصالت وحدت ملی را در سطح ملی و گروههای سیاسی مطرح کرد و گفت:

"ما با همه‌ی تنظیمها سر جنگ نداریم، دوست هستیم، با همه‌ای ملتها سر دشمنی نداریم و دوست هستیم و وحدت ملی را ما در افغانستان یک اصل می دانیم(".۱۵)

شهید مزاری می خواهد بگوید نفاق ملی فاجعه بزرگی است و باید ریشه های آنرا که سابقه‌ای طولانی در جامعه دارد، خشکاند و ملت جدیدی را بر پایه برادری و مشارکت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اقوام ساکن در کشور به وجود آورد.

در حوزه ملت سازی شهید مزاری، تفکر و اندیشه ای فراقومی و فرا جناحی را دنبال می کرد و لذا روی واژه های"؛ حکومت ملی،" "عزت و کرامت ملی"، "منافع ملی"، "رعایت حقوق ملیتها"، "عدالت اجتماعی "و ... اصرار داشت. چون می‌دانست که این واژه گان علاوه بر بار معنوی و مادیی که دارد، در بطن شان اندیشه‌ای سیاسی نهفته است، که می‌تواند بستر خیزش دموکراسی و روی کار آمدن یک حکومت ملی در افغانستان شود؛ زیرا او به این واقعیت پی برده بود که"، امروز جامعه ملی در بین تمام گروههای انسانی از همه محکمتر است، بدین معنی که در صورت وجود تعارض بین همبستگی چند گروه اجتماعی، علایق ملی بر دیگران فایق آمد(".۱۶)

شهید مزاری (ره) اختلاف و نفاق ملی را مانع عمده در راه ایجاد ملت واحد، توسعه سیاسی و گسترش علایق ملی می‌دانست و معتقد بود، تا زمانی که نخبگان سیاسی جامعه ما از دلبستگیهای نژادی و گروهی خود دست بر ندارند، محال است که وحدت ملی و یک ساختار سیاسی فراگیر و فراقومی و فراجناحی در افغانستان به وجود آید.

بر این اساس رهبران سیاسی و حقوق دانان جامعه ما باید توجه داشته باشند که"، حکومت را باید با سعه صدر تشکیل دهند، تاهم مردم خود را شریک آن بدانند و هم برای تحکیم پایه های آن تلاش نمایند و این ممکن نیست مگر اینکه از قالبهای محدود حزبی بیرون رفته و روی منافع و مصالح ملی تفکر صورت گرفته و تصمیم گرفته شود(".۱۷)

(۲) مشارکت در نظام سیاسی کشور:

مردم شناسان و صاحب نظران مسایل افغانستان بر این عقیده اند که این کشور بعلت تلاقی اقوام گوناگون در طول تاریخ، اقوام و نژادهای زیادی را به خود جای داده است. بدون شک افغانستان امروزه یکی از نادر کشورهایی می‌باشد که ملیتهای کثیری در آن زندگی می کنند، ولیکن روابط بین اینها همواره در طول تاریخ در نوسان و بعضاً خصمانه بوده است.

اگر چه مردم افغانستان مشترکات فراوان دارند و اسلام بعنوان دین اکثریت مردم جایگاه ویژه‌ای در جامعه سنتی و قبایلی این کشور دارد، ولی آنگونه که از این اشتراکات دینی و فرهنگی برای وحدت و انسجام افراد جامعه استفاده می گردید، بهره برداری نشده

است. بـدین لحـاظ مفـاهیم همچون: سـرنوشت مشترک، زنـدگی برادرانه، مشـارکت سیاسـی و ایجـاد ملت واحـد و ... نه تنها برای اکثریت افراد ایـن کشـور ناشـناخته بـاقی مانـده بلکه تعـدد اقوام و گروههـای نژادی بـاعث شـد تـا زمینه برای انحصـار گرایی و بر خوردهای خصمانه در جامعه فراهم گردد.

شهیـد مزاری نهایت سعی خود را بکار برد تا برای تمام مردم افغانسـتان بفهمانـد که ما تاریـخ، فرهنگ، ملیت و سـرنوشت مشترک داریم و این مشترکـات اقتضـا دارد تـا در کنارهم زنـدگی مسالمت آمیز و برادرانه داشـته باشـیم؛ یعنی در آینـده کسـی بخاطر تعلق داشـتن به قومی خاصـی مورد سـتم و بی مهری قرار نگیرد و همانند دیگران از حقوق برابر و هویت ملی و سیاسی یکسان برخور دار باشد؛ یعنی ملتی در افغانسـتان شکل بگیرد تا ضمن بهره مندی از آزادیهای اجتماعی، سیاسی، فردی و اجتماعی مبتنی بر دو ویژگی باشد:

۱- هیـچ یـک از گروههـای قومی احساس نکننـد که از ساختار سیاسـی آینـده حـذف شـده انـد، روی همین جهت در شـرایطی که بسیاری از گروههای مجاهدین بعد از پیروی بر حکومت نجیب‌الله در سال ۱۳۷۱، مایل نبودند تا جنبش ملی اسلامی در دولت آینده حضور داشـته باشـد، ولی شـهید مزاری قاطعـانه از حقوق سیاسـی جنبش حمـایت کرد و گفت": جنبش ملی اسـلامی یـک واقعیت نیرومنـد در جامعه افغانسـتان بوده و از بخش عظیمی از مردم ساکن در کشور نماینـدگی می‌کند، لذا هر طرحی که در زمینه حذف جنبش از روند مذاکره و تصمیم گیریهای اساسی که مربوط به آینده کشور باشد، منجر به شکست خواهد گردید(".۱۸)

۲- حضور و مشـارکت در نظـام سیاسـی آینـده بایـد بر اسـاس واقعیتهـای موجود در کشور صورت بگیرد. کسـی و یـا کسانی خیال نکننـد، حقوق و امتیازاتی در خور شأن برای آنها در نظر گرفته نشده است. شـهید مزاری، میزان نفوس اقوام و تناسب وجود فیزیکی آنها را بعنوان یک راه حل در این زمینه مطرح کرد و گفت:

"هر ملیتی به تناسب واقعیت وجودی و حضور خود در این کشور در سرنوشت سیاسی خود سهیم باشند(".۱۹)

۳ ـ کنار نهادن مسایل اختلاف بر انگیز:

مردم افغانسـتان در طور تاریـخ گذشـته بـا جنگهای داخلی و تجاوزات خارجی درگیر بوده است. عـده ای از دشـمنان خارجی مردم افغانسـتان همواره در این فکر بوده انـد که با حاد نمودن مسایل، نژادی، زبانی، منطقوی و مـذهبی، نگذارنـد که اقوام ساکن در این کشور به وحدت و انسجام ملی دست یابند؛ زیرا این مسئله را به ضرر و منفعت ملی شان تلقی می‌کردند. شهید مزاری، به ظلمی که از این ناحیه بر مردم افغانسـتان رفته بود، رنـج می‌برد و می‌خواست در این کشور وضـعیت و فضای به وجود آید که دیگر، دسـتهای خارجی و مسایل اختلاف بر انگیز دیگر نتوانـد جلو پیونـدهای عمیق تاریخی، فرهنگی و دینی مردم این کشور را که سـبب پیدایش ملت واحد و یک پارچه می‌شود بگیرد. ایشان با آگاهی کامل از خطرات و پیامدهای منفی عوامل اختلاف بر انگیز در آینده، سـعی داشت تا جلو اینگونه مسایل را سـد نمایـد و برای هیچ کسـی اجازه داده نشود تا در بین مردم افغانسـتان تفرقه ایجاد نماید". هرکس بیاید در بین شـما، مسئله گروه، قوم، نژاد، تفرقه را تبلیغ بکند، جلو اش را بگیرید(".۲۰"). من هیچ وقت نه شیعه گفتم و نه سنی، نه بعد از این هم می گویم، چون شیعه، سنی و این مسایل بازی است(".۲۱")؛ در اسلام نه هزاره مطرح است، نه افغان {نه پشتون}، نه ازبک مطرح است، نه تاجیک مطرح است، فقط در اسلام مسئله لا اله الله و تقوا مطرح است(". ۲۲)

شهیـد مزاری در صـدد این بود تـا ملت سازی در افغانستان با نگرش نو و تحکیم پایه های وحـدت ملی و عادلانه تحقق پـذیرد و بر مبنای آن"، جامعه‌ای به وجود آیـد که در آن از تبعیض، برتری گری، تفاخر و افزون خواهی خبری نباشد و کلیه مردم افغانسـتان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان برادرانه و برابر زندگی کنند(".۲۳)

افغانستان و فضای جدید سیاسی:

تحولات سیاسـی- نظامی فعلی افغانستان که بعد از ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ به وجود آمده، یکصدو هشـتاد درجه مسیر جامعه را تغییر داده

است و این کشور هم اکنون با حمایت جامعه جهانی، قدمهای نخست را در راه تحقق ملت واحد، دموکراسی و مردم سالاری بر می دارد.

بدون شک امضای توافقنامه" بُن "یک فرصت طلایی و تاریخی را برای مردم افغانستان به وجود آورده است. هم اکنون با گذشت نزدیک به ۳ سال از امضای توافقنامه تاریخی" بُن "مردم ما مرحله جدیدی از تاریخ سیاسی کشور خود را آغاز کرده اند و جامعه بطرفی ثبات، امنیت، استقرار صلح دایمی و حکومت ملی پیش می رود. آنچه که امروز در افغانستان جریان دارد، امیدوار کننده است و اگر روند پروسه صلح به همین کیفیت دوام یابد، در این کشور دموکراسی و نظام سیاسی مردم سالار، با کمک جامعه جهانی و مشارکت کلیه اقوام و گروههای سیاسی بوجود خواهد آمد.

ما امیدوار هستیم که بازسازی زیر ساختهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی کشور، با بازسازی نهادهای اجتماعی و ملی همراه بوده و ملت جدید افغانستان بر پایه وحدت ملی، حفظ استقلال و منافع ملی، علایق و پیوندهای حقیقی و معنوی شکل بگیرد.

بجاست که مردم افغانستان با پشت سرگذاشتن تجربیات تلخ گذشته و قریب به سه دهه جنگ و درگیری، اختلافات خود را کنار بگذارند و برای افغانستان آزاد، آباد و مستقل تلاش نمایند. به این نکته باید اذعان کرد، افغانستان علیرغم پیشینه ای تاریخی و فرهنگی که دارد، امروز نیز این کشور از سرمایه های علمی، فرهنگی، اقتصادی اثار تمدنی و باستانی فروانی برخوردار می‌باشد که در صورت استفاده درست و بهینه ازین امکانات مادی و معنوی و نیروهای فکری- فرهنگی به توسعه افغانستان سرعت بخشیده و این کشور را در زمره کشورهای پیشرفته و توریستی جهان قرار خواهد داد.

مردم و نخبگان جامعه افغانستان در این مدت نهایت تلاش خود را بکار بردند تا با کمک جامعه جهانی و مهار نمودن تنشهای گذشته؛ ملت جدیدی را با قاعده های وسیع ملی پایه ریزی نمایند. بطور نمونه می‌توان به تشکیل لویه جرگه قانون اساسی در سال ۱۳۸۲ و تصویب قانون اساسی جدید افغانستان اشاره کرد. قانون اساسی که نمایندگان منتخب ملت در ۶ جدی ۱۳۸۲ تصویب کرد، یکی از مهمترین و جامع ترین قانون اساسی است که تاکنون در این کشور تدوین و تصویب شده است.

هم اکنون مردم ما در آزمون بزرگ دیگری قرار گرفته اند و می روند تا با انتخاب یک رئیس جمهور کار آمد، با کفایت و مردمی، آینده کشور و قانون اساسی نوین شان را بیمه نمایند.

مـآخـذ:

۱. ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهاد های سیاسی جلد اول (انتشارات سمت، تهران، چاپ دوم ۱۳۷۰) ص ۲۰۵.

۲) حشمت الله عاملی، مبانی علم سیاست، جلد اول انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۱، ص ۲۶۳

۳) ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهاد های سیاسی جلد اول (انتشارات سمت، تهران، چاپ دوم ۱۳۷۰) ص ۲۰۵.

۴) داریوش آشوری، دانش نامه سیاسی (انتشارات مروارد، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۸) ص ۳۰۸

۵) انتونی هیمن، افغانستان در زیر سلطه شوروی، ترجمه اسد الله طاهری (انتشارات شب آویز، چاپ سوم، بی جا، ۱۳۶۷) ص ۷-۶

۶) میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر جلد یک (ناشر موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، سال ۱۳۷۱) ص ۴۷

۷) انتونی هیمن، افغانستان در زیر سلطه شوروی، ترجمه اسد الله طاهری (انتشارات شب آویز، چاپ سوم، بی جا، ۱۳۶۷) ص ۹

۸) اولیور روا، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سرو قد مقدم (مشهد، انتشارات استان قدس رضوی، سال ۱۳۶۹) ص ۳۹

۹) انتونی هیمن، افغانستان در زیر سلطه شوروی، ترجمه اسد الله طاهری (انتشارات شب آویز، چاپ سوم، بی جا، ۱۳۶۷) ص ۵

۱۰) مجموعه مقالات افغانستان جنگ و سیاست، ترجمه محمد حسین یزدی (ناشر مترجم، مشهد سال ۱۳۷۲) ص ۲۶

۱۱) مجموعه مصاحبه های استاد مزاری، فریاد عدالت، به کوشش عبدالغفار لعلی (موسسه فرهنگی تحقیقاتی و آموزشی شهید

سجادی، قم، ۱۳۷۳) ص ۱۰۱

۱۲) مجموعه مصاحبه های استاد مزاری، فریاد عدالت، به کوشش عبدالغفار لعلی (موسسه فرهنگی تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی، قم، ۱۳۷۳) ص ۳۳۹

۱۳) مجموعه مصاحبه های استاد مزاری، فریاد عدالت، به کوشش عبدالغفار لعلی (موسسه فرهنگی تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی، قم، ۱۳۷۳) ص ۷۸

۱۴) منشور برادری، به یاد رهبر شهید بابه مزاری، سال ۱۳۷۹، ص ۳۷۴

۱۵) احیای هویت، مجموعه سخنرانیهای استاد شهید، تهیه و تنظیم: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، (انتشارات سراج، قم، سال ۱۳۷۴) ص ۱۴۶

۱۶) حشمت الله عاملی، مبانی علم سیاست، جلد اول انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۱، ص ۲۸۵

۱۷) منشور برادری، به یاد رهبر شهید بابه مزاری، سال ۱۳۷۹، ص۴۶۶

۱۸) منشور برادری، به یاد رهبر شهید بابه مزاری، سال ۱۳۷۹، ص ۳۱۷

۱۹) مجموعه مصاحبه های استاد مزاری، فریاد عدالت، به کوشش عبدالغفار لعلی (موسسه فرهنگی تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی، قم، ۱۳۷۳) ص ۲۵

۲۰) احیای هویت، مجموعه سخنرانیهای استاد شهید، تهیه و تنظیم: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، (انتشارات سراج، قم، سال ۱۳۷۴) ص ۶۹

۲۱) منشور برادری، به یاد رهبر شهید بابه مزاری، سال ۱۳۷۹، ص ۱۷۴

۲۲) منشور برادری، به یاد رهبر شهید بابه مزاری، سال ۱۳۷۹، ص ۱۲

۲۳) مجموعه مصاحبه های استاد مزاری، فریاد عدالت، به کوشش عبدالغفار لعلی (موسسه

تبلور صد سال مقاومت ـ به مناسبت سالگرد شهید بابه مزاری

تبلور صد سال مقاومت ـ به مناسبت سالگرد شهید بابه مزاری

نویسنده: جعفر عطایی

این روزها مصادف با دهمین سال شهادت بابه مزاری است . شهادت مردی که در نزد بخش بزرگی از مردم افغانستان احترام و محبوبیت بسیار دارد . تحلیل مقاومت غرب کابل و جنبه های مختلف شخصیت بابه مزاری با توجه به جایگاهی که در درون مردمش یافته است در یک نوشته ممکن نیست و در توان یک قلم هم نمی باشد . در این نوشته بیشتر به چگونگی آغاز مقاومت غرب کابل پرداخته می شود .

خروج شوروی از کشور و به دنبال آن سقوط دولت نجیب الله ، باعث تشدید جنگ میان گروه هایی شد که هر کدام به نحوی تلاش می ورزیدند تا قدرت را به صورت انحصاری در دست گیرند . حزب اسلامی از درون جامعه پشتون و جمعیت اسلامی از درون جامعه تاجیک دو جریان مشخص بود که هر دو به قصد انحصار قدرت وارد جنگ بعد از سقوط دولت نجیب الله شدند . وابستگی قومی این دو حزب جهادی جنگ را بیشتر به صورت جنگ قدرت میان پشتون ها و تاجیک ها ساخته بود و در نزد بسیاری ها در دو طرف این جنگ و خارج از این دو جریان چنین تصور می شد که این ادامهء جنگ حبیب الله سقا زاده و نادر خان است و برد و باخت این جنگ نیز در همان قالب تحلیل و بررسی می شد . باخت جمعیت به مفهوم حاکمیت انحصاری پشتون بود و باخت حزب اسلامی به مفهوم حاکمیت انحصاری تاجیک .

جریان سومی که در کنار دو قدرت عمدهء فوق به میدان آمده بود ، حزب وحدت اسلامی از میان هزاره ها و جنبش ملی اسلامی از درون ازبیگ ها و ترکمن ها بودند . این جریان ها نه به قصد انحصار قدرت و تشکیل دولت و حاکمیت انحصاری که به هدف مشارکت سیاسی و جلوگیری از تکرار محرومیت گذشته خویش به بازی می پرداختند . ترس از تکرار گذشته ، عدم پذیرش و حضور آنان در دولت موقت مجاهدین در پاکستان ، خشونت و اعلان جنگ گروه های متعصب ، بنیادگرا و انحصارطلب باعث شده بود که حزب وحدت و جنبش ملی اسلامی و هواداران شان در جنگ ها و بازی های سیاسی مقاومت و جدیت بیشتری نشان دهند . در وجود این دو جریان – حزب وحدت و جنبش – بیش از هر چیزی ترس از تکرار محرومیت گذشته و جلوگیری از انتقام و کشتار بود که به چشم می آمد .

مشارکت سیاسی به هدف جلوگیری از استبداد و محرومیت گذشته ، در آغاز حزب وحدت و جنبش اسلامی را در کنار شورای نظار قرار داد . این دو جریان با قبول برادر بزرگی شورای نظار و پذیرش ریاست شورای نظار بر شورای مشترک سه جانبه در جبل السراج به فکر جلوگیری از بازگشت انحصار و استبداد قومی پشتون ها در کشور بودند . در آغاز سقوط دولت نجیب در بین هزاره ها و ازبیگ ها حزب اسلامی حکمتیار و حاکمیت استبدادی دوباره پشتون ها خطر جدی تلقی می شد و تمام هم و غم آنان جلوگیری از تسلط حزب اسلامی و تکرار محرومیت گذشته بود . در همین راستا حزب اسلامی با همیاری شورای نظار ، جنبش ملی اسلامی و حزب وحدت از مناطق شمالی تا چهار آسیاب در مدت کوتاهی پاکسازی شد و پایتخت عملا در کنترل این سه جریان غیر پشتون بود .

در آغازین روزها تخم بدبینی میان شورای نظار و حزب وحدت پاشیده شد . بر خلاف توافقات سه جانبهء جبل السراج ، شورای نظار از ورود نیروهای حزب وحدت به کابل جلوگیری نمود و در شهر کابل هم شورای نظار نسبت به جمعیت بزرگ هزاره های کابل رفتار خصمانه داشت و آن دوستی و صمیمیتی که حزب وحدت و هزاره ها در قبال آنان داشتند در رفتار طرف مقابل به صورت عقده گشایی ، تنگ نظری و خصومت انعکاس می یافت .

دیری نپایید که حزب وحدت و کمی دیرتر جنبش ملی اسلامی با واقعیت تلخی روبرو شدند . آنچه آنان در مورد حزب اسلامی و استبداد و انحصار طلبی پشتون ها فکر می کردند ، نمونهء تنگ نظرانه تر ، مسخره تر و فاسد تر آن را در قالب حاکمیت انحصاری یک ولسوالی در وجود شورای نظار به تجربه نشستند . دیگر این پشتون ها و حزب اسلامی نبود که برای حذف حزب وحدت و جنبش اسلامی جنگ بپا کنند و مانع مشارکت این دو در دولت شوند ، بلکه دشمن درجه یک مشارکت سیاسی آنان در حاکمیت و مانع عمده در مسیر تشکیل یک حاکمیت فراگیر ملی شورای نظار بود . همان جریانی که آنان متحد استراتژیک خویش می پنداشتند و برای جلوگیری از تکرار تاریخ و محرومیت گذشته دست کمک و همیاری به سویش دراز کرده بودند .

چهره گشایی سکتاریسم شورای نظاری و تشدید جنگ از سوی آنان به هدف حذف حزب وحدت و جنبش ملی اسلامی نه تنها باورهای سیاسی هزاره ها و ازبیگ ها را تغییر داد که منجر به تشکیل جبههء عجیب دیگری نیز شد . حزب وحدت اسلامی ، جنبش ملی اسلامی و حزب اسلامی در قالب شورای هماهنگی بر ضد سکتاریسم و انحصار طلبی سیاف – مسعود – ربانی متحد شدند . ترسی که هزاره ها و ازبیگ ها از تکرار تاریخ توسط حزب اسلامی و پشتون ها داشتند به صورت غیر مترقبه توسط شورای نظار و اتحاد سیاف در افشار ، چنداول ، قلعه زال و غیره تکرار و تمثیل شد . بر خلاف تصور ، در آن وقت مانع اساسی در مشارکت سیاسی آنان در حاکمیت هم دولت سکتاریستی آقای ربانی بود .

بالا آوردن هزاره ها تا به سرحد یک طرف عمده و غیر قابل انکار بازی در افغانستان کاری ساده وآسان نبود . تبدیل ساختن جامعه ای که صد سال محرومیت ، سرکوب تبعیض و خصومت بی رحمانه حاکمیت را چشیده بود به یک طرف عمده و مستقل بازی در آغاز نه تنها غیر قابل تصور که در چشم بسیاری ها به یک طنز مسخره سیاسی می ماند . قتل هزاره ها در چهار راهی پایتخت با

نیشخند چوکی کلیدی سر گرمی عساکر اتحاد سیاف و شورای نظار شده بود . در آغاز تحولات کابل ، کمتر کسی یافت می شد که به ترکیب غیر معمول هزاره و وزارت ریشخند تمسخر یا بی باوری نزده باشد . اما چه شد که هزاره ای که در اسلام آباد به بهانه جمعیت دو فی صدی و بعضا شیعه های رافضی حق سیاسی اش کتمان شده بود ، سنگر دار شکست ناپذیر خط اول مقاومت بر ضد انحصار و سکتاریسم حاکم گشت ؟ چگونه جبهه ای در پایتخت سه و نیم سال در میان خون و آتش قد برافراشت که تا دیروز حتی کسی حضور فیزیکی اش را اعتراف نمی کرد ؟

مزاری ، معمار فداکار این مقاومت بود . معماری که جانش را بر سر مقاومتی گذاشته بود که مشارکت را بر انحصار ، عدالت را بر ظلم ، وحدت ملی را بر سکتاریسم و تحمل همدیگر را بر حذف دیگری ترجیح می داد . مزاری با ایمان راسخ به این اصول موفق شده بود تا جبهه ای بسازد که نه برای مردمش و نه برای دشمنانش قابل باور و تصور بود .

روزی که مزاری وارد غرب کابل شد ، در موقعیت بسیار دشواری قرار داشت . در سطح کشور تمام طرف های بازی یا به چشم خصومت به حزب وحدت می نگریستند و یا اینکه نسبت به توانش شک و تردید داشتند و از تعامل موثر با آن پرهیز می کردند . در عرصهء سیاسی با بایکوت و کتمان عمومی و گسترده روبرو بود . کشورهای خارجی ذینفع نیز هیچکدام منافعشان را در قالب حزب وحدت جستجو نمی کردند و عموما به حمایت از مسعود و یا حکمتیار می پرداختند . در کنار این ، حزب وحدت فاقد هر گونه انسجام سازمانی هم بود و تمام اتکایش به نیروی مردم بود که باید روحیه و احساسات و خواسته های آنان گرم و زنده نگه داشته می شد تا اینکه در صحنه فعال بمانند . هزاره جات به عنوان پشت جبههء غرب کابل بی تفاوت و بعضا در خصومت با مقاومت قرار داشت . علاوه بر اینها مزاری به امید همکاری سه جانبه میان حزب وحدت ، شورای نظار و جنبش ملی اسلامی به کابل آمده بود و این امید هم در آغازین روز ها به یاس تبدیل شده بود . در یک و نیم سال اول ، فاصله با حزب اسلامی هم بیش از آنی بود که منجر به ائتلاف و همسویی شود . جنبش ملی اسلامی هم بیشتر گرفتار مشکلات خودش بود تا اینکه بتواند نقطه اتکایی برای حزب وحدت باشد . بدتر از همه ، وسعت تمام جبههء غرب کابل محدود به چند ساحه شهر می شد که از لحاظ سوق الجیشی در برد آتش کامل دشمن قرار داشت و از هر سو در محاصره بود . شکستن یک و یا دو خط مقاومت به مفهوم از دست رفتن تمام ساحه بود . مزاری هم ۲۴ ساعته در چندین خط مجبور به جنگ با کسانی بود که امکانات نظامی و مالی حزب وحدت با آنان هیچ قابل مقایسه نبود و هم اینکه باید به فکر اکمال جبهه و زد و بندهای سیاسی به منظور تقویت مقاومت می بود . جنگ در جبهه نظامی ، تعامل در میدان سیاسی ، مقابله با دسیسه سازی و اعمال اپراتیفی و خرید و فروش های معمول سیاسی و نظامی آن روز همه واقعیت هایی بود که فقط با معجزه و توان فوق العاده رهبری چون مزاری قابل تحمل و حل می نمود .

ایجاد جبهه ای شکست ناپذیر در میدان جنگ ، تغذیهء دیپلماسی موفقی که منجر به شورای هماهنگی شد و ایجاد یک شبکهء فعال و کارآمد استخباراتی و اطلاعاتی که تا قلب دشمن نفوذ کرده بود از مزاری رهبری تصویر می کند که از هیچ به اوج رسیده بود .

از زاویه دیگر باید آگاهی ، اراده و فداکاری مردمی را ستود که به بالندگی توانایی و بالفعل سازی استعداد مزاری در غرب کابل کمک بسیار کردند . بدون تردید اگر پایمردی مردم نمی بود مقاومتی به عظمت مقاومت غرب کابل شکل نمی گرفت .

مزاری از هیچ به اوج رسیده بود و مردمی را که حتی در حاشیه هم مطرح نبودند به متن تعیین کننده سیاست در افغانستان داخل ساخته بود و اگر ظهور غیر مترقبه و آنی و رشد سماروقوار طالبان منجر به اخلال تمام برنامه و تدابیر سنجیده شدهء مزاری نمی شد ، مقاومت غرب کابل حاکمیت انحصاری را عملا به پایانش نزدیک ساخته بود .

روزهای سخت مقاومت سپری شده بود . عوامل مسعود در ۲۳ سنبله تصفیه گشته بود . جبهه گسترده ملی برای همسویی و همکاری ایجاد شده بود . وضعیت در هزاره جات هم هر روز به سود حزب وحدت تغییر می کرد . مهمتر از همه مزاری و حزب وحدت

محور اصلی مخالفین دولت ربانی نیز شده بود .

حاکمیت انحصاری ربانی به غیر از تداوم یک جنگ فرسایشی و کور دیگر هر گونه ابتکار عملی را در برابر مقاومت غرب کابل از دست داده بودند .

اما به صورت غیر قابل پیشبینی ، با آمدن طالبان تمام تدابیر و برنامه های مزاری نابود شده می نمود . مسعود به میدان شهر رفت تا با تسلیم تفنگچه خود به ملا بورجان ، طالبان را ترغیب به نابودی حزب وحدت کند . ایرانی ها و پاکستانی ها هم مقاومت غرب کابل را استخوانی در گلوی سیاست مداخله گرایانهء خویش می دیدند . زیرا حزب وحدت نه با ایرانی ها همسو بود که تن به سلطهء انحصاری دولت ربانی بدهد و نه به یک حاکمیت دلخواه پاکستان متعهد می شد که مورد رحمت و شفقت پاکستان واقع شود . حتی کشورهایی چون عربستان سعودی نیز نابودی شیعه های رافضی را وظیفه شرعی سیاست خارجی خود در افغانستان می دانست . در کنار این تمام راه های اکمالاتی حزب وحدت با شکست حزب اسلامی از بین رفته بود و در کنترل طالبان قرار داشت . مسعود هم با آگاهی از روزگار دشوار مزاری به شدید ترین حملات خویش از زمین و آسمان دست زد و مزاری تا آنجا در تنگنا بود که برای کاستن از فشار دست به تبلیغاتی از قبیل حمله موشکی دوستم به کابل می زد که فقط جنگ روانی بود و هیچگونه پشتوانه عملی نداشت .

مزاری یک ماه قبل از سقوط غرب کابل متوجه تغییرات شگرفی شده بود که در اطرافش در حال پدید آمدن بود . در آغاز با فرستادن نیروهای زبده ای چون غند دوی شفیع به غزنی به جنگ با طالبان پرداخت تا شاید مانع از پیشروی طالبان شود . این بخاطر عدم همکاری مردم محل به شکست انجامید و نتیجه نداد و طالبان تا میدان شهر و چهار آسیاب پیشروی کرد . مذاکرات با مسعود تا آخرین روزهای مقاومت ادامه داشت ، اما هیچ تغییری در موضع آنان مشاهده نمی شد و با درک تنگنای مقاومت غرب کابل جری تر هم شده بودند . مزاری فقط دو گزینه برایش مانده بود . غرب کابل را رها کند و به هزاره جات و یا مزار برود که با وجود دلبستگی به مردم غرب کابل و اخلاق شخصی اش به این عقب نشینی تن نداد و تا آخرین روز در غرب کابل ماند و با وجود اینکه بسیاری از اعضای سیاسی و نظامی حزب وحدت صحنه را ترک کرده بودند او به روحیه دادن به مردم ادامه می داد و امیدوار بود که کاری برای نجات غرب کابل انجام دهد . گزینهء آخری ، مذاکره با طالبان بود که در میدان شهر از طریق مقصودی و در پیشاور و قندهار از طریق واعظی شهرستان و خلیلی جریان داشت . برآیند این مذاکرات منجر به پیمانی شد که بین طالبان و حزب وحدت امضاء شد . متاسفانه طالبان از این مذاکرات و پیمان ها به عنوان یک حیله و فریب برای گرفتن مناطق غرب کابل و بعد اسارت رهبر شهید استفاده کردند .

مزاری با چند تن از یارانش به اسارت طالبان درآمدند و بعد به صورت مرموزی به شهادت رسیدند . باز هم میر یزدان بخش دیگری به دست حاجی خان زمان بر پای عهد و پیمانی شهید شد . مزاری بعد از سه و نیم سال مقاومت و پایمردی ، بابهء شهید قومش شد و از غزنه تا بلخ راه دراز عدالت و آزادی را با خونش به گستردگی زمان ترسیم نمود .

مقاومت غرب کابل بازی تلخ زمان و تصادف است . از لحاظ زمانی درست در آستانهء صد سالگی مقاومت هزاره جات در برابر امیر عبدالرحمان آغاز شد . مزاری برای جلوگیری از انحصار حزب اسلامی و حاکمیت تک قومی پشتون ها به غرب کابل آمده بود ، اما عملا سه و نیم سال در برابر شورای نظار و حاکمیت سکتاریستی آن مقاومت کرد . بر خلاف تصور و باور همه در آخر نه به دست شورای نظار و حاکمیت سکتاریستی آن که به دست طالبان و شؤونیسم پشتون به شهادت رسید . این بازی تلخ زمان و تصادف با مردی است که ماورای باورها و سنت ها کار سیاسی و زندگی شرافتمند و افتخار آفرین انسانی داشت .

مزاری به اسطوره ها پیوسته است . او را در همه خانهء مردمش می توان حس کرد . روح بابه در قسم هر فرزند جامعه اش یادگار صداقت و درستی است . هیچ کاخی از رهبری او به یادگار نمانده است . هیچ حساب بانکی ای به خانواده اش میراث نگذاشته

است . هیچ عضو خانواده اش نان نام مزاری را در سیاست و حاکمیت نمی خورد . مزاری نام آشنای ایمان ، صداقت و صفای یک قوم است . مزاری معنویتی به گستردگی پاکی و بی آلایشی یک تاریخ است . مزاری تبلور صد سال مقاومت یک مردم در برابر سیاهی و تباهی است . مزاری شهید شده است تا به زشتی و پلشتی فرهنگی شهادت دهد که امیر مؤمنانش ملا عمر است برجسته ترین چهره‌ء تاریخش امیر عبدالرحمان خان است بابای ملتش ظاهر شاه است و بنیانگذار حاکمیتش احمد خان ابدالی . تا تاریخ در این بستر می تازد و تا ملا عمر و عبدالرحمان خان در این فرهنگ زاده می شود و فربه می گردد مزاری در هر لحظه‌ء این تاریخ با تکه تکه شدن جانش و ریخته شدن خونش گواه عدالت خواهد بود و در بیست و دوم حوت هر سال دروازه‌ء هر خانه‌ء مردمش را دق الباب خواهد کرد تا بر حقانیت راهش شهادت دهد و ایمانش به آزادی و عدالت را بر آنان باز خواند و تا هنگام آزادی و عدالت آنان را به مقاومت و پایداری فراخواند.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱۹۰IR ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹